

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

شمييم معرفت

فصلنامه کمک آموزشی مربيان عقیدتی سياسی بسيج

شماره ۳۱ - ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: نمایندگی ولی فقیه در سازمان بسیج مستضعفین

مدیر مسئول: علی رضایی

سردییر: سید علی شوکتیان

دبیر تحریریه: عباس داودی

صفحه بندی و طرح جلد: کانون تبلیغاتی تندیس هنر

نشانی: تهران، بزرگراه بسیج، سازمان بسیج مستضعفین، معاونت تربیت

و آموزش عقیدتی سیاسی، مدیریت اساتید، مربيان و مدیران

صندوق پستی: ۱۶۹/۱۷۸۴۵ (بر روی پاکت حتماً بنویسید نشریه شمييم معرفت)

تلفن: ۳۳۲۳۹۶۵۶ - ۴۸۶۶۵ - ۳۵۹

پست الکترونیک نشریه: ۱۴Shamim@gmil.com

پست الکترونیک دبیر تحریریه: AbbasDavudi@yahoo.com

نشریه در تلخیص، برداشت و تصحیح مقالات رسیده آزاد است

در این شماره می‌خوانید

سرمقاله – قداست شکنی / سید علی شوکتیان / ۳

دانش‌های غیبی امامن معصوم علیهم السلام / محمد حسین شمس الهی / ۹

شبهه تیر و انگشت / داود عباسی / ۲۷

تفسیر دقیق لا اکراه فی الدین / عباس خادم الموالی / ۳۹

آیة الكرسی یک آیه است / فاطمه راستگو / ۵۲

ارتداد آزاد نیست / عبدالحسین مقبول / ۵۳

نکات تبلیغی – خدا بین دل را بچاپ – ... / حجت شعبانی / ۷۶

عرفان هوس / عبدالله صدیق / ۷۷

نکات تبلیغی – پیوند آیات و روایات – ... / حجت شعبانی / ۱۰۲

حق با اکثریت است؟ / عباس داودی / ۱۰۳

نخستین قدمها برای پاکی – محاسبه، معتابه، معاقبه / سعید حصاری / ۱۲۱

جریمه چهار ساله / عباس داودی / ۱۳۸

فرم محاسبه / عباس داودی / ۱۳۹

چهره‌های آخر الزمان / صادق عبدالهی / ۱۴۱

نکات تبلیغی – آب بندی نکنید – ... / حجت شعبانی / ۱۴۸

شهوت مقام و احترام / محسن ردادی / ۱۴۹

نکات تبلیغی – تحقیر مؤمنین – ... / حجت شعبانی / ۱۵۸

خوانندگان محترم / ۱۵۹

فرم نظر سنجی / ۱۶۰

سرمقاله

قداست سکنی

سید علی مکتیان

خداؤند کریم در قرآن مجید می‌فرماید که آیین اسلام یک امر فطري است و همه‌ی انسان‌ها بر این فطرت آفریده شده‌اند. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّذِينَ حَنِيفُوا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَالِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَلَا كِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» - پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند!» (روم/۳۰)

از همین‌رو خداوند قبل از آفرینش انسان، خود را به او شناسانده است. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَأَشَهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُواْ بَلَىٰ - وَ به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم!» (اعراف/۱۷۲)

سپس از ایشان تعهد گرفت که خدا را بپرستند و بنده شیطان نباشند:

«أَلْمَ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ - آیا با شما عهد نکرد ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید.» (یس/۶۰) از این‌رو با عنایتی که به انسان شده و قوه عقل و تشخیص به او داده شده است، هر کس در عوالم عالم تفکر و تعقل نموده و اندیشه‌ی خویش را بارور نماید، قطعاً به راه حق رهنمون می‌گردد.

این حقیقت از سردمداران گمراهی پوشیده نیست به همین دلیل در طول تاریخ بشریت به جای بحث منطقی با فرستادگان الهی آنان را تمسخر نموده و مورد توهین قرار می‌دادند.

«وَإِذَا رَءَاكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُرُوا أَهْنَاهُنَّ الَّذِي يَذْكُرُ عَالَهَتُكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَانِ هُمْ كَفُرُونَ - هنگامی که کافران تو را می‌بینند، کاری جز استهزا کردن تو ندارند (و می‌گویند): آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می‌گوید؟! در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمان را انکار می‌کنند.» (انبیاء/۳۶)

«وَلَقَدِ اسْتَهْزَئَ بِرُسُلِ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِاللَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ - (اگر تو را استهزا کنند نگران نباش)، پیامبران پیش از تو را (نیز) استهزا کردند اما سرانجام، آن‌چه را استهزا می‌کردند دامان مسخره کنندگان را گرفت (و مجازات الهی آن‌ها را در هم کویید)!» (انبیاء/۴۱)

بشرکان علاوه بر استهzae برای درهم شکستن معنویت و قداستی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اذهان بود، تهمت‌های ناروای بسیاری به آن حضرت زدند که خداوند بخشی از آن را در قرآن پاسخ داده است.

«وَقَالُوا يَأَيُّهَا الَّذِي تُرِيلُ عَلَيْهِ الدَّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ - وَ گفتند: ای کسی که "ذکر" [قرآن] بر او نازل شده، مسلماً تو دیوانه‌ای!» (حجر/۶)

«وَيَقُولُونَ أَئْنَا لَتَارِكُوا عَالِهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ - وَ پیوسته می‌گفتند: آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟!» (صفات/۳۶)

«فَذَكَرٌ فَمَا أَنْتَ بِيَعْمَلْ رِبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ - پس تذکر ده، که به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی!» (طور/۲۹)

این قداست‌شکنی نسبت به ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توقف نداشت و پس از ایشان درباره‌ی امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم ادامه پیدا کرد تا جایی که آن حضرت را فردی بی‌نماز معرفی نمودند به‌گونه‌ای که مردم شام از ضربت خوردن حضرت در مسجد تعجب کردند و پس از شهادتشان، تا سالیان طولانی ابتدا بعد از نماز و سپس در قنوت نماز آن حضرت را مورد سب و لعن قرار می‌دادند. این نقشه درباره فرزندان ایشان هم اجرا شد به‌گونه‌ای درصد بودند امام حسن علیه السلام را فردی شهوت‌ران معرفی کرده و امام حسین علیه السلام را خارجی (خارج شده از دین) خواندند.

نظام منحط غربی برای رشد ارزش‌های بی‌ارزش اجتماعی خود همواره به مقدسات حمله کرده و سعی نموده هیچ چیز آسمانی باقی نگذارد. پایین آوردن قداست خداوند تا حد مردم کوچه و خیابان^۱، توهین به ساحت حضرت مسیح، موسی، مریم و دیگر پیامبران و قدیسان علیهم السلام از این نمونه است.

دستاندرکاران رسانه‌ای غرب برای آن که نشان دهند اخلاقی وجود ندارد و همه‌ی مدعيان اخلاق دروغ می‌گویند حتی به کلیسا رحم نکرده و با حضور بازیگرانی در نقش کشیش و راهبه در فیلم‌های مستهجن و پورنو (بدویژه) در دهه‌ای ۸۰ و ۹۰ میلادی، تمام ارزش‌های اخلاقی را به بازی گرفتند. ماهواره‌ها و سایتها غیر اخلاقی مملو از این‌گونه فیلم‌ها است.

اما بخش فهیم انسان غربی از این همه رذالت به ستوه آمده و به دنبال راه گریزی به سوی خدا می‌باشد. در این رهگذر قداست رهبران دینی اسلام هر نفس سلیمی را به سوی خود می‌کشد. توهین به پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نشانه شکست و استیصال دشمنان در مواجهه با دین زنده و پویای اسلام است. امروز اسلام برای غربی‌ها و کرسی‌های فکری آنان یک موضوع نیست بلکه یک مدعی در عرصه معرفت اخلاقی، اجتماعی، نظریه‌پردازی و نظام‌سازی است که ترکیب قدرت، ثروت و معرفت در جهان مادی را زیر سؤال برده است.

از این‌رو با وجود آن که مشخص است توهین به ساحت قدسی پیامبر واکنش شدید مسلمانان را در پی دارد بازهم این راه تکراری را می‌آزمایند. راهی که طی سال‌های گذشته آزموده‌اند و هر بار به شکلی شنیع‌تر از قبل آن را پی می‌گیرند.

اگر چه این اعمال نشان از کینه‌ی عمیق و خشم مجموعه‌های خبیث صهیونیستی از تلأؤ روزافزون اسلام و قرآن در جهان کنونی دارد ولی قطعاً چنین اقداماتی از سوی آن‌ها اهداف متعددی را هم دنبال می‌کند که البته مهم‌ترین آن، همان قداست‌زدایی است.

۱. البته این موضوع ریشه در تحریفات انجیل هم دارد: در کتاب مقدس، پیدایش، باب ۳۲، آیات ۲۴ تا ۲۹، می‌خوانیم: «۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتنی می‌گرفت. ۲۵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتنی گرفتن با او فشرده شد. ۲۶ پس گفت: مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکاف. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم. ۲۷ به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. ۲۸ گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. ۲۹ و یعقوب از او سئوال کرده گفت: مرا از نام خود آگاه ساز. گفت: چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد.»

مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای مد ظله‌العالی در پیامی که به همین مناسبت صادر فرمودند به این مسأله اشاره کردند.

«پشت صحنه‌ی این حرکت شرارت‌بار، سیاست‌های خصم‌نامه‌ی صهیونیسم و امریکا و دیگر سران استکبار جهانی است که به خیال باطل خود می‌خواهند مقدسات اسلامی را در چشم نسل‌های جوان در دنیای اسلام از جایگاه رفیع خود فروافکنده و احساسات دینی آنان را خاموش کنند.» (۹۱/۶/۲۳)

پروردگار متعال از ابتدای می‌عوثر نمودن آخرین رسول الهی این خطر را به مسلمانان گوشزد فرمود و در قرآن کریم دستور داد برای جلوگیری از قداست شکنی، مسلمانان به بت‌های مشرکین توهین نکنند، تا مبادا با حرکتی متقابل مقدسات دینی مورد توهین قرار گیرد.

« وَ لَا تَسْبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبِّحُوا اللَّهُ عَذْوَأَ بَغْرِ عِلْمٍ - (به معبد) کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی (ظلم و) جهل، خدا را دشنام دهند!» (اععام/۱۰۸)

در همین راستا تلاش‌های زیادی می‌شود تا چهره قدسی پیامبر و آل پیامبر علیهم السلام مخدوش گردد. ساخت ترانه‌ها، نشر مقالات و... از این جمله‌اند.

نکته‌ای که مریبان محترم عقیدتی سیاسی باید مد نظر داشته باشند این است که این قداست‌زدایی شکل‌های مختلفی دارد که باید به مؤمنین درباره آن‌ها هشدار داد. گاهی به صورت بسیار آشکار، مانند فیلم‌ها و مجلات و کاریکاتورهای توهین‌آمیز است. ولی در برخی موارد بسیار ظریف و حساب شده می‌باشد. مواردی مانند:

۱- ساخت لطیفه‌هایی که در آن یا مستقیماً به ساحت اهل بیت اشاره می‌گردد و یا به مراسم و آن‌چه در تاریخ مربوط می‌شود. مثل این‌که درباره اسب قمر بنی هاشم چیزهایی گفته‌اند. یا درباره مراسم عزاداری امام حسین علیهم السلام لطیفه‌هایی می‌سازند.

۲- برخی شأن اهل بیت را به دلیل بی‌اطلاعی و عدم درک صحیح از مقام آنان با نقل داستان‌ها و روایات غیر مستند پایین می‌آورند. مطلبی که سه جلد کتاب حمامه حسینی شهید مطهری به آن پرداخته است. مثل این‌که می‌گویند امام حسین علیهم السلام در گودال قتلگاه برای جرعه‌ای آب التماس می‌کرد. (نستجری بالله)

۳- شکل سنتی مراسم بزرگداشت اهل بیت را با پدیده‌های سخیف آلوده می‌کنند. مانند مراسم قمه‌زنی، استفاده از موسیقی در عزاداری، خواندن نوحه‌ها با ریتم‌هایی که مناسب مجلس اهل بیت نیست. و امثال این‌ها

۴- در مجلس اهل بیت علیهم السلام قطعاً آن ذوات مقدسه حاضر و ناظرند، لذا حتی نوع پوشش افراد و نوع تزیین مکان و... در بزرگداشت و قداست آن تاثیرگذار است و باید ادب حضور در پیشگاه آنان حفظ گردد.

۵- مهمترین قداست زدایی از قرآن و اهل بیت این است که دستورات آنان را فراموش کرده و در زندگی شخصی و اجتماعی به کار نبندیم. این چیزی است که تمام برنامه‌ریزی‌های نظام سلطه آن را دنبال می‌کند و اگر ما چنین خیانتی را به اهل بیت روا داریم، شیاطین جن و انس به مطلوب خویش رسیده‌اند.

حضرت امام خامنه‌ای مد ظله‌العالی در این خصوص فرموده‌اند:

« مهم آن است که چهره‌ی بی پیرایه اسلام، دیده و شناخته شود. دشمنان در طول چند قرن و دوستان نادان و غافل در زمانی درازتر، چهره نورانی اسلام را زشت کرده و به غرض یا به سلاطیق جاهلانه، به آن افزوده یا از آن کاسته‌اند. امروز هم اگر چه کثر فهمی‌ها و سودطلبی‌ها از سوی خودی‌ها در کار تیره کردن تصویر اسلام است، ولی حقاً تبلیغات دشمنان در این‌باره بسی بیش از آن است و آنان از راههای ظرفی و موذیانه به این کار مشغولند... برادران مسلمان! بر این اساس، کار بزرگ ما شناسایی اسلام و شناساندن آن و نیز آشنایی بیشتر با یکدیگر است.» (بیانات در آغاز اجلاس سران کنفرانس اسلامی ۱۸/۹/۷۶)

« این یک مقطع تاریخی تعیین کننده است. نخبگان و علماء و روشنفکران وظیفه‌ی سنگینی در این مقطع بر دوش دارند. هرگونه ضعف و سست عنصری و غرض‌ورزی و کوتاهی آنان می‌تواند به فاجعه منتهی شود. علمای دین در برابر اختلاف‌افکنی مذهبی ساکت نشینند؛ روشنفکران در دمیدن روح امید در جوانان کوتاهی نکنند؛ سیاستمداران و زمامداران، مردم خود را در صحنه نگهدارند و به آنان تکیه کنند.» (پیام حج - ۸/۱۰/۸۵)

شهیونیست‌ها و دولت‌هایی که زیر نفوذ صهیونیسم هستند، دستگاه استکبار و در رأس آنها آمریکای جنایتکار، وقتی می‌خواهند با امت اسلامی دربیفتند و با اسلام معارضه کنند، آماج حمله‌ی خودشان را نبی معظم و مکرم اسلام قرار می‌دهند. این به چه معناست؟ این به خاطر این است که یاد آن بزرگوار، نام آن بزرگوار، ولادت آن بزرگوار، هجرت آن بزرگوار، حکومت ده ساله‌ی آن بزرگوار در مدینه و یکایک اقدام و تعلیم و آموزش آن بزرگوار، امروز برای مسلمان‌ها، اگر تدبیر بکنند و تأمل بکنند، یک درس است؛ گشايش یک در بازی به سوی زندگی است. پیغمبر الہام‌بخش است برای امت اسلامی. چون این را می‌دانند؛ چون از



بیداری امت اسلامی می‌ترسند؛ چون از قدرت جامعه‌ی یک‌میلیارد و پانصد میلیونی مسلمان در سرتاسر عالم وحشت دارند، در مقابل پیغمبر صفات آرایی می‌کنند. رحمت‌للعالمین را، منشأ عظیم‌ترین خیرات و برکات برای بشریت را در مطبوعاتشان، در زبان سیاستمدارانشان، در کتاب نوشتن‌هایشان، به وسیله‌ی مزدورانشان مورد اهانت قرار می‌دهند. این باید ما مسلمان‌ها را بیدار کند؛ بفهمیم که در وجود پیامبر، در شخصیت پیامبر، در خاطرات زندگی پیامبر، در هجرت پیغمبر، در جهاد پیغمبر، در سیره‌ی پیغمبر، در درس‌های قولی و عملی پیغمبر، چه گنجینه‌ی عظیمی برای مسلمان‌ها نهفته است. ما از این گنجینه اگر استفاده کنیم، امت اسلامی به آن چنان موقعیتی خواهد رسید که نتوانند دیگر به او زور بگویند؛ نتوانند او را زیر فشار قرار بدهند؛ نتوانند او را تهدید کنند؛ این درس است برای ما.»

بيانات در سالروز میلاد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم

٨٦/١٢/٢٢

البته اسلام به ما وابسته نیست و اگر تلاشی انجام دهیم برای خودمان است.

« وَ مَنْ جَاهَدَ فِيَّا مَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَعَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ - کسی که جهاد و تلاش کند،

برای خود جهاد می‌کند چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.» (عنکبوت/٦)

ولی اگر کم کاری کنیم خداوند نعمت خدمت را از ما گرفته و به دیگران واگذار می‌فرماید.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقَوْمٍ يُجْهِمُهُمْ وَ يُحْبِّوْنَهُ - ای کسانی

که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند

جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند.» (مائده/٥٤)

و اما خداوند می‌فرماید:

« يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُأْبِيَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتَمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكُفَّارُونَ -

آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند! (توبه/٣٢)

« هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىَ الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب

گرداند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند!» (توبه/٣٣)

دانش‌های عیّبی امامان

علیهم السلام

نویسنده: محمد حسین شمس‌الهی

مقدمه

ملکوت آسمان‌ها و زمین

اسم اعظم الهی

وحی و مقام نبوت

مقام امامت

علم دین و معارف و احکام دین

علم به کتاب مبین

امور فرا طبیعی؛ مانند فرشتگان

آگاهی از اندیشه‌ها و حالات درونی دیگران

آگاهی کامل امام از اخبار و اوضاع و کردار انسان‌ها و شیعیان

عرضه اعمال بر امام

آگاهی از شاکله‌ی شخصیتی، کفر و ایمان و هویت دیگران

آگاهی از سرنوشت ایمانی و کفر انسان‌ها

آگاهی از اندیشه‌ها و حالات و کردار انسان‌ها و نیز از اخبار و اوضاع ایشان در آن واحد

برخی از مصادیق

قسمت دوم مقاله علم امام

دانش‌های غیب امامان

در روايات

علیهم السلام

۰

مقدمه

شماره قبل در مقاله‌ای با عنوان علم و دانش امامان، با تاکید بر روایات، وعده دادیم که به خواست خدا در آینده به برخی از مصادیق غیب در روایات که امامان علیهم السلام از آن‌ها آگاهند اشاره خواهیم کرد.

به عنوان مقدمه باید دانست که بر اساس روایات، علم [غیب] دو گونه است: یکی علمی است که نزد خدا و در خزانه‌ی او است و کسی جز او از آن آگاه نیست؛^۱ و دیگری، علمی است که خدا به فرشتگان و پیغمبرانش داده است.^۲ بنابراین، روایات، به صورت کلی - به دو علم ویژه‌ی الهی و دست نایافتنتی برای خدا و علمی که فرشتگان و پیامبران نیز از آن آگاهند - تقسیم می‌نمایند.^۳ در این راستا امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «همانا خدا دو

۱. این دانش‌های ویژه نه تنها به چنگ حس و تجربه نمی‌آیند، بلکه راهیابی عقل و کشف و شهود به قلمرو آن‌ها ناممکن است. این امور هیچ‌گاه و برای هیچ کس جز خداوند، از پرده‌ی نهان به در نمی‌آیند. حافظ در این باره می‌گوید: «ز سرّ غیب، کس آگاه نیست قصه مخوان * کدام محروم دل، ره در این حرم دارد».

۲. در این باره در روایت آمده که: «خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله را از همه‌ی رخدادهای دنیا - از آغاز تا پایان - آگاه ساخته، حوادث حتمی را به او خبر داد... و حوادثی که حتی نبوده [و به خواست او وابسته است را از او پنهان داشته و آن‌ها] را استشنا نمود»؛ (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۸، ح ۱۴)

۳. ر.ک: کلینی، الکافی، ص ۱۴۷، ح ۶ و ص ۲۵۵، ح ۱ و ح ۲ و ح ۳ و ص ۲۵۶، ح ۴؛ بصائر الدرجات، ص ۱۳۹؛ مولی محمد صالح مازندرانی، شرح أصول کافی، ج ۴، ص ۲۴۹

[گونه] علم دارد: [یکی] علم نهفته و در خزانه‌ی او که جز او کسی آن را نمی‌داند و بداء از این گونه است و [دیگری] علمی که آن را به فرشتگان و رسولان و پیغمبرانش داده که ما آن را می‌دانیم.^۱

از جمله علوم ویژه‌ی الهی می‌توان به اموری چون: حقیقت ذات و اکتناه صفات الهی و زمان فرا رسیدن قیامت اشاره کرد.

ملکوت آسمان‌ها و زمین

روایات مختلف و گوناگونی بیانگر آن هستند که امامان علیهم السلام از ملکوت آسمان‌ها و زمین آگاه بوده و چیزی از آن از ایشان پنهان نیست.^۲ امام باقر علیهم السلام در بیان آیه «وَ كَذَلِكَ تُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلْكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» و این چنین، ملکوت آسمان‌ها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آن‌ها) را به ابراهیم نشان دادیم (تا به آن استدلال کند)، و اهل یقین گردد» (انعام/۷۵) می‌فرماید: «پرده از روی زمین و آسمان برداشته شد تا آن حضرت، زمین و هر که در او است و آسمان و هر آن‌چه که در آن است و [انیز] فرشتگانی که آن را بر دوش می‌کشند و عرش و هر [موجودی] که در آن است را مشاهده کرد؛ [حضرت در ادامه افزود: همانند ابراهیم] برای صاحب شما [یعنی من] نیز [همه‌ی آن‌چه که بیان کردم] نشان داده شد.^۳

علامی طباطبائی رحمت‌الله علیه، ملکوت عالم را چهره‌ی درونی و باطنی جهان، و نه ظاهر محسوس آن دانسته؛^۴ می‌فرماید: «ملکوت بُعد دیگری از آفرینش است که از قیدهای زمانی و مکانی جدا و مجرد بوده و از هر گونه تغییر و دگرگونی به دور است»؛^۵ [ملکوت] همان وجود اشیا می‌باشد، از آن جهت که منتبه به خدا بوده و قائم به او است.^۶
بنابراین، به یک معنا ملکوت، همه‌ی امور نهانی و مأواهی را در بر داشته و دارای معنایی

۱. کلینی، الکافی، ح.۸؛ به همین مضمون، روایت دیگری نیز وارد شده است، ر.ک: همان، ح.۶.

۲. ر.ک: بصائرالدرجات، باب «فی الأئمّة علیهم السلام أنة عرض علیهم ملکوت السماوات والأرض كما عرض على رسول الله حتى نظروا إلى ما فوق العرش»، صص ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸، ح.۱۱-ح.۱۱.

۳. ر.ک: بصائرالدرجات، صص ۱۲۶ و ۱۲۷، ح.۱.

۴. طباطبائی، المیزان، ج.۸، ص. ۲۴۰.

۵. همان، ج.۱، ص. ۲۷۲.

۶. همان، ج.۷، ص. ۱۷۱.

عام می باشد. البته ملکوت همه چیز، تنها به دست خدا می باشد و تنها او از همه‌ی آن‌ها آگاه است، «بِيَدِهِ مَلْكُوتُ كُلُّ شَيْءٍ - مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست اوست» (یس/۸۳) و دست کم - چنانچه پیش‌تر گفته شد - آگاهی از ذات و اکتناه صفات مقدس الهی ویژه‌ی خداوند متعال می باشد و مخلوقات را راهی بدان نیست؛ ولی هر یک از انبیاء و اولیاء و امامان علیهم السلام - چنان‌چه در بحث آگاهی از اسم اعظم الهی خواهیم گفت - به اندازه‌ی جایگاه و ظرفیت وجودی خود، از ملکوت آگاهند!

اسم اعظم الهی

روایاتی گوناگونی وجود دارد که امامان علیهم السلام را آگاه به اسم اعظم الهی می‌دانند؛ به گونه‌ای که بر اساس برخی از آن‌ها، اسم اعظم الهی، هفتاد و سه حرف است که خداوند هفتاد و دو حرف آن را برای پیامبر اسلام و اهل‌بیت ایشان علیهم السلام آشکار کرده و تنها اندکی از آن را به پیامبران پیشین داده است.^۲

آصف بن برخیا، تنها با داشتن یک حرف از آن هفتاد و دو حرف، زمین میان خود و تخت بلقیس را - سریع‌تر از یک چشم بر هم زدن - شکافته و تخت را نزد سلیمان علیه السلام آورد.^۳

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «به عیسی بن مریم دو حرف [از اسم اعظم الهی] داده شد که با آن‌ها کارهایی [خارج العاده - مانند زنده کردن مردگان و شفای دادن بیماران -] را انجام می‌داد.^۴ و [به همین ترتیب] به موسی چهار حرف و به ابراهیم هشت حرف و به نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف داده شد و خدای تعالی تمام این حروف را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمع فرمود؛ همانا اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده شد و یک حرف [که مخصوص خداوند است] از او پنهان ماند.»^۵

۱. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. همان، باب ما أعطى الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم، ص ۲۳۰، ح ۱؛ روایات ۲ و ۳ این باب نیز شبیه روایت یادشده می‌باشند.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۳۰، ح ۲؛ محمدين الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ص ۲۲۸.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۲.

نکته‌ی قابل توجه در برخی روایات این است که از آن جا که اطاعت از امامان معصوم علیهم السلام واجب می‌باشد، پس آن حضرات، از ملکوت آسمان‌ها و زمین آگاهند. در روایتی چنین آمده:

«چگونه خداوند اطاعت از کسی که ملکوت آسمان‌ها و زمین را از او پوشیده داشته، بر بندگانش واجب می‌کند؟»^۱

روشن است که نتیجه‌ی این روایت - که به صورت پرسش می‌باشد - این خواهد بود که: خداوند اطاعت از کسی که ملکوت آسمان‌ها و زمین را از او پوشیده داشته، بر بندگانش واجب نمی‌کند.

وحی و مقام نبوت

از جمله حقایق جهان هستی که با ابزار حسی بشر درک نشده، نیز از امور غیبی به شمار می‌روند، وحی و فرشتگان هستند. در این راستا امام سجاد علیه السلام وحی را حقیقتی نادیدنی دانسته که فرشتگان، آن را به پیامبران می‌رسانند.^۲

مقام امامت

مقام امامت والاتر از آن است که بتوان آن را با عقل بشری شناخته و آن را درک کرد. به تعبیر امام رضا علیه السلام:

«... کیست که توان شناخت امام یا انتخاب او را داشته باشد؟ هیهات که خردها در این باره گم گشته و خویشتنداری‌ها به بیراهه رفته و عقل‌ها سرگردان و دیده‌ها بی‌فروغ و بزرگان، کوچک و حکیمان، سرگشته و خویشتنداران، دست از پا کوتاه‌تر و خطیبان، درمانده و خردمندان، نادان و شعراء، وامانده و ادبیان، ناتوان و سخن دانان، درمانده شده‌اند که بتوانند یکی از شئون و فضائل امام را توصیف کنند؛ همگی به ناتوانی و کوتاه بودن دستشان از آن معتبرند؛ پس چگونه می‌توان همه‌ی ویژگی‌ها و حقیقت امام را بیان کرده یا مطلبی از امر امام را فهمید... چگونه و از کجا؟! در صورتی که او به سان ستاره‌ی آسمان، از تیررس توصیف وصف کنندگان اوج گرفته است، او کجا و انتخاب بشر کجا؟! او کجا و خرد بشر کجا؟!...»^۳

۱. حافظ رجب البرسی، مشارق آنوار الیقین، ص ۱۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۷۳.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۱۷.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

علم دین و معارف و احکام دین

در بسیاری از روایات تعبیر گوناگونی وجود دارد که به گونه‌ای بیانگر آن است که پس از پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنها امامان علیهم السلام هستند که از همه‌ی علوم و معارف دین برخوردارند^۱ و دیگران ناچارند که در این زمینه به ایشان مراجعه کنند. قرآن آگاهی از معنا و تاویل برخی از آیات قرآن را ویژه‌ی راسخان در علم می‌داند؛ برخی از روایات نیز امامان معصوم علیهم السلام را راسخان در علم می‌دانند.^۲ در این راستا برخی از روایات آگاهی کامل از قرآن را ویژه ایشان می‌دانند؛ مانند: «... تنها کسانی که مخاطب قرآن هستند از آن [کاملاً] آگاهند.»^۳

قرآن جایگاه [حقیقی] آیده‌ای خود را در سینه‌ی صاحبان علم می‌داند.

«عَيَّاتُ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الظِّيْنِ أُوتُوا الْعِلْمُ - ولی این آیات روشی است که در سینه دانشوران جای دارد.» (عنکبوت ۴۹) «ابو بصیر گوید: از امام باقر علیهم السلام شنیدم که این آیه را قرائت می‌فرمود و با دست به سینه خود اشاره می‌کرد.»^۴

برخی از روایات نیز آشکارا تنها مصدق آیه‌ی یادشده را امامان علیهم السلام دانسته‌اند. توان علمی امامان علیهم السلام چنان بود که بزرگان علمی و دانشمندان روزگار هر یک از ایشان، در برابر اقیانوس بی‌کران دانش آن بزرگواران، همواره اظهار عجز نموده و آن‌ها را بی‌همتا دانسته و سترگی دانششان را ستوده‌اند؛ در همین راستا بر اساس روایات، امام جواد علیهم السلام در حالی که ده سال بیشتر نداشت، تنها در یک مجلس، به سی هزار پرسش، پاسخ فرمود.^۵

۱. برای نمونه ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۱، ح ۸ و ص ۲۲۹، ح ۳ و ح ۴ و صص ۲۴۱ و ۲۴۲، ح ۶ و ص ۴۴۲، ح ۱۵ و ح ۸، صص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۲. ر.ک: همان، ج ۱، باب ان الراسخین فی العلم هم الأئمة علیهم السلام، ص ۲۱۳، ح ۱ و ح ۲ و ح ۳. به همین مضمون روایت دیگری نیز وجود دارد. (ر.ک: همان، ج ۱، صص ۴۱۴ و ۴۱۵، ح ۱۴). همان، ح ۸، ص ۳۱۲، ح ۴۸۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، باب ان الأئمة قد أتوا العلم و أثبتت فی صدورهم، ص ۲۱۳، ح ۱؛ همین روایت با اندکی اختلاف در بخش پایانی آن، وارد شده است؛ در آن‌ها به جای عبارت: «فأوْمَا بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ» آمده: «... قال: هم الأئمة علیهم السلام»، (همان، ص ۲۱۴، ح ۲)؛ در روایتی دیگر آمده: «... ثم قال: أما والله يا ابا محمد ما قال بين دفتی المصحف؟ قلت: من هم؟ جعلت فدای؟ قال: من عسى أن يكُونوا غيرنا»، (همان، ص ۲۱۴، ح ۳)؛ نیز در روایتی دیگر آمده: «... قال: هم الأئمة علیهم السلام خاصة»، (همان، ص ۲۱۴، ح ۳ و ح ۴).

۵. همان، ج ۱، ص ۴۹۶، ح ۷.

نکته: از آن‌جا که پاسخ‌گویی به سی هزار پرسش در یک مجلس، به طور طبیعی ممکن نیست، در توجیه این روایت، علامه‌ی مجلسی به هفت مطلب اشاره می‌کند که ما از میان آن‌ها سه نمونه را می‌آوریم:

۱. این عدد را باید حمل بر مبالغه و اغراق نمود.

۲. پاسخ‌های آن حضرت، قاعده‌های کلی بوده که از آن‌ها سی هزار پاسخ بیرون کشیده شده است.

۳. مراد از یک مجلس، یک دوره مجالس معین بوده که در چند روز و چند جا تشکیل شده است.^۱

علم به کتاب مبین

بر اساس برخی از روایات، علم به همه مخلوقات - که از جمله‌ی آن‌ها خزانه‌داران آسمان‌ها و زمین هستند و نیز آگاهی از کوه‌ها و وزن آن‌ها و نیز مقدار رمل‌های بیابان‌ها و آب دریاها و نهرها و چشم‌های و ستارگان و تعداد آن‌ها و شمار برگ درختان و هر دانه‌ای که در ژرف‌ها و تاریکی‌های زمین است و خلاصه هر گونه‌تر و خشکی - در کتاب مبین وجود دارد؛ نیز از جمله علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت [که عبارتند از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام] آگاهی از کتاب مبین است.^۲

امور فرا طبیعی؛ مانند فرشتگان

در بسیاری از روایات، تصریح شده که امامان علیهم السلام با امور فرا طبیعی و نیز با فرشتگان، در ارتباط بوده و از پدیده‌های مربوط به آن‌ها مانند چگونگی آفرینش ایشان و تعداد فرشتگان و شکل و کارهای آن‌ها آگاهند.

در این راستا در برخی از روایات آمده که فرشتگان سه دسته‌اند، دسته‌ای دارای دو بال و دسته‌ای دارای سه بال هستند و گروهی نیز چهار بال دارند.^۳

درباره‌ی تعداد فرشتگان نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که: «آفریدگانی بیش از فرشتگان وجود ندارند؛ [زیرا] به راستی که در هر شب از آسمان هفتاد هزار فرشته فرود آمده و بیت الحرام را طواف می‌کنند؛ و به همین صورت نیز در هر روز [چنین رویدادی رخ می‌دهد].»^۴

۱. در این باره ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۹۳ و ۹۴.

۲. همان، ج ۲۶، ص ۱۱۶، ح ۲۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۷۲، ح ۴۰۳.

۴. همان، ح ۴۰۲.

درباره‌ی چگونگی آفرینش برخی از فرشتگان نیز آمده که: «در بهشت نهری است که جبرئیل هر روز یک بار در آن فرو رفته و هنگامی که بیرون می‌آید خود را حرکتی می‌دهد و خدای عز و جل از هر قطره آبی که از بدن او می‌چکد فرشته‌ای می‌آفریند».^۱

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی چگونگی آفرینش برخی از فرشتگان نقل شده که: «خدای عز و جل فرشته‌ای دارد که فاصله‌ی میان لاله‌ی گوش او تا شانه‌اش به اندازه‌ی مسیر پرواز یک پرنده در پانصد سال است».^۲

به طور کلی بسیاری از روایات، در زمینه‌ی ارتباط امامان علیهم السلام با فرشتگان و آگاهی ایشان از امور فرا طبیعی است. از آن جا که نوشتار حاضر، گنجایش بیان همه‌ی روایاتی که در این باره می‌باشد را ندارد، تنها با بیان نشانی برخی از آن‌ها، خوانندگان محترم را به مطالعه‌ی این روایات، فرا می‌خوانیم.^۳

آگاهی از اندیشه‌ها و حالات درونی دیگران

در بسیاری از روایات، به صورت کلی تصریح شده که امامان علیهم السلام از اندیشه‌ها و حالات درونی دیگران آگاهند. در این راستا امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

«وَاللهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ بِخَوَافِي سَرَائِرِهِمْ وَظَاهِرِهِمْ - به خدا سوگند که من داناترین انسان‌ها به اسرار پنهان ایشان هستم».^۴

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنِّي لَأَثُوَنَا بِالْأَمْرِ فَنَعْرِفُ إِذَا أَخَذْنَاهُمْ وَنَعْرِفُ إِذَا تَرَكْتُهُمْ - شما درباره‌ی کاری نزد ما آمده او کسب تکلیف می‌کنید】 سپس ما می‌فهمیم که شما به آن عمل می‌کنید یا عمل نمی‌کنید».^۵

۱. همان، ح. ۴۰۴.

۲. همان، ح. ۴۰۵.

۳. همان، ح. ۱، ص ۲۵۳، ح ۹ و ح ۳، ص ۲۲۷، ح ۱ و ح ۴، ص ۱۷۰، ح ۳ و ح ۴، ص ۱۸۴ - ۱۸۶، ح ۳ و ح ۸، ص ۳۷، ح ۷ و صص ۹۱ و ۹۲، ح ۶۳ و ح ۶۴ و ح ۸، ص ۲۷۳، ح ۴۰۵ و ح ۴۰۶.

۴. حسین بن حمدان الخصیبی، الهدایةالکبری، ص ۲۹۶؛ این روایت به صورت دیگری نیز آمده است: «... إنِّي والله لَأَعْلَمُ بِوَاطِنِهِمْ وَظَوَاهِرِهِمْ ...؛ به خدا سوگند که من داناترین انسان‌ها به ظواهر و اسرار درونی آن‌ها هستم ...»، (محمدبن جریر طبری (شیعی)، دلائل الامامة، ص ۳۸۵؛ همو، نوادر المعجزات، ص ۱۷۵).

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۲۴۱ و ۲۴۲، ح ۶.

در روایات آمده که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور، همانند داود و سلیمان قضاوت کرده و بینه نمی‌خواهد.^۱ زیرا که روح القدس آن حکم را به ایشان تلقین می‌کند؛ این مطلب نشانگر آن است که آن حضرت از اسرار و نهان انسان‌ها آگاه است.

از سوی دیگر امامان علیهم السلام در جریان‌هایی خاص و جزیی، بر آگاهی خود از اندیشه‌ها و حالات درونی دیگران تصویر داشته‌اند؛ برخی از این روایات از این قرار می‌باشند:
 * پس از رحلت امام کاظم، حسن بن علی و شاء که پیش‌تر واقعی مذهب بوده و به امامت حضرت رضا علیه السلام یقین پیدا نکرده بود؛ برای آزمایش آن حضرت، پرسش‌های زیادی را در نامه‌ای نوشته و آن را در آستین خود پنهان ساخت. او در این باره می‌گوید: «به [آن‌زدیک] منزل حضرت رفتم و تصمیم داشتم در زمان مناسبی نامه را به ایشان تقدیم کنم. در حالی که در اندیشه‌ی اجازه گرفتن و وارد شدن به خدمت ایشان بودم، غلامی از خانه بیرون آمده و مرا صدا زد و نامه‌ای را به من داد... شروع به خواندن آن کردم؛ به خدا سوگند دیدم که به همه‌ی پرسش‌هایم یک به یک پاسخ فرموده بود؛ آن گاه بود که به امامت ایشان یقین پیدا کرده و مذهب واقعیه را رها نمودم.»^۲

* حسن بن طریف گوید: «در خاطرم دو پرسش بود که می‌خواستم با نگارش نامه به امام عسکری علیه السلام آن‌ها را بپرسم، یکی درباره‌ی قیام حضرت قائم علیه السلام و داوری و دادگستری آن حضرت - که آن را در نامه نوشت - و دیگری درباره‌ی معالجه تب ربع^۳ بود که [نگارشش را] فراموش کردم. پاسخ نامه از سوی حضرت آمد که درباره‌ی حضرت قائم پرسیدی؛ هنگامی که او قیام کند از روی علم و یقین خویش داوری کرده [او] - همان‌گونه که داود علیه السلام داوری می‌کرد - به گواه نیاز ندارد؛ و می‌خواستی درباره‌ی تب ربع هم بپرسی که فراموش کردي. این آیه را بر کاغذی بنویس و بر شخص تبدار بیاویز، با اذن خدا بهبودی یابد، ان شاء الله: «یا نارُ کُوئی بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيم - ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش» (انبیاء/۶۹) دستور امام را اجرا کردم و بیمارم بهبودی یافت.»^۴

۱. همان، باب فی الأئمّة علیهم السلام انهم إذا ظهر أمرهم حكموا بحكم داود و آل داود، صص ۳۹۷ و ۳۹۸، ح ۱ و ح ۲ و ح ۳ و ح ۴ و ح ۵.

۲. صدقون، عيون أخبار الرضا علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. تبی است که چندین روز بیمار را دچار کرده و یک روز او را فرا می‌گیرد و دو روز رهایش می‌کند.

۴. همان، ص ۵۰۹، ح ۱۳.

از آن جا که نوشتار حاضر، گنجایش گردآوری همه‌ی روایاتی که در این باره می‌باشند را ندارد، تنها با بیان نشانی برخی از آن‌ها، خوانندگان محترم را به مطالعه‌ی این روایات، فرا می‌خوانیم.^۱

آگاهی کامل امام از اخبار و اوضاع و کردار انسان‌ها و شیعیان

بر اساس آیات قرآن، خداوند و پیامبر و امامان علیهم السلام، از اخبار و اوضاع انسان‌ها آگاه بوده و اعمال و کردار انسان‌ها را می‌بینند؛ از جمله این آیه که می‌فرماید:

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ – در عمل بکوشید که خدا و پیغمبر و مؤمنین کردار شما را می‌بینند.» (توبه/۱۰۵) یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه پرسید، حضرت فرمود: «[مراد از] مؤمنین ائمه هستند.»^۲

از حضرت ولی‌عصر عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف روایت شده است که:

«...فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَئِبَائِكُمْ وَلَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ... – ما از اخبار و اوضاع شما کاملاً آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی‌ماند.»^۳

در روایت دیگری آمده که: «... زمین برای اولیاء در هم پیچیده بوده و ایشان می‌دانند که نزد یارانشان چه [اخباری] است.»^۴

همچنین در روایت است که: «... هیچ مؤمنی چه در شرق عالم باشد و خواه در غرب آن، از ما غایب و پنهان نمی‌باشد.»^۵

۱. صدق، عیون أخبار الرضا عليه السلام، ح ۱۲ و همان، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۷ و صص ۲۶۵ و ۲۶۶، ح ۲ و ص ۳۲۷، ح ۱۰ و صص ۳۵۱ و ۳۵۲، ح ۷ و ص ۳۵۳، ح ۹ و ص ۴۷۷، ح ۱۳ و ص ۴۹۳، ح ۳ و ص ۴۹۶، ح ۶ و ص ۴۹۷، ح ۱۱ و ص ۵۱۱، ح ۲۰ و ص ۵۲۴، ح ۲۸ و ج ۶، صص ۵۵ و ۵۶، ح ۲ و ۳ و صص ۴۴۸ و ۴۴۹، ح ۱۸ و ج ۷، ص ۸۵ و ح ۲ و ج ۸، صص ۸۴ و ۸۵ و ح ۵ و ج ۸، صص ۲۳۱ و ۲۲۲، ح ۳۰۳ و ۳۰۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۲.

۲. مفید، المزار، چاپ دوم، بیروت، دار المفید للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م، ص ۸؛ طبرسی، احتجاج، ج ۲، نجف، دارالنعمان للطباعة والنشر، ۱۳۸۶ - ۱۹۶۶ م، ص ۳۲۳؛ قطب الدین الرواندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۳.

۳. مفید، اختصاص، ص ۳۱۶؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۱۸.

۴. محمدبن الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ص ۲۸۰.

همچنین امام صادق می‌فرماید: «... وَاللَّهُ، إِنِّي لَأَعْلَمُ بِشَرَارِكُمْ مِنَ الْبَطَرِ بِالْدَوَابِ، شَرَارُكُمُ الَّذِينَ لَا يَقْرُؤُونَ الْقُرْآنَ إِلَّا هُجْرًا وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا دُبْرًا وَلَا يَحْفَظُونَ أَسْتَهْمُ - به خدا سوگند که من بدکاران شما را بهتر از دامپزشک - که چهار پایان را می‌شناسد - می‌شناسم؛ بدکرداران شما آن‌ها هایند که قرآن را جز به صورت ناهنجار نمی‌خوانند، نماز را جز در آخر وقت نمی‌گرانند، و زبان خود را نگاه نمی‌دارند.»^۱

عرضه اعمال بر امام

در همین راستا دسته‌ای از روایات، بیانگر آن هستند که کردار و کارنامه‌ی اعمال انسان‌ها پیوسته بر امامان علیهم‌السلام عرضه می‌شود؛ روشن است که پیامد این مسئله، آگاهی امامان علیهم‌السلام از کردار دیگران خواهد بود؛ برای نمونه به تعدادی از این روایات اشاره می‌کنیم:

- * ابو بصیر گوید امام صادق علیه‌السلام فرمود: «در هر بامداد، کردار بندگان نیکوکار و فاسق بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه وسلم عرضه می‌شود، پس [از کردار ناشایست] بر حذر باشید و همین است معنای سخن خدای تعالی که: «در عمل بکوشید که خدا و رسولش کردار شما را می‌بینند...»^۲ «فُلِّ اعْمَلُوا فَسَيِّرَ اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ!» (توبه/۱۰۵)
- * سمعاء گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «شما را چه می‌شود که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه وسلم را ناخوش و اندوهگین می‌کنید؟ مردی گفت: ما او را ناخوش می‌کنیم؟! فرمود: مگر نمی‌دانید که کردار شما بر آن حضرت عرضه می‌شود و هنگامی که در میان آن‌ها گناهی را می‌بینند، او را اندوهگین می‌کند؟ پس نسبت به پیغمبر بدی نکرده و او را [با کارهای نیک خویش] مسرور سازید.»^۳

* عبدالله بن ابان زیات - که نزد حضرت رضا علیه‌السلام منزلتی داشت - گوید: «به آن حضرت عرض کردم در درگاه خدا برای من و خانواده‌ام دعا بفرمایید! فرمود: مگر من دعا نمی‌کنم؟! به خدا که در هر صبح و شام کارهای شما بر من عرضه می‌شود! عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم؛ [آن حضرت] به من فرمود: مگر تو کتاب خدای عز و جل را نمی‌خوانی که می‌فرماید؟ «بگو در عمل بکوشید که خدا و رسولش و مؤمنان کردار شما را می‌بینند» به خدا که آن مؤمن علی بن أبي طالب است!»^۴

۱. ابن شعبة حراني، تحف العقول، ص ۳۰۸.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۱.

۳. همان، ح ۲.

۴. همان و ص ۲۲۰، ح ۴.

* از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «در هر شب جمعه، کردار بندگان بر پیامبرتان عرضه می‌شود، پس هر یک از شما شرم داشته باشد که کردار زشت [او] بر پیامبرش عرضه شود.»^۱

دسته‌ای از روایات نیز بیانگر آن هستند که امام، دارای استوانه یا چراغی از نور است که کردار بندگان را به وسیله‌ی آن می‌بینند:

* «همانا امام به وسیله‌ی روح القدس تایید می‌شود و میان او و خداوند استوانه‌ای از نور است که کارهای بندگان را در آن می‌بیند...»^۲

البته روایات، زمان اعطاء این قدرت به امام را به صورت‌های گوناگونی بیان کرده‌اند: برخی از روایات، مطلق بوده و ناظر به زمان خاصی نیست،^۳ برخی از روایات، زمان آن را هنگام ولادت می‌دانند؛^۴ برخی هنگام به راه افتادن امامان علیهم السلام در کودکی؛^۵ برخی هنگام تکلم ایشان در کودکی،^۶ برخی هنگام جوانی ایشان،^۷ برخی هنگام رحلت امام پیشین،^۸ و سرانجام برخی هنگام به امامت رسیدن ایشان می‌دانند.^۹

(شاید دلیل این تفاوت بیان در روایات مختلف، ناظر به سطوح گوناگون این اعطاء بوده و یا در مورد هر امامی متفاوت بوده است).

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه (آل البتت)، ج ۱۶، ص ۱۱۱، ح ۱۴ و ص ۱۱۳، ح ۱۸ و صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۴۶.

۲. صدوق، خصال، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، منشورات جماعت المدرسین فی الحوزة العلمية، ۱۴۰۳ - ۱۳۶۲ ش، ص ۵۲۸، ح ۲؛ به همین مضمون، روایت دیگری نیز وارد شده است، ر.ک: صفار، بصائر الدرجات، باب الفصل الذى فيه الأحاديث النوادر مما يفعل بالأئمة من الأبواب التى فيما ذكر العمود والنور وغير ذلك، ص ۴۴۶، ح ۱ و ح ۲؛

۳. ر.ک: همان، ص ۴۵۹ و ۴۶۰؛ صدوق، خصال، ص ۵۲۸، ح ۲؛ نمازی شاهروodi، مستدرک سفينة البحار، ج ۷، ص ۴۱۶.

۴. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۳۸۶: صفار، بصائر الدرجات، صص ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳.

۵. ر.ک: همان، ص ۴۵۵.

۶. ر.ک: همان، ص ۴۵۱.

۷. ر.ک: همان، ص ۴۵۱.

۸. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۳۸۷؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۵۲.

۹. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۳۸۷ و ۳۸۸، ح ۳ و ح ۴ و ح ۶.

از سوی دیگر امامان علیهم السلام در جریان‌هایی خاص و جزئی، بر آگاهی خود از اوضاع و اخبار و کردار دیگران تصریح داشته‌اند؛ برخی از این روایات از این قرار می‌باشند:

* محمدبن علی بن ابراهیمبن موسی بن جعفر علیهمالسلام گوید: «در سختی و تنگنا قرار گرفته بودیم که پدرم به من گفت: با من بیا نزد ابومحمد [امام عسکری علیه السلام] برویم ... در بین راه به من می‌گفت: چهقدر به پانصد درهم احتیاج داریم. اگر به ما بدهد دویست درهمش را برای پوشاك و دویست درهمش را برای بدھی و صد درهمش را برای مخارجمان صرف می‌کنیم؛ من نیز با خود گفتم: کاش به من هم سیصد درهم بدهد که با صد درهمش الاغی بخرم و صد درهمش برای مخارجم و صد درهم دیگرشن نیز برای پوشاكم باشد تا به کوهستان [اهمدان و اطرافش] بروم ... [پس از دیدار آن حضرت و خروج از منزل او] غلامش آمده و [از سوی آن حضرت] کیسه پولی به پدرم داده و گفت: این پانصد درهم است؛ دویست درهم آن برای پوشاك و دویست درهم آن برای بدھی و صد درهم آن برای خرجیت باشد. و کیسه‌ای نیز به من داده و گفت: این سیصد درهم است؛ صد درهمش برای خرید الاغ و صد درهمش برای پوشاك و صد درهمش برای مخارجت باشد. و به کوهستان نزو، بلکه به سوراء برو!»^۱

* اسماعیل بن محمد، نوهی عبدالمطلب گوید: سر راه حضرت ابی محمد نشسته و از نیازمندی خود به او شکایت کردم و سوگند خوردم که صباحه و شام و حتی یک درهم نیز ندارم، فرمود: به نام خدا سوگند که دروغ می‌گویی و این در صورتی است که ۲۰۰ دینار، زیر خاک کرده‌ای؟! من این سخن را برای نبخشیدن به تو نمی‌گویم! [سپس به غلام خود فرمود:] غلام هر چه همراه داری به او بده!»^۲

* محمدبن حسن گوید: «به حضرت ابی محمد علیه السلام نوشتیم و تقاضا کردم برای درد چشمم دعا بفرماید، در حالی که یک چشمم از میان رفته بود و چشم دیگرم هم نزدیک به رفتن بود، حضرت به من نوشت: خدا چشمت را برایت نگهدارد [نگهداشت] پس چشمم بهبودی یافت و در آخر نامه نوشتیم بود: خدا به تو اجر و ثواب نیکو دهد، من ... خبر نداشتم که کسی از خاندانم مرده باشد، چند روز که گذشت، خبر مرگ پسرم طیب به من رسید، دانستم سر سلامتی حضرت برای او بوده است.»^۳

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: همان، ج ۱، ص ۵۰۶ ح ۳.

۲. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: همان، ص ۵۰۹ ح ۱۴.

۳. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: همان، ص ۵۱۰ ح ۱۷.

از آن جا که نوشتار حاضر، گنجایش گردآوری همه‌ی روایاتی که در این باره می‌باشند را ندارد، تنها با بیان نشانی برخی از آن‌ها، خوانندگان محترم را به مطالعه‌ی این روایات، فرا می‌خوانیم.^۱

آگاهی از شاکله‌ی شخصیتی، کفر و ایمان و هویت دیگران

از بسیاری روایات برمی‌آید که امامان علیهم السلام از شاکله‌ی شخصیتی، کفر و ایمان و هویت دیگران آگاهند.

در این راستا، شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت شوم! آیا شما دوستان و دشمنانتان را می‌شناسید؟ امام فرمود: «... هیچ بنده‌ای نیست مگر آن که بین دو چشمش نوشته شده [که او] مؤمن [است] یا کافر؛ ... سپس این آیه را تلاوت فرمود: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتُوَسِّمِينَ^۲ سپس فرمودند: ما دشمنانمان را از دوستانمان باز می‌شناسیم.»^۳

بر اساس روایات، توسم به معنای شناخت و آگاهی از هویت و حقیقت درونی انسان‌ها می‌باشد و مصادق بارز و کامل متوسّمین، امامان علیهم السلام هستند.^۴

فخر رازی درباره‌ی معنای متوسّمین از قول زجاج می‌گوید: «معنای متوسّمین در لغت یعنی کسانی که در نگاه و نظرشان استوارند؛ به گونه‌ای که از روی نشانه و ویژگی و علامت چیزی، آن را می‌شناسند؛ و متوسّم کسی است که در نشانه‌ی چیزی که [بر حقیقت آن] رهنمون است، نظر [او دقت] می‌کند.»^۵

علامه‌ی طباطبایی (ره) نیز در این باره می‌فرماید: «واژه‌ی توسم به معنای تفسر و منتقل شدن از ظاهر چیزی به حقیقت و باطن آن است.»^۶

در هر حال چنان‌چه بیان شد، امامان علیهم السلام از هویت و حقیقت درونی انسان‌ها مطلعند. به این روایات توجه فرمایید:

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: همان، ص ۵۰۶، ح ۳ و ص ۵۱۰، ح ۱۷ و ص ۵۱۵، ح ۳ و ح ۵، صص ۴۱۶ و ۴۱۷، ح ۹ و ح ۷، ص ۶۱، ح ۵ و ح ۸، ص ۲۲، ح ۲۷۸، ح ۲۷۸.

۲. حجر/۷۵. «در این (سرگذشت عبرت‌انگیز)، نشانه‌هایی است برای هوشیاران!»

۳. مفید، اختصاص، ص ۳۰۳؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۳۷۸

۴. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱ و ح ۳ و صص ۲۱۸ و ۲۱۹، ح ۵ و

۵. فخر رازی، تفسیر الرازی، ج ۱۹، چاپ سوم، نرم‌افزار کتابخانه اهل بیت(ع)، ص ۲۰۳.

۶. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸۵.

- * از امام رضا علیه‌السلام روایت شده که: «... ما هنگامی که شخصی را می‌بینیم او را [کاملاً] می‌شناسیم که حقیقتاً مومن است یا حقیقتاً کافر می‌باشد...»^۱
- * امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «...همانا امام هنگامی که به شخصی می‌نگرد او را شناخته و به رنگ [او نژاد] او پی می‌برد، و اگر صدای او را از پشت دیواری بشنود او را شناخته و به مرام او پی می‌برد ...»^۲
- * در روایتی آمده که: «هنگامی که ابن‌ابی‌العوجاء در حرم مکه با امام صادق علیه‌السلام برخورد نمود، یکی از شیعیان به آن حضرت عرض کرد: آیا ابن‌ابی‌العوجاء مسلمان شده؟ فرمود: او نسبت به اسلام کوردل است و مسلمان نخواهد شد.»^۳
- * حسن بن فضل بن یزید یمانی گوید: «پدرم به خط خود نامه‌ای [به] حضرت قائم علیه‌السلام [نوشت و پاسخ آن آمد، سپس من هم به خط خود نامه‌ای نوشتم و پاسخ آن نیز آمد. آن گاه مردی از فقهای هم مذهب ما نامه‌ای به خط خودش نوشت و جوابی نیامد، چون بررسی کردیم فهمیدیم که علتش این بوده که آن مرد، [منحرف شده] به مذهب قرامطه گرویده بود.»^۴
- * در روایتی آمده که: مردی از خوارج نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابراز دوستی نمود؛ آن حضرت او را تکذیب نموده و درون پلید او را فاش ساخت.^۵

آگاهی از سرنوشت ایمانی و کفر انسان‌ها

بر اساس روایات، امامان علیهم‌السلام نه تنها از ایمان و کفر کنونی افراد آگاهند، بلکه روایاتی از آگاهی ایشان به سرنوشت آینده‌ی ایمانی و کفر انسان‌ها پرده برداشته‌اند؛ در همین راستا به روایتی از امام رضا علیه‌السلام توجه فرمایید:

«فَنَحْنُ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَنْدَنَا ... مَوْلُدُ الْإِسْلَامِ - مَا امِنَ خَدَا بِرِ زَمِينَ بُوْدَهُ وَ عِلْمَوْمَ ... وَ دَانِشَ مَوْلَدَ اِسْلَامَ نَزَدَ مَاسِتَّ.»^۶

۱. همان، ص ۲۲۳، ح ۱.

۲. همان، صص ۴۲۸ و ۴۲۹، ح ۳.

۳. همان، ص ۷۷.

۴. همان، ص ۵۲۰، ح ۱۳.

۵. در این باره ر.ک: مفید، اختصاص، ص ۳۱۲؛ صفار، بصائرالدرجات، ص ۴۱۲.

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱.

در روایت دیگری سلمان از قول امام علی علیه السلام نقل می‌کند که: «عَنِّدِي ... وَ فَصْلٌ الْخِطَابِ وَ مَوْلِدِ الْإِسْلَامِ وَ مَوْلِدِ الْكُفْرِ - وَ عِلْمٌ ... مَوْلَدُ إِسْلَامٍ وَ مَوْلَدُ كُفَّارٍ نَزَدَ مِنْ أَسْتَ».¹ علامه مجلسی در توضیح مولد اسلام و مولد کفر می‌فرماید: «مولد اسلام [را می‌دانند]، یعنی این که هر کسی که به دنیا می‌آید، ایشان می‌دانند که او بر دین اسلام می‌میرد یا با حال کفر از دنیا می‌رود.»²

آگاهی از اندیشه‌ها و حالات و کردار انسان‌ها و نیز از اخبار و اوضاع ایشان در آن واحد یکی از چیزهایی که افزون بر دلایل عقلی، می‌توان از اطلاق و عمومیت برخی روایات علم امامان علیهم السلام و نیز به دلالت التزامی از مقاد برخی دیگر از روایات نتیجه گرفت این است که امام می‌تواند در یک آن، از اندیشه‌ها و حالات و کردار انسان‌ها و نیز از اخبار و اوضاع ایشان، آگاه باشد.

در مباحث عقلی و فلسفی به اثبات رسیده که روح انسان، توان آن را دارد که در یک لحظه و همزمان، کارهای گوناگونی را انجام دهد. این مطلب درباره انسان‌های عادی است؛ حال اگر انسانی معصوم بوده و مورد تایید و پشتیبانی خداوند باشد، بی‌شک از این توان - آن هم در حد اعلایش - برخوردار خواهد بود. از آن جا که بررسی عقلی مباحث، در دستور کار این گفتار نیست، بررسی عقلی این مطلب را به کتب عقلی و فلسفی ارجاع می‌دهیم.^³

از سوی دیگر، چنان‌چه گفته شد، روایات نیز این مطلب را تایید می‌نمایند. روایاتی که به صورت کلی امامان علیهم السلام را از اعمال انسان‌ها آگاه می‌دانند^⁴ همگی بر آگاهی امامان علیهم السلام از اندیشه‌ها و حالات و کردار انسان‌ها و نیز از اخبار و اوضاع ایشان در آن واحد، دلالت دارند. همچنین برخی روایات به دلالت التزامی مدعای ما را اثبات می‌کنند. در زیارت نامه امامان علیهم السلام آمده که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ شَهِيدٌ مَقَامِيْ وَ تَسْمِعُ كَلَامِيْ - گواهی

۱. محمدين الحسن الصفار، بصائر الدرجات، ص ۲۲۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. ر.ک: مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۵ و همو، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴۳ و ج ۳۹، ص ۳۴۶.

۳. ر.ک به کتاب‌های فلسفی مانند: غلام‌رضاء فیاضی، علم النفس فلسفی، تدوین محمد تقی یوسفی، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۹، چاپ اول؛ مبحث قوای نفس و قاعدة «النفس في وحدتها كل القوا».

۴. که روایات بیانگر عرضه اعمال انسانها به امامان علیهم السلام و نیز روایات عمود نور - که پیش‌تر بیان شد - از جمله آن‌ها بودند.

۵. ر.ک: ابن فهد حلبی، عدة الداعی، قم، مکتبة وجданی، نرم افزار کتابخانه اهل بیت(ع)، ص ۵۶؛ بروجردی، جامع

می‌دهم که شما جایگاه مرا دیده و صدای مرا می‌شنوید!» این باور بر این اساس است که امامان علیهم السلام در زمان ممات همچون زمان حیات، زنده بوده^۱ و در همین دنیا آثاری از ایشان صادر می‌شده است؛ صادر شدن بسیاری از کرامات از ایشان، در همین راستا بوده است. همچنین روایاتی که امامان علیهم السلام را از اندیشه‌ها و حالات و کردار دیگران آگاه می‌دانند، مطلق یا عام بوده و از آن‌ها چنین بر می‌آید که آن حضرات، در آن واحد از این امور، آگاه بوده‌اند.

لازم به یادآوری است که مصاديق دانش‌های غیبی امامان بر اساس روایات، به موارد یاد شده محدود نبوده و دربر دارنده‌ی گستره‌ی وسیعی از امور غیبی و ناپیدا می‌باشد. برخی دیگر از عناوین که می‌توان روایات آن را مورد بررسی قرار داد به این شرح است.

- ۱- همه‌ی دانش‌ها در قرآن و قرآن در سینه‌ی امامان علیهم السلام
- ۲- آگاهی از احوال انسان‌ها در حال مرگ و پس از مرگ
- ۳- دیدار امام به هنگام مرگ و آگاهی از سرنوشت افراد
- ۴- آگاهی از جهان بزرخ
- ۵- آگاهی از نحوه ارتباط با عالم بزرخ
- ۶- آگاهی از جهان آخرت و پدیده‌های اخروی
- ۷- آگاهی از معاد جسمانی، کیفیت و امکان آن
- ۸- علم انساب و نژادشناسی
- ۹- علم امام به شیاطین و امور مربوط به ایشان
- ۱۰- علم امام به جنیان و امور مربوط به آن‌ها
- ۱۱- علم به زبان هر جنبدهای و حتی اشیاء
- ۱۲- علم به زبان‌های گوناگون بشری
- ۱۳- آگاهی از عالم حیوانات و زبان و تسبیح آن‌ها
- ۱۴- آگاهی از انسان‌های مسخ شده به شکل حیوانات

أحاديث الشيعة، ج ۱۲، ص ۵۱۶، ح ۴۸۳۰. بـ۱

۱. چنانچه در برخی از روایات می‌خوانیم «...أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رِبِّكُمْ تَرْزُقُونَ ...»، (شهید اول، المزار، چاپ اول، قم، مؤسسه الإمام المهدي (ع)، ۱۴۱۰، ص ۱۴۷).

- ۱۵- آگاهی از عالم گیاهان و زبان آنها
- ۱۶- آگاهی از عوالم متعدد مادی و معنوی
- ۱۷- آگاهی از رویدادهای آینده
- ۱۸- علم امام به زمان و کیفیت شهادتش
- ۱۹- علم به مکان مرگ یا دفن افراد
- ۲۰- علم رزایا (مصیبتهای سخت) و علم بلایا
- ۲۱- خبر از امامان علیهم السلام بعدی علیهم السلام و حوادث معاصر ایشان
- ۲۲- اخبار از جریان امامت در فرزندان ایشان و تعداد ایشان
- ۲۳- اسمی پادشاهان و شیعیان و دشمنان تا روز قیامت
- ۲۴- آگاهی از زمان ظهرور و تعیین وقت آن و حوادث پیرامون آن
- ۲۵- پیش بینی یا پیشگویی توطئه و ستم دشمنان
- ۲۶- آگاهی از همه‌ی رویدادهای گذشته
- ۲۷- علم به ارواح، قبل از آفرینش ابدان
- ۲۸- آگاهی از کیفیت خلقت
- ۲۹- علم به شرایع و کتب آسمانی دیگر
- ۳۰- علم به علوم پیامبران پیشین
- ۳۱- آگاهی از گنجها و منابع و ذخایر زمین
- ۳۲- علم و احاطه به علوم و فنون و امور بشری
- ۳۳- آگاهی از علم نجوم
- ۳۴- آگاهی از علم روان‌شناسی
- ۳۵- آگاهی از علم طب و پزشکی
- ۳۶- آگاهی از علوم نظامی و دفاعی و جنگی
- ۳۷- آگاهی از علم فیزیک
- ۳۸- آگاهی از علم شیمی
- ۳۹- آگاهی از کشاورزی

پهنه سروانگشت

داود عباسی

انگشت

روايت اول - مشهور ترین

روايت دوم - تكبير

تير

اوج فنا

ايزاد و شبهه

متن شبهه

پاسخ

در قلب خلیفه جز خواسته مستخلف عنہ حضور ندارد

داستان حضور قلب و هدیه شتر

هر شنیدنی بی توجهی نیست

تفاوت حالات

محو خدا شدن

مشهورتر و سرمه

انگشت

روایت اول - مشهورترین

در تفسیر مجمع‌البیان و کتب دیگر از "عبد‌الله بن عباس" چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم حدیث نقل می‌کرد ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله "قال رسول الله" حدیث دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم نقل می‌نمود.

ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد: «ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم. با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم شنیدم، و اگر دروغ می‌گوییم هر دو گوشم کر باد، و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گوییم هر دو کور باد...» ای مردم روزی از روزها با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ه‌وسلم در مسجد نماز می‌خواندم، سائیلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: "خدایا

تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد." در همین حال علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشت را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین فرمود: " خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسانسازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوند! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه‌ی مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی علیه السلام را وزیر من گردان تا به وسیله‌ی او، پشتمن قوی و محکم گردد." ... هنوز دعای پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت: "بخوان"، پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود: "چه بخوانم"، گفت: "بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالذِّينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَةَ وَهُمْ رَاكِفُونَ - سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آن‌ها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.» (مائده/ ۵۵)

البته این شان نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است. در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دائر بر این که آیه فوق در شأن علی علیه السلام نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آن‌ها اشاره به مسأله بخشیدن انگشت‌تر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده، و تنها به نزول آیه درباره علی علیه السلام قناعت گردیده است.

این روایت را این عباس، عمار یاسر، عبداللہ بن سلام، سلمة بن کھلیل، انس بن مالک، عتبة بن حکیم، عبد اللہ ابی، عبد اللہ بن غالب، جابر بن عبد اللہ انصاری و ابو ذر غفاری؛ نقل کرده‌اند.^۱ و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده از خود علی علیه السلام نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است.^۲

۱. به کتاب احراق الحق جلد دوم صفحات ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود

۲. به کتاب المراجعات صفحه ۱۵۵ رجوع شود

جالب این که در کتاب غایة المرام تعداد ۲۴ حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و ۱۹ حدیث از طرق شیعه نقل کرده است.^۱

کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنن است.^۲

با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کنند، اما گویا تعصب اجازه نمی‌دهد که این همه روایات و این همه گواهی دانشمندان در باره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد.

و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم، زیرا درباره شان نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

این مساله بقدرتی روشن و آشکار بوده که "حسان بن ثابت" شاعر معروف عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مضمون روایت فوق را در اشعار خود که درباره علی علیه السلام سروده چنین آورده است:

فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتُ رَاكِعًا
زَكَّاهَ فَدَنَّكَ التَّفْسُرُ يَا حَيْرَ رَاكِعٍ
فَأَنْزَلَ فِيلَكَ اللَّهُ حَيْرٌ وَلَائِيَةٌ
وَبَيْنَهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ^۳

یعنی: تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان بهفادی تو باد ای بهترین رکوع کنندگان. و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آن را ثبت نمود^۴

۱. منهاج البراعه جلد دوم صفحه ۳۵۰

۲. از جمله در: محب الدین طبری در ذخائر العقی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدير جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسیاب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لباب النقول سیوطی صفحه ۹۰ و در تذکره سبطین جوزی صفحه ۱۸ و در سوراالأبصار شبنجی صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الكافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه ۵۶ و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه ۴۳۱ و در تفسیر در المنصور جلد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کنز العمال جلد ۶ صفحه ۳۹۱ و مسنن ابن مردویه و مسنن ابن الشیخ و علاوه بر این‌ها در صحیح نسایی و کتاب الجمیع بین الصحاح السته و کتاب‌های متعدد دیگری این احادیث آمده است.

برای اطلاع بیشتر به کتاب «احقاق الحق» جلد دوم و «الغدیر» جلد دوم و «المراجعات» مراجعه شود.

۳. شواهد التنزیل ج ۱ ص ۲۳۲ - بشارۃ المصطفی ج ۲ ص ۲۶۶ - مناقب آل أبي طالب علیہم السلام (ابن شهرآشوب) ج ۳ ص ۲ - کشف الغمة ج ۱ ص ۳۰۱ - الصراط المستقیم ج ۱ ص ۲۴۹ - البرهان ج ۲ ص ۳۱۵ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۲۵ ص ۱۸۳

۴. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۱ به بعد

روایت دوم – تکبیر

ابیالجارود از امام باقر علیهالسلام روایت می‌کند که فرمود:

طایفه‌ای از یهود مسلمان شدند از آن جمله عبداللهبنسلام، اسد، ثعلبه، ابنیامین و ابنصوریا بودند که همگی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم عرض کردند: «یا نبی الله حضرت موسی علیه السلام وصیت کرد به یوشع بن نون و او را جانشین خود قرار داد، وصی شما کیست؟ و بعد از تو ولی و سرپرست ما کیست؟»

در پاسخ این سؤال این آیه نازل شد:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْنَنَا يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِفُونَ» (مائده/۵۵)

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود: «برخیزید»
همه برخاسته و به مسجد آمدند.

مردی فقیر و سائل داشت از مسجد به طرف آن جناب می‌آمد.

حضرت فرمود: «ای مرد آیا کسی به تو چیزی داده؟»

عرض کرد: «آری، این انگشت را یک نفر همین اکنون به من داد.»

حضرت پرسید: «چه کسی؟»

عرض کرد: «آن مردی که مشغول نماز است.»

حضرت پرسید: «انگشت را در چه حالی به تو داد؟»

عرض کرد: «در حال رکوع»

حضرت تکبیر گفت. اهل مسجد همه تکبیر گفتند.

حضرت رو به آن مردم کرد و فرمود: «پس از من علی علیه السلام ولی شماست.»

آنان نیز گفتند: «ما به خداوندی خدای تعالی و به نبوت محمد صلی الله علیه وآلہ وسلم و ولایت علی علیه السلام راضی و خشنودیم.»

آن گاه این آیه نازل شد: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ – وَكَسَانِی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد بایمان را بپذیرند، پیروزند (زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است.» (مائده/۵۶)^۱ (دقیقت بفرمایید که دو ایه به دنبال هم است)

۱. ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۲۲ - الأمالی (للصدوق) السنن ص ۱۲۴ - روضة السعاظین ج ۱ ص ۱۰۲ - تأویل الآیات الظاهره ص ۱۵۸ - الواقی ج ۲ ص ۲۷۹ - تفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۷ - وسائل الشیعه ج ۹ ص ۴۷۹ - البرهان ج ۲ ص ۳۱۸ - بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۳۵ ص ۱۸۳ - انوار النعمانیه، ص ۳۴۲

در تتمه این روایت وارد است که:

«از عمر بن الخطاب روایت شده است که: سوگند به خدا که من در حال رکوع در نماز چهل انگشت دادم. تا آن‌چه درباره علی بن أبي طالب عليه السلام نازل شد درباره‌ی من هم نازل شود؛ ولیکن نازل نشد.»^۱

تیر

اوج فنا

بدان که هر گاه نگاهی به عبادت کنی علیه السلام را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عابدترین مردم می‌یابی.

مردم از علی شب زنده‌داری و نماز شب و دعاها وارد را آموخته‌اند. همانا چنین بود که سجاده‌ی عبادت او را در صحنه‌ی پیکار در میانه‌ی دو صف می‌گستردند از اطراف او تیرها می‌آمد ولی او توجهی نمی‌کرد و جز به سوی پروردگارش به چیزی التفات نمی‌نمود و کوتاهی در عبادت نمی‌کرد.

او هر گاه توجه به خدا پیدا می‌کرد به طور کلی جز به خدا به چیزی متوجه نمی‌شد جهان و آن‌چه را در آن است پشت سر می‌انداخت. اساساً نظرش را از دنیا جدا می‌کرد به‌طوری که در آن حال درد و المی را درک نمی‌کرد.

وقتی می‌خواستند تیری که بر بدنش فرو رفته بیرون آورند او را واگذاشتند تا مشغول نماز شود. در آن هنگام که به نماز ایستاد و متوجه به سوی خدای تعالی شد تیر را از بدنش بیرون کشیدند و او اصلاً احساس نکرد.

پس چون از نماز فارغ شد تیر را دید. به فرزندش (امام) حسن علیه السلام فرمود: این نیست مگر کار تو ای حسن (علیه السلام).^۲

۱. علاوه بر موارد آمده در پاورقی قبلی: إثبات الهدأة بالنصوص و المعجزات ج ۳ ص ۵۸ - تفسير نور النقلين ج ۱ ص ۶۴۸
- تفسير كنز الدقائق و بحر الغائب ج ۴ ص ۱۵۵

۲. كشف القيين النص ص ۱۱۸ - إرشاد القلوب إلى الصواب (اللديلمي) ج ۲ ص ۲۱۷ - حلية الأبرار ج ۲ ص ۱۸۰ -
حقائق الحق ج ۸ ص ۶۰۲ - المناقب المرتضوية ص ۳۶۴ - الانوار النعمانية ج ۲، ص ۳۷۱

ناگفته نماند که این موضوع در کتاب منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة از میرزا حبیب الله خوئی و منتھی‌الآمال از شیخ عباس قمی و جامع السعادات نراقی و ملحقات حقائق الحق و عروة الوثقی از سید محمد کاظم یزدی و مستمسک العروة الوثقی از سید محسن حکیم، و به تبع کتاب عروة الوثقی، در رساله‌های توضیح المسائل آمده است. از گذشتگان: سنائی و عبدالرحمان جامی و حکیم شفائی اصفهانی این موضوع را به شعر در آورده‌اند.

ایراد و شبیه

آیه ۵۵ سوره مائدہ «» مهم‌ترین و شفاف‌ترین آیه در خصوص اثبات ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. از این‌رو با وجود دلایل روشن متعصبانی از دیرباز در صدد بوده‌اند تا اثبات کنند که این آیه در شأن آن حضرت نازل نشده است. متاخرین نیز مجدداً این شبیهات را در سطح وسیعی اشاعه داده‌اند. یکی از شبیهات آنان با استفاده از روایت دوم است که ما در این‌جا در صدد پاسخ‌گویی به آن هستیم.

متن شبیه

فخر رازی می‌نویسد: «آن‌چه شایسته مقام علی (علیه‌السلام) است، این است که وی در حال نماز قلبش غرق در ذکر خدا باشد و ظاهر این است که چنین کسی متوجه شنیدن و فهم کلام بیگانه نمی‌شود و لذا خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (آل عمران/۱۹۱) و کسی که قلبش غرق در فکر باشد، چه‌طور می‌تواند متوجه شنیدن کلام بیگانه باشد؟^۱

به عبارت دیگر: با توجه به حضور قلبی که علی علیه‌السلام به هنگام ذکر و یاد خدا و به نماز داشت و هیچ توجهی به غیر خدا نمی‌فرمود - به‌گونه‌ای که عملیات جراحی و خارج نمودن پیکان تیر، (که در حال عادی و غیر نماز بر علی علیه‌السلام سخت و دشوار بود)، به هنگام نماز انجام شده و پیکان تیر را خارج ساختند. چگونه علی علیه‌السلام به هنگام نماز به سخنان سائل توجه کرد و در رکوع نماز به او کمک کرد؟! خلاصه این که، این مسئله با آن حضور قلب جامع و کامل، سازگار نیست.

پاسخ

در قلب خلیفه جز خواسته مستخلف‌عنہ حضور ندارد

(ایراد کنندگان از این نکته غافلند) که علی علیه‌السلام خلیفه خداست و در قلب مطهر خلیفه جز خواسته مستخلف‌عنہ چیزی حضور و ظهور ندارد، هر خاطره‌ای که در این قلب بگذرد، خاطره‌ای الهی است. از این‌رو، آن‌جا که نباید متوجه باشد، متوجه نمی‌شود و آن‌جا که باید متوجه باشد، متوجه می‌شود. آن‌جا که مربوط به نفس و بدن و تن و دنیا و طبیعت است، هیچ توجهی ندارد. هر چند تیر شکسته را از پایش بیرون کشند و آن‌جا که سخن خدا و پیام و رسالت الهی مطرح است، سؤال مسکین را که رسول‌الله است، می‌شنود و پاسخ می‌دهد.

(این تعبیر در کلام علی عليه‌السلام آمده است که سائل آبرومند فرستاده خداست)^۱ خداوند که به شما امکاناتی داده است، او را مستقیماً به در خانه شما فرستاده است. پس باید از او دست‌گیری کنید و گرنه خدا نعمتش را از شما می‌گیرد. امامان معصوم علیهم السلام هرگاه به مستمندی کمک می‌کردند، دست خود را می‌بؤئیدند، گاهی می‌بوسیدند و گاهی بر سر می‌گذاشتند و می‌فرمودند: «دست ما به دست خدا رسید. چون خداوند فرمود: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ - فقط خداوند توبه را از بندگانش می‌پذیرد، و صدقات را می‌گیرد.» (توبه ۱۳)؛ گیرنده صدقات خداست.^۲

آری، اگر انسان اختیار دل را به صاحب دل بسپارد، خودش در آن تصرف نمی‌کند. از این رو، وقتی تیر از پایش درآورند احساس نمی‌کند. چون این مزاحم حضور قلب است. اما وقتی سائلی از او سؤال می‌کند، پاسخ او جواب خواسته الهی است، پاسخ می‌دهد تا با پیروزی در این آزمون، خلعت «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...»؛ بر قامت رعنای او پوشیده شود. یعنی اکنون هنگام نزول آیه و بهترین زمان برای توجه است.

پس این قلب که در اختیار آن مولاست، صدای سائل را می‌شنود و به او اشاره می‌کند. این مؤید و مکمل و متمم حضور قلب و سبب نزول آیه «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» است و در واقع پاسخ علی عليه‌السلام به کلام الله است.

داستان حضور قلب و هدیه شتر

مرحوم ابن شهر آشوب درباره حضور قلب علی عليه‌السلام در نماز ماجرایی از ابن عباس نقل می‌کند که جامع این دو قسم است و تحلیل عقلی یاد شده را با کمک گرفتن از آن روایت می‌توان تثبیت کرد. مضمون حدیث شریف این است:

دو شتر بزرگ چاق برای رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آوردند. رسول خدا اصحاب را جمع کرد و فرمود: «اگر کسی از میان شما دو رکعت نماز با حضور قلب کامل بخواند، یکی از دو شتر را به او خواهم بخشید.» چندین بار این مسئله را به صورت جعاله اعلام فرمود. علی عليه‌السلام عرض کرد: «من این عمل را انجام می‌دهم و چیزی از امر دنیا را در قلبم خطور نمی‌دهم.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بخوان که درود خدا بر تو باد.»

۱. «إِنَّ الْمَسْكِينَ رَسُولُ اللَّهِ» نهج البلاغه، ق ۳۰۴

۲. قالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ «إِذَا نَأَوْلَمُ السَّائِلَ فَيُبَرِّدُ الَّذِي يُنَأَوْلَهُ يَدَهُ إِلَى فِيهِ فَيَقِبَّلُهَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْخُذُهَا قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِي يَدِ السَّائِلِ - فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ - وقتی به فقیر چیزی دادید آن دست را ببوسید زیرا قبل از آن که فقیر صدقه را بگیرد خدای تعالی صدقه را می‌گیرد - أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ...» عده الداعی ص ۶۸

وقتی علی علیه السلام دو رکعت نماز را با اخلاص خواند، پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که به اذن الهی از قلبها با خبر است. حضور قلب یا خطور خاطره در قلب را می داند، «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ» - و بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او اعمال شما را می بینند...!»؛ (توبه/۱۰۵) از عطای شتر به علی (علیه السلام) منصرف شد.

جبرئیل نازل شد و به پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کرد: «شتر را به علی علیه السلام بده.» رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود: «علی علیه السلام به شرطش عمل نکرد. چون در تشهید نماز به این فکر بود که کدام یک از دو شتر را بگیرد. زیرا یکی از شتران چاق و دیگری چاق‌تر بود.»

جبرئیل علیه السلام بار دیگر از خدا برای رسولش پیام آورد و عرض کرد: «شتر را به علی بده و بدان که خطور قلب او برای رضای خدا بود چون علی علیه السلام قصد کرده بود که شتر چاق‌تر را در راه خدا ذبح کند و به فقرا صدقه دهد. پس خاطره او خاطره شخصی و دنیوی نیست، خاطره الهی است.»

پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گریست و هر دو شتر را به علی علیه السلام عطا فرمود.^۱ آری، اندیشه انتخاب یکی از دو شتر در خاطره علی علیه السلام در اثنای نماز، سخن گفتن با خداست. او هرگز در نمازش به چیزی از امر دنیا نمی‌اندیشد.^۲ آن‌چه اشکال دارد پرداختن به خویشن به هنگام نماز است، - اما پرداختن به نیازمند مظلوم، که عبادت محسوب می‌شود - اشکالی ندارد.

سائل پس از نا امیدی از دریافت کمک، در راز و نیاز با خدا، شکوه و گله خویش را با نام خدا شروع کرد: «اللَّهُمَّ اشْهِدْ.. خَدَايَا تو شاهد باش» بنابراین، این نام خدا بود که توجه علی علیه السلام را به سوی سائل جلب کرد و این، منافاتی با حضور قلب در نماز ندارد.

هر شنیدنی بی توجیهی نیست

مگر مأمور در نماز جماعت صدای مکبّر، یا امام را نمی‌شنود و از او تبعیت نمی‌کند؟ اگر نمی‌شنود، چگونه می‌تواند به همراه او نماز را اقامه کند؟ و اگر می‌شنود، (با این توجیهات و اشکالات باید بگوییم) در هیچ نماز جماعتی حضور قلب وجود ندارد؟! (که این مطلب منطقی نیست).^۳

۱. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام (ابن شهرآشوب) ج ۲ ص ۲۰ - تأویل الآیات الظاهره. ص ۵۹۳ -

البرهان فی تفسیر القرآن ج ۵ ص ۱۴۹ - تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ج ۱۲ ص ۳۹۵ - بحار ج ۳۶ ص ۱۶۱

۲. حضرت آیت الله جوادی آملی - به نقل از پایگاه اینترنتی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی <http://www.ensani.ir/fa/content/۱۲۸۴۰۲/default.aspx>

۳. حضرت آیت الله مکارم شیرازی - آیات ولایت در قرآن، ص ۹۰

تفاوت حالات

این که علی علیه السلام در نماز از خود بی خود می شد، یک حقیقتی است، اما این جور نیست که همه حالات اولیای الهی، همیشه مثل همدیگر بوده است. خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم هر دو حال برایش نقل شده؛ گاهی در حال نماز یک حالت جذبه‌ای پیدا می کرد که اصلاً طاقت نمی آورد که اذان تمام شود، می فرمود: «أَرْجُحُنَا يَا بِلَالُ - ای بلال ما را آسایشی ببخش»^۱ (کنایه از این که) زود [باش] که شروع کنیم به نماز.

گاهی هم در حال نماز بود، سر به سجده می گذاشت، امام حسن یا امام حسین یا نوه دیگرش (علیهم السلام) می آمد روی شانه‌اش سوار می شد و حضرت با آرامش صبر می کرد که این بچه نیفتد، سجده‌اش را طول می داد تا این که او بلند شود. یک دفعه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم به نماز ایستاده بود، جلوی محل نماز گویا کسی آب دهان انداخته بود. پیغمبر صلی الله علیه وآلہ وسلم یک قدم به جلو برداشت و با پایش روی آن را پوشاند و بعد برگشت، که فقها از این [واقعه] مسائلی را در باب نماز استخراج کرده‌اند.

سید بحرالعلوم می گوید: وَ مَسْئُونُ خَيْرِ الْخَلْقِ بَيْنِ طَابٍ يُفْتَحُ مِنْهُ أَكْثُرُ الْأَبْوَابِ^۲
يعني: این که پیغمبر صلی الله علیه وآلہ وسلم در حال نماز دو قدم جلو رفت، آن کار را کرد و برگشت، خیلی مسائل را حل می کند که در باب نماز چه مقدار عمل خارج جایز است یا جایز نیست و خیلی چیزهای دیگر.^۳

در یکی از روزها که پیامبر گرامی اسلامی صلی الله علیه وآلہ وسلم به نماز اشتغال داشت و اصحاب هم به وی اقتدا کرده بودند، در هنگام نماز، کودکی شروع به گریستن نمود، حضرت نمازش را به سرعت به پایان رسانید، بعد از نماز علت این کار را از حضرت جویا شدند، فرمود: «...مَا سَعِيتُمْ صُرَاحَ الصَّبِيِّ - آیا فریاد بچه را نشنیدید؟»^۴ یعنی: من نماز را به سرعت به پایان رساندم تا این که مادر کودک هر چه زودتر به دادش برسد و او را ساكت نماید.^۴ (در حالی که ایشان در هنگام نماز غرق در فکر خدا بودند و مقامشان نیز از مقام علی علیه السلام بالاتر است).

۱. بخار الأنوار (ط - بيروت) ج ۷۹ ص ۱۹۳

۲. مستدرک الوسائل و مسترتبط المسائل الخاتمة ج ۹ ص ۳۳۹

۳. مجموعه آثار علامه شهید آیت الله مطهری، ج ۴، ص ۷۹۱

۴. عدة الداعى و نجاح الساعى ص ۸۹ - مسند احمد بن حنبل ج ۳ ص ۱۰۹

گاهی هم غرق در عالم ملکوت می‌شوند و به جز ذات پاک کبریایی، چیزی نمی‌بینند و به آن‌چه در اطرافشان رخ می‌دهد، هیچ توجهی ندارند؛ حتی از بدن خود غافل می‌شوند. انگار که دستگاه حواس ظاهری آنان در هنگامه‌ی جذبه‌ی عشق و عرفان ربانی، از فعالیت خویش باز می‌ماند و آن‌چه را مربوط به ابدانشان می‌شود، احساس نمی‌کنند.

در حالات عبادی امام سجاد علیه السلام نقل شده است: «در یکی از شب‌ها فرزند ایشان از بلندی افتاد و دستش شکست و درون خانه فریادش بلند شد و همسایگان جمع شدند. اما امام سجاد هم چنان به عبادت مشغول بود و هیچ‌گونه توجهی به این حادثه نداشت. در هنگام صبح، حضرت متوجه شد که دست بچه‌اش بسته شده است. علت را پرسید، گفتند: دیشب چنین اتفاقی پیش آمد.»^۱

نیز نوشته‌اند: «آن حضرت در خانه اش در حال نماز بود و سر بر سجده نهاده بود، در همین هنگام در گوش‌های از خانه آتش زبانه کشید. اهل خانه فریاد زدند: «ای پسر رسول خدا، آتش! آتش!» حضرت هم چنان در سجده و به عبادت مشغول بود و به سر و صدا و آتش هیچ توجهی نداشت. آتش را خاموش کردند و سپس امام زین العابدین سر از سجده برداشت و با کمال آرامش و بی‌توجه به همه‌ی این حوادث، نمازش را به پایان رساند.»^۲

داستان یعقوب علیه السلام کمی شبیه این موضوع است. وقتی یوسف علیه السلام در چاه کنعان افتاد، حضرت یعقوب متوجه این امر نشد. ولی بوی پیراهنش را از مصر حس می‌کرد. قرآن می‌فرماید: «وَ لَمَّا فَصَلَّتِ الْعُبْرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ - هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد، پدرشان [یعقوب] گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم.» (یوسف/۹۴)

سعدی، این دو حادثه را با هم مقایسه می‌کند و می‌پرسد که چگونه شد حضرت یعقوب علیه السلام در هنگامی که فرزندش یوسف علیه السلام را در نزدیک محل زندگیش در کنعان به درون چاه انداختند، متوجه نشد، اما بوی پیراهن یوسف را از مصر استشمام نمود؟

یکی پرسید از آن گم گشته فرزند که ای روشن روان پیر خردمند

زمرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی؟

سپس سعدی پاسخ را چنین می‌دهد:

بگفتا حال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر گه نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینیم گهی بر پشت بام خود نبینم^۳

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۴۸

۲. کلیات سعدی، ص ۵۳

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت) ج ۴۶ ص ۸۰

محو خدا شدن

مطلوب دیگری که عرفانی است این است: آن‌ها که روی مذاق‌های عرفانی سخن می‌گویند معتقدند که اگر انجذاب خیلی کامل شد، در آن، حالت برگشت است. یعنی شخص در عین این‌که مشغول به خدا هست، مشغول به ماوراء هم هست. آن‌ها این‌طور می‌گویند و من هم این‌حرف را قبول دارم. مثل مسأله خلع بدن است. افرادی که تازه به این مرحله می‌رسند، یک لحظه‌ای، دو لحظه‌ای، یک ساعتی خلع بدن می‌کنند. بعضی افراد در همه احوال در حال خلع بدن‌اند (البته من معتقد هستم و دیده‌ام): مثلاً الآن با ما و شما نشسته‌اند و در حال خلع بدن هستند. به نظر آن‌ها آن حالتی که در وقت نماز تیر را از بدنش بیرون بکشند و متوجه نشود، ناقص‌تر از آن حالتی است که در حال نماز توجه به حال فقیر دارد، نه این‌که در این‌جا از خدا غافل است و به فقیر توجه کرده، بلکه آن‌چنان توجه به خدایش کامل است که در آن حال تمام عالم را می‌بیند.^۱

افرادی در همین دنیا به حدی رسیده‌اند که دیگر از قید بدن در هر شکل آزادند و حتی قدرت خلع بدن پیدا می‌کنند. یعنی می‌توانند در حالی که زنده هستند این بدن را مثل یک لباس از خودشان بکنند و دوباره همین بدن را داشته باشند.^۲

علامه طباطبایی نقل می‌کردند و در جایی نوشته‌اند که استادشان آقای قاضی که مرد بسیار بزرگواری بوده – البته به ایشان که شاگردش بوده گفته است؛ این حرف‌ها را به هر کس که نمی‌گویند – گفته بود یک وقتی که خودم را در حال خلع بدن دیدم. این بدنم را نگاه کردم، در مقابل خودم بودم، دقت کردم دیدم که یک خال کوچکی این‌جا هست. من تا آن وقت اصلاً این خال را ندیده بودم، یعنی در آینه که نگاه کرده بودم به عمرم متوجه این خال نشده بودم. در آن حال که خودم را دیدم متوجه وجود چنین خالی – که قدری کمنگ بوده – در بدن خودم شدم.^۳

برای اولیاء خدا و معصومین علیهم السلام، حالت غفلت تصور ندارد. تمام لحظات برای آن‌ها ذکر است و ذکر. امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «ما رأيَتْ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتَ اللَّهَ فِيهِ - چیزی را ندیدم، مگر آن که خدا را در آن و با آن دیدم.»^۴

۱ و ۲. مجموعه آثار علامه شهید آیت‌الله مطهری، ج ۴، ص ۷۹۱

۲. همان: ج ۲۷، ص ۶۹۳

۴. شرح أصول الكافي (صدر) ج ۴ ص ۲۰۴

تفسیر دین لا اکراه فی الدین

عباس خادم الموالی

مقدمه

مطلوب حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی

شان نزول:

دین اجباری نیست

مذهب نمی‌تواند تحمیلی باشد

مطلوب حضرت آیت‌الله سید محمد حسین طباطبائی

علت این که در دین اکراه نیست

منظور این نیست که «مردم در اعتقاد آزادند»

مطلوب حضرت آیت‌الله جوادی آملی

قبول و نکول دین حق است یا تکلیف؟

مورد و مصدر فعل بودن انسان

حق تکوینی و تشریعی انسان

تفسیر دویت لا اکراه فی الدین

لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشُدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالظَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرُوهِ الْوُنْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در قبول دین، اکراهی نیست. (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است. بنابراین، کسی که به طاغوت [ابت و شیطان، و هر موجود طغیانگر] کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است، که گستاخی برای آن نیست. و خداوند، شنوا و داناست.

مقدمه

برداشت‌های غلط از آیه ۲۵۶ سوره بقره باعث انحراف بسیاری از افراد شده و تعدادی از معاندین نیز با تمسمک به این برداشت‌های غلط در صدد انحراف افکار جوامع مسلمان و ایجاد شک و شبه در دل آن‌ها برآمده‌اند. این همه از آن‌جا نشأت می‌گیرد که متأسفانه مطالعات دینی بسیاری از مؤمنین در حد لازم نیست و مراجعه آنان به کارشناسان امر به اندازه کافی نیست.

از این رو در این سطور تفسیر این آیه در کتب سه تن از علمای طراز اول با اندکی تلخیص، آورده شده است. دقت در محتوای تفسیر این آیه کمک شایانی به پاسخ به بسیاری از شباهات خواهد نمود.

مطلوب حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی^۱

شان نزول:

تفسیر معروف اسلامی "طبرسی" در "مجمع‌البيان" در شان نزول آیه نقل می‌کند: «مردی از اهل مدینه به‌نام "ابو‌حصین" دو پسر داشت برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می‌کردند هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند، آنان هم سخت تحت تاثیر قرار گرفته و به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند.»

"ابو‌حصین" از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآل‌ہو‌سلم اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند و سؤال کرد آیا می‌تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش باز گرداند؟

آیه فوق نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که: «در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست.»^۲

در تفسیر "المنار" نقل شده که ابو‌حصین خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام بازگرداند، آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند "ابو‌حصین" به پیامبر عرض کرد من چگونه به خود اجازه دهم که فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن باشم. آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد.

(دقیقت بفرمایید که این می‌خواستند از مدینه بروند و جز پدرشان کسی از دین آن‌ها مطلع نبود و به دلیل شروع تازه اسلام هنوز خوب تحت تعلیم اسلام نبودند و... تا مرتد شناخته شوند).^۳
دین اجباری نیست

آیه‌الکرسی (آیه قبل) در واقع مجموعه‌ای از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می‌دهد، و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال است و نیازی به اجبار و اکراه نیست، در این آیه می‌فرمایید: «در قبول دین هیچ اکراهی نیست (زیرا راه درست از بیراهه آشکار شده است).» (لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغُيُّ).

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷۹ به بعد

۲. مجمع‌البيان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۳۰

۳. این توضیح نشریه است و در تفسیر نمونه نیست. شرح موضوع را در مقاله «ارتداد آزاد نیست» بخوانید.

"رشد" از نظر لغت عبارت است از راهیابی و رسیدن به واقع، در برابر "غی" که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است.

از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده‌اش بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی‌تواند داشته باشد و جمله «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» در واقع اشاره‌ای به همین است.

به علاوه همان‌گونه که از شان نزول آیه استفاده می‌شود، بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می‌خواستند که او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر) کند، آیه فوق صریحاً به آن‌ها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص این‌که در پرتو دلائل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست.

این آیه پاسخ دندان شکنی است به آن‌ها که تصور می‌کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحملی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است.

جایی که اسلام اجازه نمی‌دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه، قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است. و از این‌جا روشن می‌شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن‌چنان که بعضی از مفسران پنداشته‌اند، و همچنین حکم آیه هرگز منسخ نشده است آن‌چنان که بعضی دیگر گفته‌اند، بلکه حکمی است جاودائی و هماهنگ با منطق عقل.

مذهب نمی‌تواند تحملی باشد

اصولاً اسلام و هر مذهب حق از دو جهت نمی‌تواند جنبه تحملی داشته باشد:
 الف) بعد از آن همه دلائل روشن و استدلال منطقی و معجزات آشکار، نیازی به این موضوع نیست، آن‌هایی متولّ به زور و تحمل می‌شوند که فاقد منطق باشند، نه اسلام با آن منطق روشن و استدلال‌های نیرومند.

ب) اصولاً دین که از یک سلسله اعتقادات قلی ریشه و مایه می‌گیرد ممکن نیست تحملی باشد، زور و شمشیر و قدرت نظامی در اعمال و حرکات جسمانی ما می‌تواند اثر بگذارد نه در افکار و اعتقادات ما.

البته دشمنان اسلام برای تحریف، به مجاهدات و جنگ‌های اسلامی متشبث می‌شوند.

در حالی که از بررسی جنگ‌های اسلامی به خوبی آشکار می‌شود که اصولاً اسلام در سه مورد به قدرت نظامی توسل می‌جسته است:

- ۱- در مورد محو آثار شرک و بتپرستی، زیرا از نظر اسلام بتپرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف، بیماری و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صدرصد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شوند، لذا اسلام بتپرستان را از راه تبلیغ به سوی توحید دعوت کرد و آن‌جا که مقاومت کردند متولّ به زور شد، بتخانه‌ها را در هم کوبید و از هرگونه ظاهری به نام بت و بتپرستی جلوگیری کرد تا این بیماری روحی و فکری به‌کلی ریشه کن گردد، و آیات قتال با مشرکین مانند «و قاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا يَكُونُ فِتْنَةً» - به کارزار با مشرکین ادامه دهید تا آن‌که شرک از روی زمین برافتد.» (بقره/۱۹۳) نظر به همین موضوع دارد و بنابراین هیچ‌گونه تضادی بین آیه مورد بحث و این آیات نیست تا سخن از نسخ پیش آید.
- ۲- در برابر کسانی که نقشه نابودی و حمله به مسلمانان را می‌کشند دستور جهاد دفاعی و توسل به قدرت نظامی داده شده است و شاید بیشتر جنگ‌های اسلامی در زمان پیامبر ﷺ از همین قبیل باشد. مانند جنگ احمد، احزاب، حنین، موتہ و تبوک.
- ۳- برای کسب آزادی در تبلیغ و واژگون کردن نظمات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد درباره مذهب و شیوه‌های زندگی اجتماعی. زیرا هر آیینی حق دارد به طور آزاد به صورت منطقی خود را معرفی کند و اگر کسانی مانع از این کار شوند می‌توانند با توسل به زور این حق را به‌دست آورند.

شاهد این سخن این است که مسلمانان پس از فتح شهرها، به پیروان مذاهب دیگر همانند مسلمان‌ها آزادی می‌دادند و مالیات مختصری به نام "جزیه" به‌خاطر تامین امنیت و هزینه نیروهای حافظ امنیت بود، زیرا که جان و مال و ناموس آن‌ها در پناه اسلام محفوظ بود و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می‌دادند. (ولی خمس و زکات نمی‌دادند)

تمام کسانی که با تاریخ اسلام سرو کار دارند و حتی مسیحیانی که درباره اسلام کتاب نوشته‌اند به این موضوع اعتراف کرده‌اند. به عنوان مثال در کتاب «تمدن اسلام و عرب» می‌خوانیم: «رفتار مسلمانان با جمیعت‌های دیگر به‌قدری ملایم بود که رؤسای مذهبی آنان اجازه داشتند برای خود مجالس مذهبی تشکیل دهند.»

و در پاره‌ای از تواریخ نقل شده: «جمعی از مسیحیان که برای گزارش‌ها و تحقیقاتی خدمت پیامبر ﷺ را مسیحیه و آل‌وسلم رسیده بودند، مراسم نیایش مذهبی خود را آزادانه در مسجد پیامبر در مدینه انجام دادند.»

مطلوب حضرت آیت‌الله سید محمد حسین طباطبائی^۱

دو احتمال

در جمله: «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» دین اجباری نفی شده است، چون دین عبارت است از یک سلسله معارف علمی که معارفی عملی به دنبال دارد، و جامع همه‌ی آن معارف، یک کلمه است و آن عبارت است از "اعتقادات"، و اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد، چون کاربرد اکراه تنها در اعمال ظاهری است، که عبارت است از حرکاتی مادی و بدنی (مکانیکی)، و اما اعتقاد قلبی برای خود، علل و اسباب دیگری از سinx خود اعتقاد و ادراک دارد. و در این که فرمود: «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ»، دو احتمال هست:

یکی این که جمله خبری باشد و بخواهد از حال تکوین خبر دهد و بفرماید خداوند در دین اکراه قرار نداده و نتیجه‌اش حکم شرعی می‌شود که: «اکراه در دین نفی شده و اکراه بر دین و اعتقاد جایز نیست». و اگر جمله‌ای باشد انسایی و بخواهد بفرماید که نباید مردم را بر اعتقاد و ایمان مجبور کنید، در این صورت نیز نهی مذکور متکی بر یک حقیقت تکوینی است، و آن حقیقت این است که اکراه تنها در مرحله افعال بدنی اثر دارد، نه اعتقادات قلبی.

علت این که در دین اکراه نیست

خدای تعالی دنبال جمله‌ی «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ»، جمله‌ی «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»، را آورده، تا جمله‌ی اول را تعلیل کند و بفرماید که چرا در دین اکراه نیست، و حاصل تعلیل این است که اکراه و اجبار - که معمولاً از قوی نسبت به ضعیف سر می‌زند - وقتی مورد حاجت قرار می‌گیرد که قوی و مافوق (البته به شرط این که حکیم و عاقل باشد، و بخواهد ضعیف را تربیت کند) مقصد مهمی در نظر داشته باشد، که نتواند فلسفه‌ی آنرا به زیردست خود بفهماند، (حال یا فهم زیر دست قاصر از درک آن است و یا این که علت دیگری در کار است) ناگزیر متولّس به اکراه می‌شود، و یا به زیردست دستور می‌دهد که کورکورانه از او تقلید کند و...

اما در مورد اموری که خوبی و بدی آن‌ها واضح است، نیازی به اکراه نخواهد بود، بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب کرده و عاقبت آن را هم (چه خوب و چه بد) می‌پذیرد و دین از این قبیل امور است، چون حقایق آن روشن، و راه آن با بیانات الهیه واضح است و سنت نبویه هم آن بیانات را روشن‌تر کرده پس معنی "رشد" و "غی" روشن شده، و معلوم می‌گردد که رشد در پیروی دین و غی در ترک دین و روگردانی از آن است.

منظور این نیست که «مردم در اعتقاد آزادند»^۱

یکی از عجایب این است که بعضی از اهل بحث و مفسرین با زور و زحمت خواسته‌اند اثبات کنند که در اسلام عقیده آزاد است، و استدلال کرده‌اند به آیه شریفه: «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» و آیاتی دیگر نظیر آن.

در حالی که توحید اساس تمامی نوامیس و احکام اسلامی است و با این حال چه طور ممکن است که اسلام آزادی در عقیده را تشريع کرده باشد؟ و اگر آیه بالا بخواهد چنین چیزی را تشريع کند آیا تناقض صریح نخواهد بود؟ قطعاً تناقض است و آزادی در عقیده در اسلام مثل این می‌ماند که دنیای متمدن امروز قوانین تشريع بکند و آن‌گاه در آخر این یک قانون را هم اضافه کند که مردم در عمل به این قوانین آزادند، اگر خواستند، عمل بکنند و اگر نخواستند نکنند.

و به عبارتی دیگر، عقیده که عبارت است از درک تصدیقی، اگر در ذهن انسان پیدا شود، این حاصل شدنیش عمل اختیاری انسان نیست، تا بشود فلان شخص را از فلان عقیده، منع و یا در آن عقیده دیگر آزاد گذاشت بلکه آن‌چه در مورد عقاید می‌شود تحت تکلیف در آید لوازم عملی آن است، یعنی بعضی از کارها را که با مقتضای فلان عقیده منافات دارد منع، و بعضی دیگر را که مطابق مقتضای آن عقیده است تجویز کرد، مثلاً شخصی را وادار کرد به این که مردم را به سوی فلان عقیده دعوت کند و با آوردن دلیل‌های محکم قانعشان کند که باید آن عقیده را بپذیرند و یا آن عقیده دیگر را نپذیرند و یا وادار کرد آن عقیده را با ذکر ادله‌اش به صورت کتابی بنویسد و منتشر کند. و فلان عقیده‌ای که مردم داشتند باطل و فاسد سازد، اعمالی هم که طبق عقیده خود می‌کنند باطل و نادرست جلوه دهد.

پس آن‌چه "بکن" و "نکن" برمی‌دارد، لوازم عمل به عقاید است، نه خود عقاید، و معلوم است که وقتی لوازم عملی، با مواد قانون دایر در اجتماع مخالفت داشت، و یا با اصلی که قانون متکی بر آن است ناسازگاری داشت، حتماً قانون از چنان عملی جلوگیری خواهد کرد، پس آیه «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ»، تنها در این مقام است که بفهماند، اعتقاد اکراه‌بردار نیست، نه می‌تواند منظور این باشد که: «اسلام کسی را مجبور به اعتقاد به معارف خود نکرده» و نه می‌تواند این باشد که: «مردم در اعتقاد آزادند».

اسلام در تشريع خود جز بر دین توحید تکیه نکرده، دین توحیدی که اصول سه‌گانه‌اش توحید صانع، و نبوت انبیاء، و روز رستاخیز است.

۱. ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۱۸۴ به بعد

مطلوب حضرت آیت الله جوادی آملی^۱

قبول و نکول دین حق است یا تکلیف؟

یکی از مباحث «دین و حقوق انسان» این است که نسبت دین به انسان، نسبتی تکلیفی است یا حقوقی؟ یعنی انسان مکلف است دین را بپذیرد یا حق دارد، آیا او در پذیرش دین و عدم قبول آن مختار است؟

اولاً بازگشت همه تکالیف دینی به حقوق انسان است، از این‌رو دین بهترین عامل برای تأمین حقوق بشر به شمار آمده است ثانیاً خداوند سبحان مبدأ فاعلی حقوق انسان و دین، ابلاغ کننده آن است. این مباحث مربوط به ماهیتِ محتويات دین است و اکنون سخن در این است که آیا قبول اصل دین، برای انسان حق است یا بر او تکلیف است و انسان در پذیرش دین آزاد است یا مکلف؟

برخی ممکن است با استناد به آیه «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» و مانند آن بپندارند که پذیرش دین، حق انسان است؛ نه حکم و حق است؛ نه تکلیف. و در تعریف حق نیز بگویند: چیزی است که انسان در پذیرش یا رد آن مختار است، وقتی خداوند می‌فرماید: «در پذیرش دین اکراهی نیست» معلوم می‌شود که قبول دین حق است؛ نه تکلیف و هر ذی حقی در اعمال حق خود آزاد و مختار است؛ نه مقید و مکلف.

جواب توهّم و اشکال پیش‌گفته این است که حکم بر دو قسم است: تکوینی و تشریعی. قرآن کریم جریان تکوین بشر که ساختار خلقت او را عهده‌دار است آزاد معرفی می‌کند. از این دیدگاه انسان موجودی است آزاد، حتی بین توحید و الحاد، چه رسد به طاعت و عصيان. خلقت انسان و قوانین تکوینی حاکم بر او به‌گونه‌ای است که وی می‌تواند ملحد باشد یا موحد. عمل کردن برخلاف این آزادی تکوینی، نه مذموم، بلکه محال است، زیرا اگر انسان چیزی را تکویناً نخواهد هرگز نمی‌شود به او تحمیل کرد؛ یعنی جبر محال است نه قبیح؛ ممتنع است نه ممنوع؛ و مستحبی است نه حرام... البته بشر در این‌که این‌گونه آزاد آفریده شده مجبور است؛ یعنی وی مجبور است آزاد باشد و اصل حریت و آزادی که در هویت انسانی اش نهادینه شده به هیچ‌وجه قابل زوال نیست؛ نه از جانب خود او و نه از ناحیه دیگری. بنابراین، اکراه در امور تکوینی معنا ندارد.

مورد و مصدر فعل بودن انسان

جبر و اختیار، آزادی و تحمیل، اراده و اکراه و مانند آن، درباره‌ی مصدر فعل بودن انسان است؛ نه مورد فعل قرار گرفتن آن، توضیح مطلب این که اگر کسی را با الجا و قهر از جایی بیرون کردند، یا به جایی برداشتند وی در آن حال «مورد فعل» است؛ نه «مصدر فعل»، در این وضعیت او به هیچ‌وجه فاعل فعل نیست تا بحث شود فاعل بالجبر است یا فاعل بالاختیار، چون او بر اساس خلقت و آفرینش تکوینی، آزادی تکوینی دارد و آن‌چه را بخواهد می‌پذیرد و امکان تحمیل امری برخلاف تمایلات و خواسته‌های او وجود ندارد.

به بیان دیگر آن‌جا که انسان «مورد فعل» است، خارج از موضوع بوده و دامنه بحث این بخش را شامل نمی‌شود؛ ولی آن‌جا که انسان «مصدر فعل» است؛ یعنی برای انجام کاری نخست قدری تأمل می‌کند، سپس اراده و تصمیم می‌گیرد، آن‌گاه آنرا انجام می‌دهد و در این کار آزاد است؛ یعنی با این مبادی می‌تواند هر کاری را خواست انجام دهد یا آنرا ترک کند، به همین جهت خداوند می‌فرماید: «وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رِبِّكُمْ فَمَنْ شاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلِيَكُفُرْ - بَغْوَ: این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می‌خواهد کافر گردد»(کهف/۲۹) «إِنَّ هَدِينَاهُ السَّبِيلُ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كُفُورًا - ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!» (انسان/۳) و در چنین موردی است که می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ»؛ یعنی دین اکراه پذیر نیست؛ نه این که انسان را اکراه نکنید، زیرا وی تکویناً آزاد آفریده شده و موجود آزاد خلق شده را نمی‌توان مجبور کرد.

قلب بشر که محور اندیشه و انگیزه اوست دست هیچ‌کس نیست تا بتواند او را به امری تکلیف یا چیزی را برابر او تحمیل نماید. عقیده هر کسی به دست خود اوست، صاحب عقیده است که می‌تواند معتقد به چیزی شود، یا از اعتقاد امری نکول کند؛ به سخن دیگر، جمله «لا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ»، هم ناظر به انسان و هم ناظر به دین است؛ یعنی نه انسان اکراه پذیر است چون تکویناً آزاد آفریده شد و نه دین، چون از سخن اعتقاد است و اعتقاد عقد و پیوند قلبی است و امر قلبی نه به دست خود فرد است و نه به دست دیگری؛ به دست دیگری نیست، چون در قلمرو نفوذ او نیست. در دست خود فرد هم نیست، زیرا عقیده از سخن علم و تصدیق است و تصدیق علم احتیاج به مبادی دارد. هرگاه مبادی علم و تصدیق تحصیل شد، نتیجه آن به بار می‌نشینند و اگر آن مبادی و مقدمات لازم حاصل نگردید، نتیجه نیز ظاهر نخواهد شد. زمانی که مبادی حاصل شد نه خود فرد می‌تواند مانع پیدایش نتیجه و ظهور و

بروز آن شود و نه دیگری و اگر مقدمات و مبادی حاصل نشود نه خود فرد قادر به ایجاد نتیجه و تصدیق است و نه دیگری. بنابراین، دین نیز چون از امور اعتقادی است اکراه‌پذیر نیست و متوقف بر مبادی آن است.

البته بعد از پیدایش مبادی علمی که زمینه‌ی حصول عقد بین موضوع و محمول است، عقد و گره دیگری لازم است که عصاره‌ی قضایا و عقود علمی با جان انسان عالم، گره بخورد تا عقیده حاصل شود، از آن عقد و پیوند قلبی، به ایمان تعییر می‌کنند و چون عقد دوم؛ یعنی عقیده که ایمان نام دارد غیر از عقد اول است که بین موضوع و محمول قضیه برقرار می‌شود، از این‌رو انفکاک ایمان از علم ممکن، بلکه واقع‌شدنی است؛ یعنی ممکن است کسی مطلبی را از لحاظ علمی کاملاً فهمیده باشد و رابطه بین موضوع و محمول را دریافت کرده باشد؛ ولی به آن مؤمن نباشد و عصاره‌ی آن را با قلب خود گره نزده باشد و معتقد نگردد.

حق تکوینی و تشریعی انسان

تاكثون روشن شد که بشر در نظام تکوین آزاد است و اکراه‌پذیری در شخصیت وجودی اش راه ندارد. حال آیا در نظام تشریع هم این‌گونه است؟ قوانین تکوین فقط از بود و نبود بحث می‌کند. بحث از حق یا عدم حق، در قلمرو تشریع است اگر بگوییم بحث از بود و نبود، حق را مشخص می‌سازد؛ یعنی انسان حق دارد دین را پذیرید یا از قبول آن سرباز زند، پس پذیرش دین و موحد شدن و نیز عدم‌پذیرش و نکول دین و در نتیجه ملحد شدن، حق انسان است.

نتیجه و ثمره بحث این است که هر دو طرف قضیه، یعنی دین‌داری و بی‌دینی نسبت به انسان یکسان است، در حالی که حقیقت امر این چنین نیست و جمله «*لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ*» یک حقیقت تکوینی را بازگو می‌کند؛ نه حق بودن هر دو طرف اثبات و نفی آن را. درست است که انسان تکویناً آزاد و مختار خلق شده؛ اما نه انسان موجودی است که دو جنبه توحید و الحاد برایش یکسان باشد و نه این دو طریق توحید و الحاد به یکجا ختم می‌شوند. انسان موجود لا بشرط نیست که همه امور متناقض با ساختار فطرت و طبیعت او تأثیر همسان داشته باشند. همان‌گونه که هر غذایی اعم از سم و عسل به دستگاه گوارش انسان یکسان اثر نمی‌گذارد، هر عقیده‌ای نیز اعم از توحید و الحاد برای فطرت او مساوی نیست؛ انسان در خوردن سم و عسل آزاد است و می‌تواند هر کدام را به اراده و اختیار خود بخورد؛ اما آثاری که از خوردن این دو غذای مصقاً و مسموم ظاهر می‌شود یکسان نخواهد بود.

درباره‌ی عقیده هم انسان با اراده و اختیار خویش می‌تواند هر عقیده‌ای را انتخاب و اختیار کند؛ اما هر عقیده‌ای با فطرت او سازگار نیست.

برخی از عقاید برای روح و جان آدمی در حکم سه کشند است. آیا صرف این که انسان می‌تواند چنین چیزی را اثبات یا نفی کند می‌توان حق او دانست؟ آیا چیزی که نتیجه‌اش هلاکت روحی انسان است می‌تواند حق انسان باشد یا آن که حق انسان تنها چیزی است که حیات طبیبه‌اش را تأمین کند؟ ظاهر «لا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» بیانگر «حق شرعی» او نیست تا کسی بگوید قرآن هم بشر را صاحب حق معرفی کرده است، بلکه مضمون آن بیان حقیقت تکوینی است؛ یعنی ساختار انسان به‌گونه‌ای است که هم می‌تواند موحد باشد و هم قادر است به الحاد روآورد. در این‌باره، محور بحث «توانستن» انسان است؛ نه حق شرعی داشتن. به بیان دیگر انسان حق حیات فطری و روحی دارد. آن‌چه حق اوست حیات معنوی در مقابل مرگ معنوی است، پس مرگ معنوی و فطری، حق او نیست؛ اما برای انسان این امکان وجود دارد که یکی از این دو را برگزیند.

این قدرت و توانایی در او وجود دارد که حق خویش را استیفا یا اسقاط کند و کمال انسان در همین است که تکویناً موجودی مختار باشد و امکان اختیار و انتخاب هر یک از دو طرف را داشته باشد؛ ولی «حق شرعی» در یکی از این دو طریق بوده و او مکلف به گزینش آن است. این‌جاست که انسان خود را نشان می‌دهد و ساحت وجودی خود را به نمایش گذاشته و قادر به اثبات مقام خلیفة‌الله خواهد بود.

به هر حال، آزادی تکوینی بشر صحیح است؛ ولی آزادی تشريعی سر از اباحه‌گری درمی‌آورد و این مخالف منطق دین است. اگر بر اساس آیه «لا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» منطق دین چنین اجازه‌ای می‌دهد، پس آیات دیگر قرآن که سخن از عذاب و مجازات دارند چگونه تفسیر خواهند شد؟ با چنین تصویری از حق، بخش عظیمی از آیات مربوط به قیامت باید عبث و بیهوده باشد.

بنابراین، امکان انتخاب به معنای حق بودن هر انتخاب و تساوی هر منتخب نزد خداوند نیست. امکان انتخاب یک قانون، تکوینی است و این تفکر جاهلی بود که امکان تکوینی را مطابق حق بودن نتیجه انتخاب می‌دانست. محققان از اهل شرک سخن‌شان این بود که: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا – اگر خدا می‌خواست ما مشرك نمی‌شدیم» (انعام/۱۴۸)؛ یعنی آن

چیزی باطل است که اتفاق نیفتد، آن‌چه اتفاق می‌افتد حق است. اگر اعتقاد الحادی و عقیده به شرک، حق نبود خداوند از آن جلوگیری می‌کرد، چون قادر بود از تحقق آن منع کند. غافل از این که فرق است میان آزادی تکوینی و حقانیت تشریعی، خداوند برای بشر تکویناً، امکان انتخاب قرارداده؛ اماً فقط یک راه را تشریعاً «حق» می‌داند، آن‌چه برخی تصور و توهمندی‌هاند مخصوص نظام فرشتگان یا هندسه حیوانات است. در آن نظام هرچه اتفاق می‌افتد حق است؛ ولی در نظام انسانی چون تکویناً امکان انتخاب حق و باطل وجود دارد، الزاماً هر آنچه اتفاق می‌افتد حق نیست.

حق به معنای آزاد بودن تشریعی و یکسان بودن نتیجه انتخاب، در قاموس دین راه ندارد، چنان‌که هیچ اهل اندیشه‌ای آن را نمی‌پذیرد. قبول و پذیرش دین «باید» است و از این حیث در زمرة تکالیف قرار می‌گیرد؛ اماً تکالیفی که بازگشت آن به حق است. انسان حق تکامل و تعالی دارد و طریق استیفاده این حق در قبول دین و تعالیم آسمانی آن نهفته است، پس دین داری حق مسلم انسانی است؛ او می‌تواند از این حق مسلم خود چشم‌پوشی کند و یا آن را استیفا نماید؛ یعنی می‌تواند دین دار باشد یا بی‌دین؛ اماً بی‌دینی حق نیست، به همین جهت ثمره این دو اعتقاد و عملکرد یکسان نیست. نظری این که زنده بودن حق مسلم انسان است، او می‌تواند این حق را استیفا کند و زنده بماند و می‌تواند از آن صرف‌نظر کند و دست به خودکشی بزند؛ لیکن انتحار حق نیست و ثمره‌ی این دو انتخاب حسن و قبیح نیز متفاوت است.

بنابراین، حق بشر، دین داری اوست؛ نه این که پذیرش و عدم پذیرش دین، هر دو حق باشد. این سخن نوعی مغالطه یا تلقی ناصوابی است که برخی بر زبان جاری می‌کنند، زیرا انسان مدعی و طالب حق و خواهان کمال خویش است و می‌خواهد از طریق تحصیل آن آگاه گردد. انسان در قلمرو شریعت به کمال می‌رسد، چنان که گیاه و نبات و حیوان در دامن طبیعت رشد می‌کنند، پس تردیدی نیست که آزادی انسان به تکوین برمی‌گردد و تکلیف و تعهد و التزام وی به تشریع راجع است، از این‌رو قرآن حکیم از یکسو درباره‌ی آزادی انسان رهنمودی مانند «**لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ**» دارد و از سوی دیگر پی‌آمد تلخ و شیرین انتخاب هر یک از دو راه توحید و الحاد را به صورت شفاف ترسیم می‌کند.

پیامد سوء انتخاب را با چنین آیاتی بیان می‌فرماید: «**خُذُوهُ فَعُلُوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُوهُ** - بگیرید! پس او را در **غُل** و زنجیر کشید. آن گاه میان آتشش اندازید» (حaque/۳۰ و ۳۱)

«مَأْوَاهُمُ النَّارُ وَ بُشْرَ مُتْهَى الظَّالِمِينَ - جایگاه آن‌ها، آتش است و چه بد جایگاهی است
جایگاه ستمکاران» (آل عمران/۱۵۸)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ - آن‌ها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت» (هود/۱۶)
یا از لسان آنان که با سوء اختیارشان مسلک پیشوایان کفر را پیشه خود ساختند می‌فرماید:
«قَالَتْ أُخْرَهُمْ لِأُوْلَئِهِمْ رَبَّنَا هُؤُلَاءِ أَضْلَلُونَا فَأَهْمَمْ عَنَّا بِعْنَافًا مِنَ النَّارِ قَالَ كُلُّ ضِيقٍ وَ لَكِنَ لَا
تَعْلَمُونَ - این گروه از گمراهان و ضلالت پیشگان فردای قیامت گویند: خداها اینان ما را گمراه
ساختند، پس دو برابر آنان را در آتش عذاب بسوزان. خداوند می‌فرماید: برای هر یک دو برابر
عذاب است؛ ولی شما نمی‌دانید» (اعراف/۳۸) «فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ - این همان
آثار تکوینی اعمال و رفتار شما در دنیاست.» (اعراف/۳۹)

و درباره‌ی آنان که با حسن اختیار خویش مسیر هدایت را طی کرده و برای تکامل و
رشد انسانی‌شان حق را جستجو می‌کنند می‌فرماید:

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - آن‌ها اهل بهشتند و جاودانه در
آن می‌مانند این پاداش اعمالی است که انجام می‌دادند.» (احقاف/۱۴)

«أَعَدَ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا - خداوند برای آن‌ها باع‌هایی از بهشت
فراهرم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند بود.» (توبه/۸۹)
«وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَتُدْخَلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ - وَ كسانی که
ایمان آورند و کارهای شایسته انجام دادند، بهزودی آن‌ها را در باع‌هایی از بهشت وارد
می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است.» (نساء/۵۷ و ۵۸)

بنابراین، دو طریق حق و باطل به نتیجه‌ی واحدی منتهی نخواهد شد، نتیجه‌ی یکی
انحطاط و اثر دیگری اعتلاست؛ یکی شقاوت و دیگری سعادت، یکی نار و دیگری نور.
حاصل این که این دو انتخاب مساوی نیستند: «لَا يَسْتُوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ -
هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند» (حشر/۲۰)، پس آزادی تکوینی انسان در انتخاب
راه از میان راههای مختلف در حیات انسانی دلیل بر حق تشریعی آن نیست؛ یعنی این حق
تکویناً برای انسان محفوظ است که او در هر مسیری که خواست گام نهاده و ادامه حیات
دهد؛ اماً معنای حق و آزادی تکوینی این نیست که بتوان از آن، حق و آزادی تشریعی را
نتیجه گرفت، پس: برای جلوگیری از مغالطات احتمالی در مباحثات علمی لازم است میان
حق تکوینی و تشریعی تفکیک قائل شده و آن دوراً به مفهوم واحد اخذ نکنیم.

بِكُوشٍ: فاطمه راستو

آیةالکرسی یک آیه است (بقره ۲۵۵)

اهمیت فوق العاده آیةالکرسی از این نظر است که مجموعه‌ای از معارف اسلامی و صفات خداوند اعمّ از صفات ذات و فعل، مخصوصاً مساله‌ی توحید در ابعاد مختلف را در بر گرفته، این اوصاف که به دوازده بخش بالغ می‌شود و هر کدام می‌تواند ناظر به یکی از مسائل تربیتی انسان باشد قابل دققت است و به گفته ابوالفتوح رازی هر یک از این صفات، یکی از مذاهب باطله را نفی می‌کند (و به این ترتیب، دوازده تفکر باطل و نادرست به‌وسیله‌ی آن اصلاح می‌شود).^۱

قرائتی در دست است که نشان می‌دهد آیةالکرسی فقط یک آیه است که از «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» شروع می‌شود، و به «وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» ختم می‌گردد، و دو آیه بعد جزو آن نیست.

۱- تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیةالکرسی کرده همه نشان می‌دهد که یک آیه بیش نیست.

۲- تعبیر به کرسی فقط در همان آیه اول است و نام‌گذاری به آیةالکرسی نیز مربوط به همین آیه است.

۳- در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده. مانند حدیثی که در امالی شیخ از امام علی علیه السلام نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیةالکرسی از «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» شروع فرمود تا «وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ».

۴- در مستدرک سفینه‌البحار، از مجمع نقل می‌کند: «آیةالکرسی... تا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ است.»^۲

۵- در حدیثی از امام علی بن‌الحسین علیه السلام می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیةالکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر سوره بقره را بخواند، هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی‌بیند و شیطان به او نزدیک نمی‌شود، و قرآن را فراموش نمی‌کند.»^۳ از این تعبیر استفاده می‌شود که آیةالکرسی یک آیه است.

۶- در بعضی از روایات وارد شده که آیةالکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه‌ای پنجاه برکت است.^۴ شمارش کلمات آیه نیز نشان می‌دهد که تا «وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» پنجاه کلمه است.

آری در بعضی از روایات دستور داده شده است که تا «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» بخواند، بی‌آن که عنوان آیةالکرسی مطرح باشد.

به هر حال آن‌چه از قرائت بالا استفاده می‌شود این است که آیةالکرسی یک آیه بیشتر نیست.^۵

۱. تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۲ ص ۳۲۷ ۲. مستدرک سفینه‌البحار، ج ۹ ص ۹۷

۳. بحار الانوار، ج ۸۹ ص ۲۶۵ ۴. مجمع البیان، ج ۱ و ۲ ص ۳۶۱ ۵. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷۶

ارتداد آزاد نیست

عبدالحسین مقبول

موضع حکومت دینی	انتخابی صحیح است که...
تفاوت احکام فقهی با حکومت فقهی...	معنای ارتداد
حدود و قصاص در حکومت...	حکمت یا علتِ حکم
نقد کلامی بر ...	اقسام ارتداد
مقابله با براندازان	ارتداد فطری
تظاهر به ارتداد، توطئه‌ای ...	ارتداد ملی
توفند قدیمی دشمنان	مراد از ضروری دین
تسامح؛ زمینه‌ساز توطئه‌ها	حکم انکار ضروری دین
تجاوز به حقوق عمومی	حکم کلامی مرتد
ارتدادهای امروز با گذشته	حکم فقهی مرتد ملی و فطری
دیدگاه مصالح عمومی	یقین معتبر در ارتداد
چرا توبه مرتد فطری ...؟	حکم شاک متخصص
	دشواری اثبات حکم ارتداد

ازداد آزاد نست

اشاره

محور مباحث طرح شده در این مقاله مطلبی است از حضرت آیت‌الله جوادی آملی که طی چندین شماره در مجله پاسدار اسلام منتشر شد. البته در میان مقاله از دیگر آثار ایشان و مطالب دیگر اندیشمندان هم بهره گرفته شده که در جای خود در پاورپوینت توضیح داده شده است.^۱

مقدمه

یکی از سؤالاتی که از گذشته بسیار مطرح می‌شده و در سال‌های اخیر نیز مرتب تکرار می‌گردد و حتی تعدادی از روشنفکرnamها با انتشار کتب و مقالاتی در جمهوری اسلامی به نفی اصل آن پرداخته‌اند، موضوع اعدام مرتد است.

در این موضوع مسائل گوناگونی مطرح می‌شود از جمله این‌که اجرای حکم مخصوص زمان پیامبر بوده و یا باید در حکومت معصوم فقط اجرا شود و یا این‌که اصل موضوع در اسلام نبوده و بعداً آمده است. پاسخ به این سؤالات مستلزم بررسی‌های دقیق و فقهی در قرآن و متون روایی و تفسیری و تاریخ اسلام است که البته در جای خود به تفضیل پاسخ داده شده است.

اما مهم‌ترین و مشهورترین این سؤالات و شباهات این است که اگر در اسلام آزادی عقیده مطرح است و قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» پس چرا مرتد اعدام می‌گردد و حق ازادی عقیده ندارد. برای پاسخ به موضوع لازم است تا کمی از احکام مرتد مورد بررسی قرار گرفته و سپس به چرا بی این سؤال پاسخ داده شود.^۲

۱. نشریه پاسدار اسلام شماره‌های ۲۶۵ تا ۲۶۷

۲. برای درک هرچه بهتر موضوع، مطالعه مقاله «تفسیر دقیق لا اکراه فی الدين» در همین نشریه ضروری است.

انسان‌شناسی را باید از انسان آفرین فرا گرفت

خدای سبحان انسان را موجودی شریف و کریم معرفی کرده است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»(اسراء/۷۰)

و رمز کرامت انسان را خلافت خود دانسته و فرمود:

«إِنَّمَا جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»(بقره/۳۰)

پس کرامت انسان به مقام خلیفه‌الله‌ی او باز می‌گردد و تحلیل معنای خلافت انسان این است که خلیفه باید حرف مستخلف عنه (کسی که از طرف او خلیفه شده) را بزند، نه حرف خودش را. زیرا کسی که همه‌ی امکانات، اعم از راههای علمی و قدرت‌های عملی خود را از خدا می‌گیرد، اگر به جنگ با خدا مبادرت کند. مثلاً هوش اقتصادی خود را در راه رباخواری به کار ببرد اعلام جنگ با خدا کرده است. «فَإِذَا نَوَّا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»(بقره/۲۷۹)؛ یا اگر کسی در جهت براندازی نظام اسلامی تلاش کند در واقع، با خدا می‌جنگد؛ «الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»(مائده/۳۳)؛ و کسی که با خدا بجنگد چنین کسی هرگز خلیفه‌الله نخواهد بود و اگر از این مقام بهره‌ای نداشته باشد، کرامت ندارد و کسی که کرامت ندارد از شیاطین انس است و از حیوان نیز پستتر خواهد بود، «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف/۱۷۹)؛ بنابراین معیار کرامت و خلافت و ارزش و ضد ارزش را خدا مشخص فرموده است. خداوند به حضرت داود عليه‌السلام چنین فرمود:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَبَعِ الْهَوَى فَيُضْلِلَكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضْلُلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا تَسْعَا يَوْمَ الْحِسَابِ - ای داود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند!»(ص/۲۶)

پس معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی را باید از انسان آفرین فرا گرفت.

از سویی دین آزادی انسان را امضا کرده است، نه رهایی او را، بنابراین اگر انسان در فرهنگ دینی مکرم و خلیفه‌الله است، باید این راه را تا پایان ادامه دهد و به لوازم خلافت‌الله‌ی ملتزم باشد، از این رو گرچه در محدوده جزم علمی زمام امر در اختیار دلیل است، اما اگر کسی پس از انتخاب راه به وسیله‌ی دلیل و ورود به حوزه‌ی دین، از دین برگردد، این لعب و استهzaء به دین است. چنین کسی نزد شارع مقدس هیچ حرمتی ندارد.

تنها انتخابی صحیح است که حق باشد

آیاتِ حق تَدِين - آزادی عقیده - (بقره/ ۲۵۶ - ال عمران/ ۸۵ - محمد/ ۲۵) دلالت بر آزادی تکوینی دارند؛ نه تشریعی؛ یعنی انسان در نظام تکوین آزاد است و از روی اختیار طبیعی می‌تواند دین دار یا بی‌دین گردد. او در انتخاب مسیر مجبور نیست؛ اما نه به این معنا که هر دو انتخاب او صحیح است، بلکه در مقام تشریع، تنها انتخابی صحیح است که حق باشد و برای مسیر ناصواب کیفر لاحاظ شده است؛ مانند آن که انسان از لاحاظ تکوین، می‌تواند حیات خود را حفظ کند یا با انتخار آن را از بین ببرد؛ ولی از جهت تشریع فقط یکی از دو انتخاب مزبور صحیح و از لاحاظ حکمت نظری حق است، لذا وی از جهت حکمت عملی فقط حق انتخاب همان را دارد؛ یعنی حق از لاحاظ حکمت نظری و حکمت عملی مشخص و محدود است و آن فقط حفظ حیات است؛ نه از بین بردن آن با خودکشی.

در حقیقت شارع در مقام تشریع برای مرتد اعلام حکم کرده است، چون او با سوءِ اختیار خویش و انتخاب مسیر بی‌دینی، خود را به هلاکت انداخته است.

شاید یکی از مصاديق آیه: «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» - خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید» (بقره/ ۹۵) همین باشد.

فقها برای ارتداد شرایطی چون بلوغ، عقل، اختیار، قصد و اقرار به ایمان را بیان کرده‌اند که با اثبات این شرایط در محکمه عدل اسلامی، حکم مرتد اعلام می‌شود، پس قاضی با اثبات ارتداد، حکم الهی را اعلام می‌کند؛ نه این که حکمی را از جانب خود صادر کرده باشد. شارع مقدس در مقام تشریع برای ارتداد حقیقتی را اعلام کرده است، مرتد با سوءِ سریره و اختیار مسیر بی‌دینی، هلاکت خود را امضا کرده و قاضی فقط آن حقیقت را اعلام می‌کند.

حکمت حکم برای فرد مرتد، ترک حق خویش است؛ نه حق الهی؛ یعنی هلاکت اثر ارتداد است که بر آن مرتقب می‌گردد، چنان‌چه در امور مادی نیز چنین است؛ یعنی اگر کسی قادر به گرفتن حق خویش نباشد و نتواند خود را سیر کند، نحیف شدن و مريضي، فقر و تهیدستی و فلاکت و بی‌خانمانی او را تهدید می‌کند. به همین سبب در تمام شرایع الهی این حکم ثابت است و افزون بر اسلام در یهودیت و مسیحیت نیز همین حکم برای ارتداد تعیین شده است.^۱ (حکم المرتد عند المسلمين و أهل الكتاب، ج ۱، ص ۲۷ تا ۲۹)

۱. کتاب «حق و تکلیف در اسلام» نوشته آیت‌الله جوادی آملی صفحه ۲۹۸

معنای ارتداد

ارتداد، جحود بعد از اقرار و نکول بعد از قبول دین است. کسی که دین را از روی تحقیق بپذیرد، سپس از آن برگردد، مرتد نامیده می‌شود.

این یا با انکار یکی از اصول سه گانه دین اسلام، یعنی توحید و نبوت و معاد صورت می‌گیرد، یا با انکار یکی از ضروریات دین اسلام به شرط آن که به انکار یکی از اصول سه گانه دین اسلام منجر گردد.^۱

حکمت یا علتِ حکم

درباره اقسام و شرایط مرتد میان فقهاء اتفاق نظر نیست؛ ولی فقهاء در بابِ حکمِ ارتداد تقریباً اجماع دارند که حکم مرتد قتل و خون او مباح است.^۲ درباره حکمت یا علتِ حکم، مطالب متعددی مطرح شده که اجمال آن بدین شرح است:

(۱) عده‌ای معتقدند که چون ارتداد موجب نابودی هویت امت و جامعه اسلامی می‌شود، سبب اعدام است. (*التحریر و التسویر*، ج ۲، ص ۳۱۹)

(۲) گروهی عقیده دارند که چون مرتد دارای فساد فکری و روحی است، باید کشته شود.

(۳) طایفه‌ای گفته‌اند که مرتد، حق الهی را که عبودیت و بندگی است، تضییع کرده، لذا خونش هدر است.

(۴) بعضی گویند که اسلام کسی را اکراه به پذیرش دین نکرده است، مگر آنکه کسی با معرفت و رضایت و اختیار خود مسلمان شود. چنین شخصی که با آگاهی و اراده اعتراف به اسلام کرده و از آن برگردد، مقدساتِ دینی را به تمسخر و بازی گرفته و مستحق قتل است، یا چون به امت اسلامی خیانت کرده، باید جریمه شود. (*حقوق الإنسان في الإسلام*، محمد زحلی، ص ۱۸۱)

(۵) برخی قائل‌اند که حکم قتل برای مرتد هیچ منافاتی با آیه «لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ» ندارد، چون آیه مزبور ناظر به ورود به اسلام است؛ نه ابقاء و استمرار آن. (*التحریر و التسویر*، ج ۲، ص ۳۱۹) دیدگاه‌های فوق، برخی از حکمت‌ها یا علتها بود که درباره‌ی حکم ارتداد بیان شد؛

اماً به نظر می‌رسد هیچ یک از اقوال مطرح شده تمام نباشد.^۳

۱. الروضة الهمية في شرح اللمعة الدمشقية - تعريف دوم در مقاله اصلی نیامده و ما اضافه کردیم.

۲. المقنع، ص ۴۴۹؛ من لا يحضر، ج ۴، ص ۶۷؛ المقنعة، ص ۱۲۸؛ سلسلة الينابيع (سید مرتضی)، ج ۴۰، ص ۲۲؛ سلسلة الينابيع، (شیخ طوسی)، ج ۳۱، ص ۱۶۹؛ شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۱۴۷؛ السرائر، ج ۳، ص ۵۳۲؛ ینابیع، ج ۴۰، ص ۱۹۱؛ الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۵۱؛ مسالک، ج ۲، ص ۳۰۸؛ کشف الغطاء، ص ۴۱۸ و....

۳. کتاب «حق و تکلیف در اسلام» نوشته آیت‌الله جوادی آملی صفحه ۲۹۷

اقسام ارتداد

ارتداد دو قسم است: ملی و فطری، ارتداد فطری یعنی انکار پس از اقرار محققانه دین بعد از بلوغ، در صورتی که والدین او یا یکی از آن‌ها مسلمان باشند. و ارتداد ملی یعنی انکار پس از اقرار محققانه دین بعد از بلوغ در صورتی که هیچ یک از والدین او مسلمان نباشد.

در ارتداد فطری وجود سه عنصر محوری لازم است:

۱. هنگام انعقاد نطفه انسان پدر و مادر یا یکی از آن دو مسلمان باشند.
۲. کودک در خانواده اسلامی رشد کرده باشد. یعنی در طول دوران قبل از بلوغ مسائل اسلامی را از نزدیک دیده و به مقدار تشخیص خود فهمیده و پس از بلوغ و تکلیف نیز از روی علم و عمد و تحقیق دین را پذیرفته و اظهار کرده است.
۳. بعد از تشخیص و قبول حقانیت دین از روی تحقیق، پس از بلوغ آن را انکار کند. و عناصر محوری در ارتداد ملی چهار چیز است.
۱. هنگام انعقاد نطفه انسان هیچ یک از پدر و مادر او مسلمان نباشند.
۲. کودک در خانواده غیر مسلمان رشد کرده و پس از بلوغ کفر را پذیرفته و مانند پدر و مادرش کافر شده است.
۳. پس از کفر با تحقیق اسلام آورده است.
۴. بعد از قبول اسلام، منکر شود و به کفر باز گردد.

انکار دین گاهی به انکار یکی از اصول سه‌گانه دین و گاهی به انکار یکی از ضروریات دین است. البته در صورتی که به انکار یکی از اصول سه گانه دین برگردد.

مراد از ضروری دین

ضروری دین به مسائلی گفته می‌شود که حکم آن مثل ۲+۲ برای همگان روشن است. اموری که پیچیده نیست و نیازی به فکر و استدلال ندارد، مانند توحید و نبوت و معاد، حقانیت اصل دین و قرآن و رسالت پیامبر ﷺ، حق بودن نماز و روزه و حج و جهاد و... و به طور خلاصه هر آن‌چه که از خطوط کلی دین محسوب می‌شود، در مقابل احکام نظری مانند حکمی از احکام شکیات یا سهویات، و یا چگونگی ذبح فلان حیوان یا حکم ذبیح اهل کتاب و...

مسائل ضروری دین نه نیاز به استدلال دارد، نه نیاز به تقلید. مثلاً در این که حج بر مستطیع واجب است، حج طواف دارد، طواف دور کعبه واجب است و مانند آن، تقلید لازم

نیست. تقیید مربوط به جایی است که حکم برای عمل روشن نیست. این که گفته می‌شود: غیر مجتهد یا مقلد است یا محتاط، برای آن است که حکم را نمی‌داند. از این رو باید به کارشناس رجوع کند. پس ضروری یعنی چیزی که بین الرشد است و انسان می‌داند که از قرآن و عترت رسیده است.

گفتی است: امو ضروری متفرع بر اصول دین است. گاهی یک چیز برای یکی ضروری است. اما برای دیگری ضروری نیست...

حکم انکار ضروری دین

اگر کسی منکر ضروری دین شود و نتیجه انکار آن را نیز بداند یعنی با این که می‌داند لازمه انکار نماز، انکار سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، در عین حال به این لازم ملتزم شود، در چنین موردی ارتداد پیش می‌آید. پس انکار اصلی از اصول دین بی‌تردید ارتداد آور است. اما انکار ضروری دین، آن‌گونه که در کتاب‌های فقهی آمده است، در صورتی که به انکار یکی از اصول سه‌گانه دین یعنی توحید، نبوت، معاد برگرد و منکر ضروری نیز به این امر واقف باشد، موجب ارتداد است.

اما اگر انکار چیزی به انکار یکی از اصول برنگردد یا انکار کننده ملتزم و ملتفت نباشد، حکم انکار ضروری دین درباره‌ی او جاری نیست. مثلًا اگر کسی معاذ الله منکر نماز شد و نمی‌دانست که معنای انکار نماز، تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است یا متوجه این امر نبود و اگر او را متوجه کنی، هرگز ملتزم نمی‌شود، چنان انکاری کفر آور نیست. یعنی حکم ارتداد بر او جاری نمی‌شود. هرچند معصیت است و تعزیر و تنبیه دارد. بنابراین درباره‌ی انکار ضروری دین که به انکار رسالت برگردد، دو قید تنبیه و التزام در همه‌ی کتاب‌های فقهی لحاظ شده است. تا شخص متنبه نباشد و به این لازم ملتزم نگردد، ارتداد صدق نمی‌کند.

حکم کلامی مرتد

مرتد خواه ملی باشد یا فطری در هر مقطعی توبه کند؛ توبه‌اش از جهت بحث کلامی که مربوط به قیامت و بهشت و جهنم است، مورد قبول ذات اقدس الهی قرار می‌گیرد. بسیاری از بزرگان مثل مرحوم شهید به این معنا تصريح کرده‌اند. (رک: شرح اللمعة الدمشقية، ج ۹، ص ۳۳۷) هر چند برخی متعرض آن نشده یا نپذیرفته‌اند، لکن قول حق آن است که توبه مرتد فطری و ملی قبول است. به لحاظ بحث‌های کلامی همواره رابطه میان عبد و مولا، خلق و خالق محفوظ است و رحمت الهی شامل حال مرتدی که توبه حقیقی کند، نیز می‌شود. اگر مشکلی هست در بحث‌های فقهی است که مرتد فطری احکام چهارگانه خاص خود را دارد که باید درباره‌ی او اجرا شود.

تفاوت حکم فقهی مرتد ملی و فطری

گاهی گفته می‌شود، اگر فطرت در همه‌ی انسان‌ها، اعم از مسلمان‌زاده و غیر آن در دوران قبل از بلوغ (زیر ۱۵ سال در پسر) یکسان است، چرا حکم ارتداد آن‌ها پس از بلوغ متفاوت است؟

پاسخ‌اش این است: کسی که مسلمان‌زاده است، تقریباً ۷ سال از ۱۵ سالش دوران تمییز را در خانواده مسلمان تربیت شده و رشد کرده و احکام دین برایش روشن شده است. زیرا صاحب شریعت به والدین دستور داده است که فرزندان را به مسایل اسلامی و دینی دین آشنا و آگاه کنند، نماز را در سنین هفت سالگی یادشان دهند.^۱ از این رو حکم کسی که شش یا هفت سال قبل از بلوغ‌اش را با تمییز و تشخیص گذرانده از کسی که در محیط کفر تربیت شده، متفاوت است. مرتد فطرتش در دین شکوفا شده ولی مرتد ملی فطرتش مستور بوده است. گرچه هر دو دارای نفس مله‌همه هستند؛ «فَالْمُهْمَّةِ فَجُورَهَا وَ تَقْوَهَا» اما مسلمان‌زاده در خانه «فَدَأَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا» زندگی می‌کرده، کافرزاده در خانه «وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا» (شمسم/۸۰تا ۱۰)؛ به‌سر می‌برده است.

بنابراین، هرچند فطرت در همگان یکسان است، لکن آن که در فضای اسلامی رشد کرده است و پس از بلوغ، اسلام را با تحقیق و یقین منطقی پذیرفته است، اگر مرتد شود و از دین برگردد. عمل او لعب دین و لهو و استهzae و تحقیر نسبت به دین محسوب می‌شود، از این جهت حکم‌ش نسبت به کافرزاده اشد^۲ است. با توجه به این مطلب، حکم فقهی مرتد فطری از ملی متفاوت است.

یقین معتبر در ارتداد

در مسایل مربوط به اصول دین یقین معتبر است و مراد از یقین معتبر در اصول، یقین منطقی است. این یقین یا از برهان عقلی به دست می‌آید، یا از دلیل نقلی معتبر متکی به عقل. از این رو شاید یقین روانشناختی معتبر نباشد یا محل بحث باشد. چون تقلید، در صورتی که از معصوم علیه‌السلام باشد، از آن جهت که قول معصوم علیه‌السلام حد وسط

۱. عن موسی بن جعفر(علیه‌السلام عن آبائه علیهم السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «مرروا صبيانکم بالصلة اذا كانوا أبناء سبع سنين، و اضربوهم اذا كانوا أبناء تسع سنين - آن گاه که کودکان شما به هفت سالگی رسیدند، آنان را به نماز خواندن تمربئی و ادار کنید، و آن گاه که کودکان به ده سالگی رسیدند، جای خوابیدن آنان را از هم جدا کنید» (بخار، ج ۸۵، ص ۱۳۲، ح ۴)

برهان قرار می‌گیرد، حجت است یعنی اگر چیزی را از معصوم علیه السلام شنید یا از قول معصوم علیه السلام به چیزی پی‌برد، حرف معصوم علیه السلام برای او یقین منطقی می‌آورد، نه یقین روانی.

مراد از قول معصومی که حد وسط برهان است، هر روایتی نیست. بلکه روایتی است که از جهت مضمون نص و از جهت سند متواتر باشد. پس روایات غیر متواتر در مسایل مربوط به اصول دین یقین‌آور نیست.

بنابراین یقین منطقی با برهان عقلی حاصل می‌شود یا با دلیل نقلی معتبر مثل قول معصوم علیه السلام. اما یقینی که با قول پدر و مادر با اشخاص عادی پدید می‌آید، یقین روانی است. یقین روانی، یقین معرفت‌شناسی نیست. کفایت یا عدم کفایت یقین روان‌شناختی درباره‌ی امری بحث خاص خود را دارد.

در بحث ارتداد، یقین منطقی شرط است نه یقین روان‌شناختی چون بازگشت یقین روانی به تقلید است.

حکم شاک متفحص (شک کننده در حال تحقیق و تفحص) در موضوع ارتداد

اگر کسی اسلام شناسنامه‌ای و روان‌شناختی داشته باشد، نه اسلام معرفت‌شناسانه و منطقی، چنین فردی هر چند در خانواده مسلمان تربیت شده و مسلمان‌زاده است – ولی چون اسلامش را از روی تحقیق به دست نیاورده است یعنی نه از معصوم شنیده، نه برهانی از حکیم و متکلم دریافت کرده، بلکه اسلام موروثی دارد – یقین او نسبت به اسلام یقین روانی است نه منطقی. در چنین فضایی گرچه در بخش اثبات ممکن است خداوند منت نهد و این‌گونه دین‌ها را بپذیرد، اما در بخش قهر و عذاب، اثبات حکم ارتداد درباره‌ی کسی که با شنیدن شباهتی نسبت به اصل دین یا برخی از احکام ضروری دین مثل نماز، روزه و... شک می‌کند، آسان نیست. از این رو حکم مرتد فطری در مورد چنین کسی که شاک متفحص است، جاری نمی‌شود. قطع منطقی به خلاف، درباره‌ی مسایل ضروری دین کار آسانی نیست. چون قطع و جزم ریاضی بسیار اندک است. قطع به خلاف یعنی: «من قطع دارم که مطلب این است و جز این نیست و دیگران اشتباه می‌کنند». بنابراین کسی که در اثر چند شبهه بدون برخورد با صاحب نظری خود را قاطع بداند، یقیناً قطع او به خلاف، قطع روانی است، نه منطقی و قطع روانی سبب اثبات حکم ارتداد برای محکمه قضایی نمی‌شود، در این صورت نیز حکم ارتداد صدق نمی‌کند. در هر عصری شباهتی مانند شباهت فخر رازی در

فضای فکری جامعه پراکنده شود، اگر افرادی نظری خواجه نصیرالدین طوسی نباشند، فضای فکری و فرهنگی جامعه آلوده می‌شود و کسی که در اثر این‌گونه شباهات قطع به خلاف پیدا کند، در حقیقت گرفتار شبه شده است و حکم شاک متخصص را دارد.

وقتی به ذهن جوان ساده‌اندیشی این شبه را القا کنند که چگونه ممکن است تیر شکسته از پای علی علیه‌السلام در حال نماز بیرون بکشند و او احساس نکند و همو در حال رکوع انگشت‌ترش را به سائل انفاق کند؟ اگر علی علیه‌السلام در نماز غرق حضور خداست، چه‌طور صدای سائل را در مسجد می‌شنود؟^۱ این شبه و امثال آن برای فریب جوان ساده‌اندیش کافی است.

در این‌گونه موارد اگر کسی یقین به خلاف هم پیدا کند، شبه‌زده و جاهل مرکب است. شاهدش این است: اگر محقق اندیشمندی با او بنشیند و مشکل‌اش را حل کند، فوراً از گفته و اعتقاد خود بر می‌گردد. از این رو چنین فرد شبه زده‌ای در آغاز باید مورد تعلیم و تربیت قرار بگیرد، پس اگر با تعلیم و تعلم مشکل او حل نشد و همچنان نسبت به دین دهن کجی کرد، مرحله بعدی امر به معروف و نهی از منکر است. پس اگر هیچ شبه‌ای نباشد و کسی با علم و عمد در برابر دین بایستد، در مرحله پایانی باید در محکمه قضایی محکوم به حکم مرتد فطری گردد. پس از آن این حکم درباره‌ی او جاری می‌شود. چون اجرای حدود باید پس از اثبات جرم بر اساس ایمان و بیانات و قسم و شاهدان یا علم قاضی در محکمه عدل توسط قاضی عادل باشد. تا زمانی که قاضی عادل حکم را انشا نکند و حکمت نگوید، حکم ارتداد و مهدورالدم بودن ثابت نمی‌شود.

گفتنی است: قاضی بعد از انشای حکم مهدورالدم بودن نیز ممکن است عفو کند، تخفیف دهد یا حکم را اجرا کند. بنابراین افراد عادی نسبت به او وظیفه‌ای ندارند. چون پس از اثبات ارتداد، امر به معروف و نهی از منکر صدق نمی‌کند. امر به معروف و نهی از منکر برای دفع این حادثه تلخ است. اما پس از وقوع، رفع آن بر عهده دستگاه قضایی است.

بین حدود با قصاص تفاوت جوهري و اساسی وجود دارد، زیرا قصاص، حق ولی دم است؛ «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا - وَ آنَّ كَسَ كَهْ مَظْلُومَ كَشْتَهْ شَدَهْ، بَرَى وَلِيَشْ سَلْطَهْ (وَ حق قصاص) قرار دادیم» (اسراء/۳۳)، ولی دم در مقام ثبوت حکم فقهی بالفعل حق اعدام قاتل را دارد. هرچند در مقام اثبات باید در محکمه ثابت کند.

۱. پاسخ این شبه، در همین نشریه منتشر شده است.

به هر تقدیر، ارتداد در صورتی تحقق پیدا می‌کند که انسانی آگاهانه و عمداً اصول یا ضروریات دین را انکار می‌کند و اگر به دلیل مواجهه با شبهه و یا در حال تحقیق بودن سخنی بر زبان آورد. مرتد بر او صدق نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام با زندیق‌هایی مثل ابن‌ابی‌العوجاء که در عصر آن حضرت بودند، بحث می‌کرد و آزادانه آن‌ها را به حضور می‌پذیرفت. کسی که گرفتار شبهه است و معارف دینی برای او حل نشده است، یا در جایی دیگر زندگی می‌کند که دسترسی به معارف اسلامی ندارد، یا در خانواده‌ای به سر برده است که به مسایل دین آشنا نبوده‌اند، از آن جهت که به یقین منطقی درباره‌ی دین دست نیافته است، حکم ارتداد درباره‌ی او شبهه‌ناک است. و حدود با شبهات دفع می‌شود.

در مسئله ارتداد، حکم کسی که محققه و از روی یقین منطقی نه روانی، مسایل اسلام برایش حل شد، و با علم و عمد آنرا انکار کند و از دین برگردد با کسی که اسلامش موروثی و یقینش روان شناختی بوده و اکنون واقعاً شاک متخصص است، یا به شبهه مبتلا شده، متفاوت است. شخص اول گرفتار احکام ارتداد است، اما نسبت به دومی، قانون «اَذْرَا الْحُدُودَ بِالشَّهِيَّاتِ»^۱ اनطباق پیدا می‌کند. گرچه این حدیث مشکل سندي دارد، ولی این مشکل با شهرت عملی جبران شده است. افزون بر این که شواهد دیگری نیز برابر مضمون این حدیث وجود دارد. از این‌رو؛ ارتداد وقتی حاصل می‌شود که پذیرش دین و احکام دینی برپایه یقین منطقی استوار باشد. انکار بعد از یقین منطقی ارتداد آور است و گرنه اسلام توده مردم که یا مبتنی بر یقین نیست یا بر یقین روان‌شناختی مبتنی است، منجر به ارتداد نمی‌شود.

دشواری اثبات حکم ارتداد

اگر کسی اشکال کند که اگر انسان به صرف گفتن شهادتین مسلمان می‌شود و همه احکام اسلامی بر او مترتب می‌گردد، به چه دلیل اثبات حکم ارتداد مبتنی بر یقین منطقی است؟ در پاسخ می‌گوییم هر انسانی در رابطه با دین و دین‌داری دارای دو مقام ثبوت و اثبات است و مقام ثبوت غیر از مقام اثبات است. آن‌چه به دیگران بر می‌گردد با آن‌چه که مربوط به رابطه‌ی انسان با خداست دو مقام جدا از همانند. مثلاً در مسایل حقوقی و اموال اگر انسان به معازه‌ای مراجعه کند، یا به خانه‌ای وارد شود، یا در دست کسی چیزی ببیند، بر این

اساس که ید اماره ملکیت است، عمل می‌کند. یعنی دیدن چیزی در دست دیگری از جهت حقوقی نشانه این است که آن چیز مال اوست و اثر ملکیت شخص بر او بار می‌شود و می‌توان از او خرید. اما آیا آن شخص در واقع مالک آن است یا نه، مطلب دیگری است. هر انسانی بین خود و خدا اگر بخواهد چیزی را مالک شود یا باید خودش تحصیل کرده باشد، یا از مالک حقیقی خریده باشد یا به ارث دریافت کرده و یا به سایر اسباب ملک آور به او رسیده باشد. ید و تصرف در مقام اثبات به دلیل شرع، اماره و علامت ملکیت است. اما در مقام ثبوت هر شخص موظف است که میان خود و خدا هر چیزی را به استناد یکی از علل و اسباب مملک مالک شود.

مقام ثبوت و اثبات در مورد اثبات موضوع ارتداد نیز این‌گونه است. اگر کسی شهادتین را به زبان جاری کرد، احکام اسلام بر او بار می‌شود و خون و عرض و مالش محترم است. اما او بین خود و خدا باید با دلیل و یقین اصل دین را بپذیرد و اعمال فرعی دین را نیز تعبدًا انجام دهد. یعنی در خصوص اعمال فرعی که با اجتهاد یا احتیاط یا تقلید انجام می‌گیرد، یقین لازم نیست، لکن درباره اصول دین، استدلال و یقین ضروری است.
تفتیش عقاید صحیح نیست و کسی حق ندارد بررسی کند که فرد عقیده‌اش چیست؟ بلکه همین که فردی ادعا کرد مسلمان است باید با او به عنوان مسلمان رفتار کرد و جان و مال و ناموس او محترم است.

بنابراین در مقام اثبات؛ اظهار شهادتین موجب حرمت خون و عرض و مال شخص خواهد بود و همه احکام اسلام بر او مترب می‌شود حتی اگر ثابت شود که این شخص منافق است، تا زمانی که دست به کاری نزند و در عمل به مقابله با دین نپردازد، در پناه دولت اسلامی خواهد بود و شهادتین برای حفظ جان او اثر بخش است، اما اسلام واقعی را ثابت نمی‌کند. از این‌رو اگر چنین منافقی کفرش را ظاهر کند، حکم ارتداد درباره او جاری نمی‌شود چون ارتداد با شباهات رد می‌شود. اگر محکمه قضایی تشخیص دهد که این شخص شباهزاده و اغوا شده است، جهل مرکب را علم پنداشت، حکم اعدامش را صادر نمی‌کند.

بلکه اگر شباهه‌ای نیز نداشته باشند، ولی در صدد الغای شباهات در جامعه اسلامی هم نباشند و برخلاف قانون حاکم بر جامعه اقدامی نکند. جزو مستأمنین دولت اسلامی خواهند بود. مرتدهای بسیاری در جامعه اسلامی و در پناه دولت زندگی می‌کنند و کسی با آن‌ها کاری ندارد.

ارتداد در جایی است که نوعی توطئه و فتنه‌گری علیه اسلام باشد و یا عملً کاری انجام دهد که موجب استهzaء دین و تمسخر احکام الهی باشد. چنان‌چه صاحب جواهر در اسباب تحقق ارتداد می‌گوید: «...و دال صریحاً علی الاستهzaء بالدین و الاستهانه به و رفع اليد عنه کالقاء المصحف فی القاذورات و قزیقه و استهداfe و وظیه و تلویث الكعبه»(جواهر الكلام، ج ۴۱، ص ۴۰۰)؛ اگر کسی کاری کند که آن کار عملً بر استهzaء دین و خوار شمردن به آن و دست شستن از دین دلالت کند این شخص مرتد است مانند این که قرآن را در محل آلوهای قرار دهد و یا آن را پاره کرده و یا زیر پا بگذارد. که قصد او توھین باشد و یا کعبه را آلوه سازد.

موضع حکومت دینی نسبت به مرتد

شایان توجه است: احکام دستگاه قضایی و نظام حکومت دینی درباره کسانی که مرتد شدند و دین را به بازی و مسخره گرفته‌اند، متفاوت است. گاهی ممکن است حکم مرتد را جاری کند ولی گاهی هم پناهگاهی ایجاد می‌کند و عدهای مهدور الدم را زیر پوشش خود قرار می‌دهد همان‌گونه که کافر حربی در پناه دولت اسلامی به سر می‌برد و مستأمن است، یا اهل کتابی که به شرط ذمه عمل نمی‌کند و حکم کافر حربی را دارد، از پناهندگی سیاسی یا اجتماعی برخوردار است بسیاری از مرتدها نیز زیر مجموعه اسلام زندگی می‌کنند و در امنیت کامل بسر می‌برند. قبل از انقلاب افراد کافر حربی در کشور فراوان بودند، پس از انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی اکثر آن‌ها به عنوان مستأمن زیر پرچم حکومت دینی قرار گرفتند. دولت اسلامی هم به آن‌ها پناهندگی داد و اکنون نیز در امان حکومتند. همه مارکسیست‌هایی که در کشور بسر می‌برند، از جهت حکم فقهی کافر حربی‌اند ولی کسی متعرض آن‌ها نمی‌شود. مرتدهای فراوانی نیز هم اکنون در جامعه زندگی می‌کنند. هنگامی که دین حکومت می‌کند، بسیاری را زیر چتر امنیت خود قرار می‌دهد. پس ممکن است کسی مرتد و کافر حربی باشد، ولی اعدام نشود.

اگر گفته شود: به چه دلیل حکم اولی اسلام درباره مرتد اعدام است و اگر دولت اسلامی به کسی پناهندگی داد به استناد حکم ثانوی مستأمنین در امان هستند؟ در جواب می‌گوییم این سخن نارواست. زیرا استیمان حکم اولی اسلام است، نه حکم ثانوی. توضیح این که اگر کسی بگوید: «مال مردم حرام است مگر این که خودش رضایت دهد، یا هبه کند، یا به ارث برسد» و یا کسی برپایه یکی از عقود اسلامی مانند بیع، اجاره، مزارعه،

مساقات، مضاربه و... در آن تصرف کند. این موارد استثناء، حکم ثانوی نیست. بلکه مستثنی منه و مستثنی در ترازوی شریعت دارای حکم واحدند. حدیث شریف «وَلَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ مَالُ أَحَيِهِ إِلَّا عَنْ طِيبٍ تَفْسِيرٌ مِنْهُ» (تحف العقول/النص ص ۳۴)؛ ناظر به این نیست که اولاً بالذات حرام و ثانیاً بالعرض حلال است. هر دو در یک کفه قرار دارند، با این توضیح که در مقام تقریر و تبیین یکی مستثنی منه است و دیگری مستثنی.

حکم ثانوی مانند تیمم به جای وضو برای کسی که وضو برایش ضرر یا حرج داشته باشد است. تیمم حکم واقعی ثانوی است که در هنگام اضطرار واجب می‌شود.

موضوع استیمان و پناهندگی از نوع حکم اولی است. یعنی اصل حکومت مانند نماز، روزه، حج و... حکم اولی اسلام است. نمی‌توان گفت: اسلام اولاً و بالذات حکومت ندارد، ثانیاً و بالعرض حکومت دارد. پس اگر حکومت حکم اولی اسلام است، در فضای حکم اولی همه تعهدات دولت اسلام معتبر و محترم است. مال و جان تمام کسانی که در پناه دولت اسلامی بسر می‌برند، محترم خواهد بود.

این روایت از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَلَقَدْ بَلَغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْأُخْرَى الْمُعَااهَدَةَ فَيَتَنَزَّعُ حِجَّلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَادَهَا وَرُعْنَهَا مَا تَمْتَنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالاسْتِرْجَاعِ وَالاسْتِرْحَامِ ثُمَّ انصَرَفُوا وَافِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرْبِقَ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا ماتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفَأًا مَا كَانَ بِهِ مُلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي حَدِيرًا - به من خبر رسید که در غزوه انبار حکمرانان اموی خلخال از پای زن مسلمان و غیر مسلمان بیرون کشیدند، اگر کسی با شنیدن این خبر بر اثر داشتن غیرت دینی دق کند، مورد ملامت نیست، بلکه از نظر من سزاوار و بجاست» (نهج البلاغه/خ ۲۷) مراد از معاهده اقلیت یعنی کسی که خود و زن او یهودی یا مسیحی بودند و در پناه دولت اسلامی زندگی می‌کردند؛ یعنی دزدیدن مال کسی که در پناه دولت اسلامی زندگی می‌کند، در نظر علی علیه السلام به قدری مهم است که اگر کسی با شنیدن این خبر سکته کند و بمیرد، نباید سرزنش بشود.

بنابراین حکومت و همه تعهدات و شروط آن از احکام اولی اسلامند، نه این که تعهدات دولت اسلامی جزو احکام ثانوی باشد و جان و مال کسانی که در پناه دولت اسلامی‌اند، بر پایه تعهد محترم شمرده شود. به هر تقدیر، حکم اصلی مرتد اعدام نیست. مرتد محقون الدم است. مهدور الدم بودن او نیاز انشاء حکم توسط قاضی در محکمه عدل است.

حکم مهدور الدم بودن مرتد نظیر ثبوت اول ماه نیازمند حکم حاکم شرع است. فقیه

جامع الشرایط باید حکم کند خون این شخص هدر است، با انشاء حکم استحقاق قتل حاصل می‌شود. اما چون به استیمان و قانون پناهندگی تعهد سپرده، زبانش بسته است یعنی نمی‌تواند چنین حکمی صادر کند.

تفاوت احکام فقهی با حکومت فقهی در مسائل بین‌المللی و داخلی

احکام فقه با حکومت فقه از جهاتی متفاوت است. حکومت فقهی با عرض عریضش حکومت می‌کند و منحصر در احکام فقهی حوزه اسلامی نیست. در حکومت فقهی جامعیت و حاکمیت دین مطرح است. از این‌رو، در تدوین قانون اساسی در مجلس خبرگان اول، برخی از اهل کتاب که در کمیسیون بودند، صریحاً گفتند: اگر شما نام جزیه را ببرید، از مسلمان‌های آلمان و سایر کشورهای اروپایی هم جزیه خواهند گرفت. چون شما تعهد و میثاق بین‌المللی را امضا کردید. بنابراین اموری که جزو احکام بین‌المللی اسلام است با آن‌چه که به حوزه اسلامی اختصاص دارد، مانند نماز و روزه و... تفاوت‌هایی دارد. احکام دو قسم است: مثلاً میراث جزو احکام حوزه اسلامی است. اگر مسلمانی بمیرد اموالش میان ورثه مسلمانش تقسیم می‌شود. دختر و پسر غیر مسلمان از مال پدر ارث نمی‌برند. اما خرید و فروش، وفای به عهد و امانت و... این‌ها جزو احکام بین‌المللی اسلام است. پس اگر مسلمانی جنسی را به کافر فروخت یا از او چیزی خرید، تطفیف، مغبون کردن، نپرداختن قسط جایز نیست. مسلمان حق ندارد حتی به میزان یک متقابل در معامله با کافر کم‌فروشی کند. خواه کافر، کافر ذمی و اهل کتاب باشد یا کافر حربی یا مرتد. همچنین وفای به عهد و شرط واجب است. پس اگر تعهد و شرط کردیم و امضا نمودیم که اشخاص حقیقی و حقوقی طرفین در دو کشور یا مجموعه کشورها بر پایه مفاد قرارداد آزاد باشند، حکومت اسلامی نیز باید به این میثاق پای‌بند باشد. اگر، آنان که دین را افیون می‌دانند، بر اساس میثاق بین‌المللی به ما امنیت می‌دهند، ما نیز که با آنان پیمان عدم تعرض بسته‌ایم، باید به این پیمان وفادار باشیم. پس دولت اسلامی بر پایه میثاق بین‌المللی ضامن حفظ امنیت هر فرد مسیحی و یهودی و زرتشتی و مارکسیست در کشور اسلامی است، همچنان که مسلمانان نیز بر اساس این پیمان در کشورهای غیر اسلامی امنیت دارند. پس اگر کسی مرتد شد، فوراً اعدامش نمی‌کنند. آری، استیمان سعه و ضيق دارد. این که چه کسی در امان باشد را شورای امنیت ملی و مراکز تصمیم‌گیری امنیت کشور باید تصمیم بگیرند. مرتد و کافر حربی که به امنیت کشور آسیب می‌رساند از کافر حربی و مرتدی که این گونه نیست، تفاوت دارد.

احکام حدود و قصاص در فضای حکومت اسلامی

حکم مهدورالدم بودن مرتد که در فتاوا آمده، مربوط به فضایی است که حکومت اسلامی مستقر نباشد. و گرنه در فضای حکومت اسلامی این حکم سبب هرج و مرج می‌شود. از این‌رو، قصاص با این که از حد بالاتر است. یعنی اگر کسی قتل عمد مرتكب شود، به فتوای همه مهدورالدم است «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَيْهِ سُلْطَانًا» و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم» (اسراء/۳۳) با وجود این در زمان استقرار حکومت اسلامی به فتوای امام خمینی رحمت‌الله‌علیه در آغاز به صورت احتیاط و در عمل به صورت لزوم این است: ولی دم به محکمه قضایی مراجعه می‌کند و از راه دستگاه قضایی، یا حکم قاضی قاتل را قصاص کند. چون اگر خودش قصاص کند، باید عمدی بودن قتل را در محکمه قضایی ثابت کند، و گرنه خود او هم محکوم به اعدام می‌شود. از این‌رو، برای جلوگیری از این مشکل و مفسده هرج و مرج، در زمان استقرار حکومت اسلامی مورد قصاص را نیز باید به محکمه قضایی ارجاع داد، چه رسد به حدود که زمام آن به دست حاکم شرع است. تا قاضی حکم را انشا نکند، حد ثابت نمی‌شود.

نقد کلامی بر حکم فقهی ارتداد

گاهی در نقد حکم مرتد در فقه می‌گویند: در نظر عقلاء عالم حق حیات و حق آزادی اندیشه (حق آزادی بیان) دو امر مقدس و محترم است. زیرا هم حق حیات حق عمومی هر انسان است و به همین دلیل حقوق بشر آن را امضا کرده است. از این رو جان انسان محترم است. و آزادی اندیشه نیز حق انسان است. زیرا تعقل و خردورزی هم محترم است. و هم آدمی در اندیشه آزاد. و حکم به قتل مرتد، بی توجهی به دو حق اساسی و مسلم بشر است. این حکم، حق حیات و عقل‌گرایی و اندیشه‌مداری را از پای در می‌آورد.

در پاسخ این دسته می‌گوییم:

حکم دین به قتل مرتد بی‌اعتنتایی و بی‌حرمتی به اندیشه و عقل و استدلال نیست. این حکم مربوط به کسی است که به جنگ با خدا و رسولش برخاسته است، زیرا کسی که شببه و ویروسی که خود را به آن مبتلا کرده را از روی علم و عمد در جامعه منتشر می‌سازد، کارش نه عقل‌ورزی است نه اندیشه‌مداری و چون کار او عقل‌ورزی و اندیشه‌مداری نیست، حیات او نیز مغتنم و محترم نیست. زیرا او مرزهایی را که انسان آفرین مشخص کرده است، در هم شکسته در حالی که حیات انسان و عقل و اندیشه او زمانی محترم است که سخنش محدود به مرزی باشد که انسان آفرین آن را مشخص کرده است.

بنابراین، تا آن جا که مرز تحقیق و اندیشه است، حرمتش محفوظ است. اما کسی که پس از تحقیق محققانه اسلام را پذیرفته سپس از روی علم و عمد انکار کرده است، اندیشه چنین کسی حرمت ندارد. به تعبیر قرآن اساساً چنین فردی سفیه است، نه صاحب عقل و اندیشه؛ «مَنْ يَرْغِبُ عَنْ مِلَةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفَهَ نَفْسَهُ» - کسی که از آئین ابراهیم اعراض کند سفیه و کم خرد است.^۱ (بقره / ۱۳۰)

مقابله با براندازان

هر نظامی با عوامل براندازی خود، با شدت عمل برخورد می‌کند، خواه جامعه‌های باز و نظامهای آزادی‌خواه باشند، و خواه جامعه‌های بسته و نظامهای استبدادی.

هرگاه نظامی روی اصول غیر دینی تأسیس شود، و اکثریت مردم، آنرا بپذیرند، هر نوع عملی که سبب فروپاشی نظام و براندازی آن بشود به شدت با آن مقابله می‌شود و این مسئله‌ای نیست که بر کسی پنهان باشد.

تفاوتش که هست این که نظامهای غیرالله‌ی براساس اصول مادی تنظیم می‌شوند، و «سکولاریسم» یکی از اصول مهم عقیدتی نظام است، در حالی که در نظام دینی، عقیده‌ی به خدا اساس نظام سیاسی را تشکیل می‌دهد. حالا اگر در نظامهای مادی گروهی با ترویج بنیادگرایی، اساس نظام را متزلزل کنند، هرگز آن‌ها را به حال خود رها نمی‌کنند و با شدت با آن‌ها برخورد می‌شود، و سکولاریسم برای آن‌ها به قدری ارزشمند است که کشنن افراد و ویران کردن لانه‌ها و خانه‌ها در مقابل آن چیز مهمی نیست.

تظاهر به ارتداد، توطئه‌ای بر ضد نظام است

حال اگر فرض کنیم نظامی براساس دین و اعتقاد به خدا و ماورای طبیعت پدید آمده باشد و مردم نیز روی عقیده به این نظام رأی دهنند، ولی گروهی با ترویج سکولاریسم در صدد متزلزل کردن و نابودی نظام برآیند، آیا در این صورت، مسئله‌ی آزادی عقیده کارساز است؟ یا این که آزادی عقیده بهانه‌ای برای واژگون کردن نظام بهشمار می‌آید؟

مسئله‌ی مرتد، نمونه‌ای از این کارهای براندازانه است، هرگاه فردی، در عقیده‌ی دینی خود، متزلزل گردد، یا آن را نپذیرد، در این مورد مشکلی برای او پیش نمی‌آید، تنها چیزی که هست، افراد آشنا با این فرد، باید سعی کنند که شباهات و مشکلات او را حل کنند، هر

۱. مطلب حضرت آیت‌الله جوادی آملی به پایان رسید و از این‌جا به بعد خلاصه مقاله‌ای از آیت‌الله جعفر سیحانی به نقل از مجله شماره ۸۲ «کلام اسلامی» می‌باشد.

چند بحث و گفتگو به طول انجامد، و اگر هم قانع نشد، تا وقتی که در دادگاه، ارتداد او ثابت نشود، کیفر و پیگردی برای او نیست.

ولی هرگاه او گام را از این فراتر نهاده و با افراد و یا در مجتمع عمومی از بازگشت خود از اسلام و گرایش به آیین دیگر سخن بگوید، بهطور مسلم، نظام در برابر آن ساكت خواهد بود، زیرا چنین عملی، مایه‌ی ایجاد فتنه و اغتشاش در جامعه‌ی اسلامی می‌گردد و چه بسا، پیروانی هم پیدا کند، و قهرآ کار به درگیری و فتنه می‌انجامد. آیا صحیح است، نظام در برابر چنین فردی که نتیجه‌ی کارش، درگیری‌ها و فتنه‌ها و چه بسا خونریزی‌های بسیار خواهد بود، ساكت بنشینند؟

مسئله‌ی باییگری و بھاییگری که در قرن سیزدهم هجری از سال‌های ۱۲۶۰ آغاز شد، در اثر ارتداد فردی بود که با بیان و ترفندات خاص خود، گروهی را فریب داد و جنگ‌ها و خونریزی‌هایی پدید آورد که هنوز هم جامعه‌ی اسلامی با مشکلات آن دست به گریبان است.

ترفند قدیمی دشمنان

یکی از ترفندات دشمنان در صدر اسلام این بود که به عوامل خود می‌گفتند: شما بامدادان تظاهر به اسلام کنید، و شامگاهان، از اسلام بازگردید و با این عمل، شک و تردید را در دل دیگر مسلمانان پدید آورید، قرآن می‌فرماید:

«وَقَالَتْ طِائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمُّنَا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَّنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَأَكْفُرُوا آخِرَةً لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» - گروهی از اهل کتاب، گفتند: بامدادان به حضور پیامبر برسيد و ايمان بياوريد و شامگاهان از اسلام دست برداريد، تا از اين طريق، مسلمانان دچار شک و تردید شوند و از آيین حق بازگرددند.» (آل عمران/۷۲)

تسامح؛ زمینه‌ساز توطئه‌های بزرگ تر

مسلمان‌پیامدهای ارتداد در ایجاد شک و تردید خلاصه نمی‌شد، بلکه پشت سر آن، اغتشاشات، فتنه‌گری‌ها و جنگ و نبرد پیش می‌آمد که هزینه‌اش بیش از آن می‌باشد که یک فرد کشته شود و چنین خونریزی‌های عظیمی به راه نیفتد.

اصولاً کسانی که مسئله‌ی مرتد را بزرگ می‌شمارند، از پیامدهای این ارتداد کاملاً غافلند، که این ارتداد به دنبال خود فرقه‌بازی‌ها و جنگ‌های فرقه‌ای که خواسته‌ی دشمنان هر ملتی است، پدید می‌آورد. در حقیقت ارتداد، یک نوع توطئه براندازی نظامی است که هر نوع مدارا و نرمش و تسامح در حق آن زمینه‌ساز توطئه‌های بزرگ تر و ضربات سنگین‌تر است.

ظاهر به ارتداد تجاوز به حقوق عمومی است

مسئله ارتداد یک مسئله مربوط به محیط کتاب و درس و اندیشه و فکر تنها نیست، بلکه مرحله‌ی ظاهر بر عقیده‌ای است که، امنیت و استقلال جامعه و حفظ جان‌ها و اموال مردمی به آن بستگی دارد.

کسانی که حکم اسلام را درباره‌ی مرتد به دور از آزادی می‌دانند، به مرتد از دیدگاه یک فرد می‌نگرنند، که فرد باید آزاد باشد، ولی هرگاه محل این فرد را در ضمن حقوق جامعه بنگریم، مسلماً ارتداد نوعی خیانت به جامعه و سبب سلب حقوق افراد بسیار و سلب حقوق جامعه می‌گردد، و در چنین جایی باید فرد، فدای مصالح عمومی گردد.

و در اینجا مسئله تعارض حقوق فرد با مصالح جامعه پیش می‌آید که در همه‌ی مکاتب حقوقی، دومی بر اولی مقدم است.

بازگشت یک فرد از دین به سان تغییر عقیده در یک فرضیه علمی نیست. فرض کنید گالیله روزگاری زمین را ساکن می‌دانست، ولی بعداً به دلایلی به حرکت زمین معتقد شد. این نوع بازگشت از عقیده‌ی دیرین، ضرر به جایی نمی‌زند، و اگر جلوی این نوع دگراندیشی‌ها را بگیریم، علم از پویایی می‌ایستد، و نظری این مطلب، بازگشت یک فرد از عقیده‌ی دینی در محیط کتابخانه و اندیشه‌ی فردی است. این نوع ارتداد، محکوم به حکمی نیست، ولی سخن در جایی است که فرد مرتد پس از جدایی از گروه دینداران، کم‌کم به سمت مخالفان دین و اپوزیسیون می‌رود و از این طریق، گروهی را تضعیف و گروه دیگر را تقویت می‌کند. چیزی نمی‌گذرد که مخالفان دین از این فرد به عنوان ابزار بهره می‌گیرند. ستون پنجم از همین افراد تشکیل می‌شود، و جنگ میان دو ملت آغاز می‌گردد.

تفاوت ارتدادهای امروز با گذشته

آن‌چه گفته شد مربوط به ارتدادهای دوران گذشته بود که غالباً از یک رشته مسایل جانبی پیراسته بودند، ولی ارتداد رایج در این قرن، حسابش، با ارتدادهای پیشین، جداست، ارتدادهای امروز دارای ویژگی‌هایی است که هیچ لیبرالیستی بر آن صحّه نمی‌گذارد:

- ۱) ارتدادهای امروز با به کار گرفتن ادبیات خاص، عقاید دینی را مورد هتاكی قرار داده و در نتیجه پیروان آن‌ها را تحقیر و بی‌شخصیت می‌کنند. آیا معنی آزادی در عقیده این است که فردی به هر علتی باشد، به توهه‌های عظیم انسان‌ها اهانت کرده، و در سایه‌ی اصل آزادی عقیده، به ارزش‌های دیگران احترام نگذارد.

۲) ارتدادهای امروز یک ارتداد ساده نیست که فردی کتابی را خوانده و شبهه و یا شبههایی برایش رخ داده است، بلکه غالباً قدرت‌های بزرگ از این افراد به عنوان وسیله‌ای برای تفرقه‌افکنی و ایجاد جبهه روانی داخلی، برای ملت‌ها استفاده نموده و آن‌ها را پیش‌قرابول حملات نظامی و اشغالگری‌های متジョازانه قرار می‌دهند.

۳) غالباً ارتدادهای امروز در پوشش تبلیغات خارجی قرار گرفته و هرگز اجازه نمی‌دهند در فضای علمی و فکری محض و به دور از خیال و بهره‌برداری سیاسی مشکلات آنان، حل و فصل شود.

۴) امروزه در غالب نقاط جهان مظلومان و مستبدان کشته شده و روی زمین با خون پاک مظلومان رنگین است، با وجود این، دولت‌هایی که از فتوای امام درباره سلمان‌رشدی انتقاد می‌کردند، یکبار هم درباره آن خونریزی‌ها سخنی نگفتند و انتقادی نکردند. این گواه بر آن است که مسئله، مسئله شخص سلمان‌رشدی نبود، بلکه به‌خاطر آن است که از آن ارتداد، بهره‌ی سیاسی ببرند و مسلمانان را به گروه‌هایی تقسیم کنند تا در سایه‌ی ضعف و تفرقه‌ها به آن‌ها حکومت کنند.

دیدگاه مصالح عمومی

همان‌طور که یادآور شدیم خرده‌گیران به موضوع ارتداد و سنگینی مجازات، از زاویه‌ی مصلحت فردی نگریسته‌اند، نه از دیدگاه مصالح عمومی که یکی از آن‌ها حفظ عقاید و مقدسات مردم است، و در حال تعارض، حفظ مصالح همگانی مقدم بر مصلحت فردی است. ما این موضوع را با مثالی روشن‌تر می‌سازیم، در تمام کشورها جاسوس را به سخت‌ترین مجازات محکوم می‌کنند. چرا؟ در این مورد فکر کرده‌اید؟ علت آن این است که وی به حقوق عمومی ملت، تجاوز نموده و مصالح جامعه را به خطر افکنده است.

اگر جاسوس، اسناد طبقه‌بندی شده را در اختیار دشمن بگذارد، مصالح ملی را زیر پا می‌گذارد. در حالی که مرتد با تظاهر به ارتداد، خرمن ایمان و معنویت ملت را آتش می‌زند. گاهی گفته می‌شود اگر حفظ عقیده‌ی مردم یکی از حقوق آن‌هاست، مردم حقوق دیگری نیز دارند، و آن حق تحقیق و انتقاد و اتخاذ عقیده یا تغییر عقیده است.

یادآور می‌شویم هیچ‌گاه اسلام، حق تحقیق و انتخاب را از کسی سلب نکرده، و پیوسته به تفکر و تعقل دعوت نموده است، ولی در کنار آن از خرافه‌گرایی، جلوگیری کرده و اجازه نمی‌دهد بشر که گل سرسبد جهان آفرینش است، در برابر سنگ و گل یا گاو و آتش زبون و

خوار گردد. جلوگیری از خرافه‌گرایی به معنی منع تفکر و تعقل نیست، بلکه نوعی گشودن راه بر تفکر صحیح است.

هرگاه فرد مرتد از حق انتخاب بهره‌گیری کند، ولی عملاً به عقیده‌ی عمومی احترام نهاده و باورهای مردم را ویران نسازد، نظام اسلامی با او کاری ندارد. سخن در یک جامعه‌ی اسلامی است که اکثریت آن با کمال آزادی به اسلام و مقدسات رأی مثبت داده و خواهان حفظ آن هستند، ولی مرتد، با تظاهر به بازگشت از اصول به نوعی به ملت دهن کجی می‌کند.

حاصل سخن

حاصل سخن این‌که، نظام اسلامی، در سایه‌ی دو اصل عقلایی با انحرافات فکری مبارزه کرده و اجازه‌ی تظاهر برخلاف نظام را نمی‌دهد به دو دلیل:

- ۱- ارتداد، نوعی تجاوز به حقوق عمومی ملت است، باورها را به تدریج می‌سوزاند و زمینه‌ی براندازی را فراهم می‌سازد.
- ۲- بسیاری از ارتدادها نوعی از رویکرد به سوی خرافه‌پرستی است، زیرا در نتیجه، مرتد به بت‌پرستی و ماده‌پرستی گرویده یا لااقل یکی از آیین‌هایی که از نظر کمال در درجه‌ی پایین‌تر است، را جایگزین عقاید اسلامی می‌سازد و احیاناً به خلاف فکری و عقیدتی دچار شده و برای جهان و آفرینش انسان مبدأ و معادی معتقد نبوده، و هیچ نوع حساب و کتابی برای آفرینش قابل نمی‌شود.

همه‌ی این‌ها نوعی رویکرد به جاھلیّت است، و عقب‌گردی است از کمال!^۱

چرا توبه مرتد فطری پذیرفته نمی‌شود؟

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته‌اند، سخت‌گیری نمی‌کند (منظور اهل کتاب است) و آن‌ها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی‌گیر منطقی به اسلام فرا می‌خواند، هرگاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرائط ذمه، همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان داشته باشند نه تنها به آن‌ها امان می‌دهد بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می‌گیرد. ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق العاده سخت‌گیر است

۱. مطلب حضرت آیت‌الله جعفر سبحانی به پایان رسید و از این‌جا به بعد خلاصه مطلبی از آیت‌الله مکارم شیرازی به نقل از کتاب «یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ» صفحه ۱۱۸ می‌باشد.

چرا که این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می‌گردد و یکنوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود و غالباً به دلیل سوء نیت است، و سبب می‌شود که اسرار جامعه اسلامی به دست دشمنان افتد.

لذا چنین کسی اگر پدر و مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده‌تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسید خونش را مباح می‌شمرد، اموال او باید در میان وارثانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا شود، و توبه او در ظاهر پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه‌گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می‌شود، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد. (البته اگر مجرم زن باشد توبه‌اش مطلقاً پذیرفته خواهد شد).

ولی اگر شخص از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می‌کنند و اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازات‌ها از میان خواهد رفت.

گرچه حکم سیاسی مرتد فطری برای آن‌ها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یک نوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.

ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن برنیامده، بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که به اظهار یا تبلیغ پردازد، و در حقیقت، قیام بر ضد رژیم موجود جامعه کند، روشن می‌شود که این خشونت بدلیل نیست، و با مسئله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد، و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب با تفاوت‌های وجود دارد.

توجه به این نکته نیز لازم است که: پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد، مخصوصاً کسی که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و در یک محیط اسلامی پرورش دیده، بسیار بعيد به نظر می‌رسد که محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد، بنابراین عدول و بازگشت او به توطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت و چنین کسی استحقاق چنان مجازاتی را دارد.

ضمناً احکام هرگز تابع یک فرد و دو فرد نیست بلکه مجموع را به طور کلی باید در نظر گرفت.

در حقیقت این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلام و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است، زیرا ارتداد در واقع یک نوع

قیام بر ضد رژیم کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است. اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل بودند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نبودند استعفا دهند، به زودی جبهه داخلی اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آن‌ها بازخواهد گردید و هرج و مرچ شدیدی در سراسر جامعه اسلامی پدید خواهد آمد. بنابراین حکم مزبور در واقع حکم سیاسی است، که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است.

از این گذشته کسی که آئینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آئین‌های دیگری برود معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، و بنابراین در خور مجازات‌های سنگین است و اگر می‌بینیم این حکم درباره زنان خفیفتر است به خاطر این است که همه مجازات‌ها در مورد آن‌ها تخفیف می‌یابد.

بِكُوشٍ: جَحْثُ شَعْبَانِ

نکات تبلیغی از حجت الاسلام والمسلمین قراتی
خدا را ببین دل را بچاپ

مردم می‌گویند: «کد خدا را ببین؛ ده را بچاپ» آخوند (مری) باید خدا را ببیند و دل را بچاپد! دل‌ها دست خداست؛ قرآن می‌فرماید: «مَحَجَّةٌ مِنِّي»^۱ «فَاجْعَلْ أَفْتَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»^۲ و «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»^۳

سیاست آخوند، بر وزن ورامین

اصولاً آخوندِ خوب آخوندی است که سیاستش بر وزن «ورامین» باشد! ورامین اگر همه‌اش بود، ورامین و یک شهر است. اگر واوش قطع شد می‌شود «رامین» و اسم یک انسان است. «راء» آن قطع شد می‌شود «امین» که یک صفت پسندیده است. اگر «الف»ش قیچی شد، می‌شود «مین» که یک وسیله جنگی است. اگر «میم»ش هم قطع شود، می‌شود «ین» که واحد پول است. و در نهایت اگر «ی»اش نیز قطع شود، می‌شود «نو» که می‌خوریمش؛ یعنی هیچ وقت نایبود نمی‌شود.

عوام فهم، خواص پسند

در سخنرانی دو شرط مهم داریم: ۱. عوام بفهمد ۲. خواص بپسندد. چرا که برخی حرف‌ها را عوام می‌فهمد، اما خواص به آن اشکال می‌کنند و بر عکس برخی حرف‌ها را خواص می‌پسندد ولی عوام متوجه نمی‌شود. چیزی بگویید که مردم بفهمند. قرآن می‌فرماید: «قُولًا مَعْرُوفًا»^۴ به طور مثال: امام خامنه‌ای وقتی به بازدید می‌روند، می‌گویند: «زنده باشید!» اگر بگویند: «ابقاء کم الله»، طرف نمی‌فهمد. بنابراین مطالب شما باید با فهم مخاطب تناسب داشته باشد.

سه تا ۲۰ دقیقه

سخنرانی باید زمانی باشد که مستمعین با نشاط باشند. باید توجه داشت، مستمعین در ۲۰ دقیقه اول، دل می‌دهند؛ در ۲۰ دقیقه دوم دل نمی‌دهند، گوش می‌دهند و در ۲۰ دقیقه سوم، نه دل می‌دهند نه گوش، فقط نگاه می‌کنند!^۵

۱. طه / ۳۹ ۲. ابراهیم / ۳۷ (ابراهیم علیه السلام فرمود: پروردگارا) تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز

۳. روم / ۲۱ در میانتان مودت و رحمت قرار داد.

۴. بقره / ۲۳۵ نساء / ۵/۸ أحزاد / ۳۲

۵. ماهنامه آموزشی اطلاع‌رسانی معارف - نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها شماره ۹۲

عرفان هوس

قسمت اول

عبدالله صدیق

اعتقادات اشو

- آیین تانترا
- خدای اشو
- دین اشو
- دلایلش برای مخالفت با دین
- اشو و اسلام
- اشو و معاد
- اشو و دعا
- اشو و عبادت
- اشو و قرآن
- اشو و پیامبران الهی
- اشو و عقل
- اشو و سیاست
- باقی مانده‌ها

مقدمه (ماهیت عرفان‌های دروغین)

- نقاط اشتراک عرفان‌های دروغین
- ۱) از ناواقع گرایی ارزشی دفاع می‌کنند.
- ۲) بر پایه‌ای از اومانیسم شکل گرفته‌اند
- ۳) می‌گویند شادی را به ارمغان می‌آوریم
- ۴) از لیبرالیسم دفاع می‌کنند
- ۵) دین‌ستیز هستند
- ۶) از سکولاریسم دفاع می‌کنند
- ۷) مدتی در آمریکا اقامت داشته‌اند
- مخاطب این گروه‌ها

اشو کیست

- اخراج اشو از آمریکا
- ادعاهای اشو
- زندگی شخصی اشو

عرفان موس

قسمت اول

مقدمه (ماهیت عرفان‌های دروغین)

در طول تاریخ همواره به موازات خط راستین انبیاء بزرگ الهی، جریان‌های غیر مستقیم و کم و بیش انحرافی و غلط وجود داشته است. راه مستقیم همیشه یکی بوده و هست ولی بی‌راهه‌ها متنوع و متکثر هستند. قرآن کریم می‌فرماید: «فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ - با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟!»^۱ گرچه شدت انحراف کم و زیاد دارد، ولی به هر حال، باطل، باطل است.

ظهور گروه مرجئه در زمان امام صادق علیه‌السلام و ایجاد فرقه بابیه (که بعدها به بهاییت تغییر نام داد) در زمان ناصرالدین شاه قاجار و فرقه وهابیت در عربستان توسط استعمار انگلیس نمونه‌های مشهور قدیم و صدها های نزدیک هستند.

در سالیان اخیر و با خواست و دخالت قدرت‌های دارای زر و زور و تزویر، بر تعداد آیین‌های ساختگی و انحرافی افروده شده است. از عرفان‌های سرخپوستی و غیر الهی و دورنگروی گرفته تا انواع فرقه‌های شیطان‌پرستی، از انحراف در برخی از شرایع آسمانی تا ماتریالیسم الحادی و لیبرالیسم، همه و همه گونه‌های رنگارنگ و موافق با برخی از سلیقه‌ها هستند.

در کتاب «دانشنامه معارف ادیان جدید» ۷۰۰ فرقه جدید معرفی شده‌اند که تمامی آن‌ها از دهه شصت میلادی به این‌سو شکل گرفته‌اند. مترجم این کتاب در ایران دکتر هادی وکیلی درباره ادیان معرفی شده در این کتاب گفته است: «این جنبش‌ها گرچه عنوان دینی را یدک می‌کشند اما ماهیت دینی نظیر ادیان ابراهیمی، ندارند ... ادیان جدید در دسته‌های مختلف جای می‌گیرند؛ برای مثال، برخی از آن‌ها نظیر مدیتیشن، تکنیکال هستند و برخی نیز جنبش‌های درمان‌گرایانه قلمداد می‌شوند... (ولی) تمامی این جنبش‌ها (مدعی‌اند) اهدافی نظیر دستگیری از بشر و تأمین سعادت وی را دنبال می‌کنند»^۲

۱. یونس / ۳۲

۲. خبرگزاری کتاب ایران / ۱۷/۵/۹۰ - <http://www.ibna.ir/vdcee78z7jh8zzi.b9bj.html>

نقاط اصلی اشتراک همهی مکاتب عرفانی دروغین این است که این‌ها همگی متأثر از مبانی تفکر لیبرال دموکراسی هستند. و این خود یکی از نشانه‌ها و قرائن مدیریت شده بودن این‌هاست. این فرقه‌ها حتی اگر ریشه‌ی ایرانی یا هندی و شرقی دارند باز هم می‌بینیم که در اساس با مبانی جهان‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی لیبرالیسم اشتراک نظر دارند!

(۱) یکی از مهم‌ترین نقاط اشتراک تک‌تک این فرقه‌ها این است که همه از ناواقع گرایی ارزشی دفاع می‌کنند. یعنی می‌گویند ارزش‌ها سلیقه‌ای هستند و ریشه در واقعیت ندارند و یا قراردادی یا اعتباری هستند. این حرف دقیقاً مبنای ارزش‌شناختی لیبرال دموکراسی است. در حالی که مبنای ارزش‌شناختی نظام اسلامی این‌گونه نیست. زیرا ما معتقدیم که ارزش‌ها ریشه در واقعیت دارند؛ حسن و قبح ذاتی است. ارزش افعال در ذات آن‌ها نهفته است و این اختلافی بسیار جدی است. همه این‌ها از نسبت‌گرایی ارزشی دفاع می‌کنند همگی بالاتفاق می‌گویند ارزش‌ها نسبی‌اند. نسبت به افراد زمان‌ها و مکان‌ها متفاوت می‌شوند. ارزش همانی است که هر فردی دوست دارد یا یک جامعه‌ای می‌پسندد. امروز آن را دوست دارید و فردا چیز دیگری را. این تغییرات هیچ خلالی در معنویت و عرفان افراد ایجاد نمی‌کند. ما در اندیشه اسلامی با این حرف‌ها مخالفیم و می‌گوییم ارزش‌ها ثابت و پایدارند «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبْدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ أَبْدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱

(۲) نقطه‌ی اشتراک دیگر این فرقه‌ها این است که همگی بر پایه‌ای از اومنیسم شکل‌گرفته‌اند و اومنیسم نیز از دیگر مبانی تفکر انسان‌شناختی در اندیشه‌ی لیبرال دموکراسی است. این‌ها همه این را ترویج می‌دهند و به گونه‌های مختلف هر کس به زبانی از آن دفاع می‌کند یکی می‌گوید بود و نبود خدا وابسته به خواست و عدم خواست انسان دارد، ما خالق خداییم نه خدا خالق ما، یکی می‌گوید خدا امری است ذهنی. هر کدام به گونه‌ای از این تفکر اومنیستی در معنویت و عرفان خود بهره‌برداری می‌کنند.

(۳) از دیگر مبانی ارزش‌شناختی تفکر لیبرالیستی، بهویژه در حوزه‌ی رفتارهای فردی، لذت‌گرایی است. همه‌ی این فرقه‌ها نیز به نوعی بر همین پایه حرکت می‌کنند. همه می‌گویند شادی را برای شما به ارمغان می‌آوریم، غایتی که برای خودشان در نظر می‌گیرند و هدف عالی ونهایی که برای مكتب خودشان ترسیم می‌کنند به ارمغان آوردن شادی و لذت است. این همان مبنای لذت‌گرایی تفکر لیبرالیستی است از پانلولوکوئیلو گرفته تا آشو، از سایی بابا گرفته تا عرفان حلقة؛ همه مدعی‌اند همین کار را می‌خواهند انجام دهند.

۴) همه یا اغلب این‌ها از لیبرالیسم دفاع می‌کنند، حتی بدترین نوع لیبرالیسم که لیبرالیسم جنسی است. اگر اندیشمندانی مثل جان لاک که تفکر لیبرالیستی را مطرح کردند لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی منظورشان بود، این‌ها پستترین نوع لیبرالیسم یعنی لیبرالیسم جنسی را ترویج می‌دهند و بی‌بند و باری را به نام معنویت و عرفان تغوریزه می‌کنند.

۵) همه‌ی این‌ها به معنای واقعی کلمه دین‌ستیز هستند که یکی دیگر از مبانی فکری لیبرال دموکراسی است. می‌دانیم که لیبرالیسم و مارکسیسم از این جهت هیچ تفاوتی ندارند. مارکسیست‌ها می‌گفتند دین افسیون ملت‌هاست. لیبرال‌ها هم می‌گفتند دین امری است فردی نباید در جامعه دخالت کند. این‌ها دقیقاً یک حرف هستند. این عرفان‌های نوظهور نیز هر کدام به گونه‌ای همین هدف را دنبال می‌کنند. به عنوان مثال عرفان حلقه مدعی است که راهی برای سیر و سلوک است که ربطی به دین و ملیت و نژاد و قومیت ندارد. مهم نیست که شما ارتباطی به خدا دارید یا ندارید، اعتقادی به معاد دارید یا ندارید، این یعنی تفکر دین‌ستیزانه، با ادبیاتی محترمانه. عرفان پائولو کوئیلیو نیز دقیقاً همین حرف را می‌زند، دفاع از تساهل و تسامح و تفکر پلورالیستی و یا عرفان آشو. آیا تفکری دین‌ستیزانه‌تر از این تفکر پیدا می‌کنید که بگویند تنها یک گناه در عالم هست و آن احساس گناه است. بدتر و دین‌ستیزانه‌تر از این حرف کسی پیدا می‌کند آن هم به نام دین و معنویت و عرفان!

۶) نکته‌ی دیگر اشتراکشان این است که همگی از سکولاریسم، دفاع می‌کنند. می‌گویند دین نباید در سیاست دخالت کند، عرفان ما عرفان فردی است علی‌رغم این‌که همه سیاسی هستند و مدیریت شده توسط مراکز فکری غرب هدایت می‌شوند ولی تفکر سکولار را تبلیغ می‌کنند.^۱ نکته جالب توجه اینکه اکثر کیش‌ها و آئین‌های معنوی نو پیدا در ایالات متحده آمریکا، مدتی اقامت داشته‌اند، به تعبیر دیگر خاستگاه آئین‌های معنوی معاصر در شرق، هند و چین است، اما محل اقامت و بازسازی آن ادیان کشور آمریکا است.

در کشور ما هم تبلیغ این فرقه‌ها گسترده است به صورتی که: «بر اساس آمارهای موجود در حدود بیست سال اخیر تعداد ۴۵۰۰ عنوان کتاب با تیراژی حدود دویست میلیون جلد در ترویج و تبلیغ عرفان‌های نوظهور در کشور ما منتشر شده است! این تازه آن‌هایی است که مجوز رسمی از وزارت ارشاد دارند. آن‌هایی که غیرقانونی و قاچاق چاپ شده و در فضای مجازی هستند، بماند! این در حالی است که ما متأسفانه حتی ۴۵ کتاب در نقد این‌ها نداریم.»^۲

۱. حجت‌الاسلام دکتر احمد حسین شریفی در مصاحبه با ماهنامه آموزشی اطلاع رسانی معارف شماره ۹۰
۲. همان

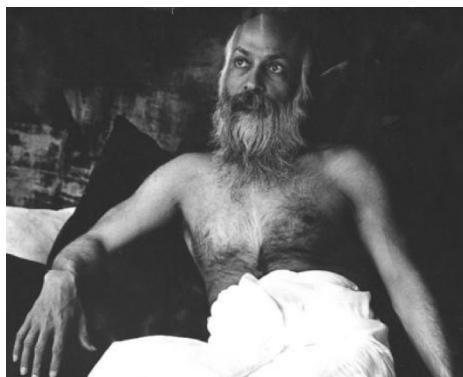
اگر چه همه افراد و طبقات مخاطب این گروه‌ها هستند، اما بیشترین قربانیان آنان جوانان و زنانند. افراد گرفتار در بحران‌های روحی مناسب‌ترین طعمه‌های این جریانات هستند. همه‌ی انسان‌ها به دین و معنویت گرایش باطنی دارند، اما چون دینداری و عرفان راستین در قطب مخالف پیروی از هواهای نفسانی و جاذبه‌های شیطانی است، بسیاری پایبندی به دین و سلوک معنوی را دشوار می‌دانند و در نتیجه روی از آن بر می‌تابند. شگرد شیادانه‌ای که برخی از جاعلان معنویت‌های دروغین به کار می‌گیرند این است که به مخاطب چنین القا می‌کنند که می‌تواند بین خواسته‌های معنوی و امیال و هواهای نفسانی جمع کند.^۱

با توجه به این مقدمه لازم است تا مریضان محترم عقیدتی سیاسی نسبت به این عرفان‌های کاذب به مخاطبین اطلاع رسانی نموده و اذهان را روشن نمایند. به همین دلیل در سلسله مقالاتی به بررسی تعدادی از این مکاتب ساختگی خواهیم پرداخت.

یکی از مشهورترین این مدعايان فردی است ملقب به «اشو - OSHO» که متاسفانه در چند سال گذشته تعداد زیادی از کتاب‌های وی - بعد از گزینش و حذف بعضی از مطالب زننده - به فارسی ترجمه و در کشورمان منتشر شده است. در این شماره به بررسی شخصیت و مکتب ارائه شده توسط وی می‌پردازیم.

اشو گیست

وی در یازده دسامبر ۱۹۳۱ میلادی در خانواده «موهان» در روستایی کوچک به نام «کوچ وادا» در ایالت مادیا پرادش هند، زاده شد. تحصیلاتش را در هند تا کارشناسی ارشد فلسفه ادامه داد و در ۱۹۵۳ فارغ‌التحصیل شد.



اشو به مدت نه سال در دانشگاه جبال پور هند، به تدریس فلسفه پرداخت. وی، بیان اندیشه‌هایش را از دانشگاه‌های هند آغاز کرد و سپس به ایراد خطابه و تبلیغ در اقصی نقاط هند پرداخت. هنگامی که با استقبال عده‌ای مواجه شد، به ادعاهایی دست زد و خود را به عنوان «آغازگر خودآگاهی مذهبی نوین» معرفی کرد.

۱. دکتر فنایی اشکوری در مصاحبه با ماهنامه آموزشی اطلاع‌رسانی معارف شماره ۹۰

او در سال ۱۹۷۴م. یک مرکز مراقبه به نام کمون بین‌المللی اُشو، تاسیس کرد که بعدها به یکی از بزرگ‌ترین مراکز مراقبه در هند تبدیل شد.

در سال ۱۹۸۱ - یعنی ۹ سال قبل از مرگش - جهت معالجه به ایالات متحده رفت و در آن جا پنج سالی اقامت گزید. پیروان اُشو - که به سانیاسین شهرهاند - در حومه واشنگتن (ایالت اورگون) مزرعه‌ای به وسعت ۴۰۰۰ متر مربع اجاره کردند که البته در سال دوم اقامت وی در آمریکا آن مزرعه توسط پیروان اُشو خریداری شد و اُشو به مدت چهار سال در آن مزرعه به دنبال ترویج افکار و عقاید خود بود. مزرعه همان ابتدا «مرکز کمون بین‌المللی اُشو» نام گرفت (یعنی مرکز تولید، تبلیغ و ترویج افکار و عقاید اُشو). و به «راجنیش پورام» مشهور شد. پس از شش ماه که از اقامت اُشو در سرزمین امریکا سپری شد، خانمی با نام «شیلا» مدیرعامل مزرعه و جانشین اُشو در آن محله و منطقه شد، این مزرعه دارای اتفاق‌های کوچک، متوسط و بزرگ بود که برای مراقبه، مدیتیشن و ترویج افکار اُشو مورد استفاده قرار می‌گرفت. تصمیم ایشان بر این بود که اندیشه‌های اُشو از این مزرعه به سرتاسر کشور امریکا و کل جهان تسری داده شود. اُشو بعد از چهار سال، رسماً از ایالت متحده امریکا اخراج شد. در رابطه با علت اخراج اُشو از امریکا دلایل مختلفی ذکر شده است:

۱- اُشو و طرفدارانش روابط پر تلاطمی با ساکنان منطقه داشتند. در سال ۱۹۸۴ برای پیروزی در انتخاباتی که به منظور انتخاب دو عضو Circuit Court County Wasco برگزار می‌شد اقدام به ایجاد مسومیت غذایی اهالی منطقه Dallas نمودند. پیرو بررسی‌های انجام شده، اُشو به جرائمی مانند حمله زیستی به ساکنان منطقه، توطئه قتل و کیل ایالت اورگون، و تخلف در روایید محکوم، دستگیر، و از امریکا اخراج گردید.



۲- درگیری‌های خونین بین مریدان ارشد اُشو به خاطر اختلافات مالی مرکز و تخلفات وسیع و فساد مالی.

۳- مریدان او ادعا می‌کنند که اخراج او، به خاطر زیر سوال بردن ارزش‌های جامعه آمریکا بوده است و سران آمریکا از محبوبیت او احساس خطر کردند.

۴- استناد سازمان اتباع وزارت خارجه آمریکا که وزارت امور خارجه هند هم آن‌ها را تأیید کرده، نشان می‌دهد که اخراج او، به دلیل ترویج افراطی فساد اخلاقی بوده که حتی فضای غیر اخلاقی جامعه امریکا هم آن را برنتابید.^۱ به عبارت دیگر علت اخراج اشو رواج فساد جنسی خارج از قانون توسط وی است. اشو بیش از ۱۳۰ شاکی خصوصی داشته که اولین شاکی خصوصی وی، شیلاه مدیر عامل و جانشین اشو بود.

باید توجه کرد که اگر شخصی از یک کشور اسلامی به دلیل فساد اخلاقی و جنسی که در قوانین اسلام مسئله حساسیت برانگیزی است، اخراج شود، خیلی اعجاب‌آور نیست، اما اخراج فردی به دلیل فساد اخلاقی از ایالات متحده بسیار عجیب است و این امر نشان‌دهنده عمق فساد اخلاقی شخص است.

پس از آن بیست‌ویک کشور جهان مانع از ورود او به کشورشان شدند تا سرانجام سال ۱۹۸۵ مجدداً به هند رفت و در شهر پونای هند ساکن شد.

آشو در ۱۹۹۰ به طرز مشکوکی درگذشت. برخی طرفدارانش می‌گویند در اثر مسمومیت با گاز تالیوم توسط نیروهای امنیتی آمریکا در سال ۱۹۸۶م. آرام آرام مریض شد و چهار سال بعد از دنیا رفت. برخی دیگر می‌گویند در بازدشتگاه او را در معرض اشعه رادیواکتیو قرار دادند، ولی ناظران بی‌طرف گفته‌اند در اثر ابتلا به ایدز مرده است.

وی در دوران حیاتش به چند نام شهره بود:

«راجا» نام زمان کودکی

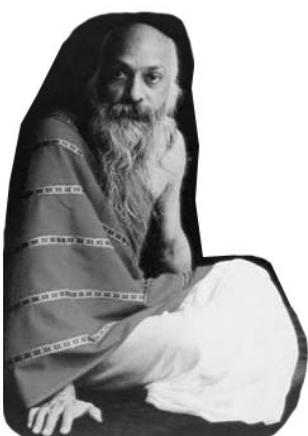
«راجنیش» در سال ۱۹۶۰

«آچاریا راجنیش» از ۱۹۷۱

«باگوان شری راجنیش» از دسامبر ۱۹۸۸

و از سپتامبر ۱۹۸۹ «آشو» نامیده شد.

بنا به گفته راجنیش او این نام را به پیشنهاد یکی از شاگردانش از واژه اشنیک (Oceanic) به معنای (پیوسته به آب دریا و یکی شده با آن) برگرفته که برای نخستین بار در آثار ویلیام جیمز به کار رفته است.



از آن جا که واژه‌ی اشنیک (دریاگون) تنها به توصیف و تجربه می‌پردازد و شامل شخص تجربه کننده نمی‌شود، راجنیش واژه‌ی (أشو) را برای خود پسندیده و برمی‌گزیند. او بعدها پی‌برد که این واژه از قدیم در میان ساکنان خاور دور رواج داشته و به معنای (شخص مقدسی که آسمان بر او گل می‌افشاند) به کار می‌رفته است.

أشو در دوران زندگی خود توسط مریدان ثروتمند آمریکایی و اروپایی اش توانست نزدیک به ۶۰۰ مرکز برای فرقه خود در کشورهای مختلف اروپا و آمریکا تأسیس نماید، لیکن بعد از مرگ وی تعداد این مراکز به کمتر از بیست مرکز کاهش یافته است.

أشو سخنران قهاری بود و سخنرانی‌های او کمتر از پنج ساعت نبود و در تمام آن‌ها از مثال‌ها و داستان‌های مختلفی استفاده می‌کرد. از وی بیش از هفت هزار سخنرانی بر روی نوار کاست و ۱۷۰۰ سخنرانی بر روی نوار ویدئو ضبط شده است، که در بیش از هفت صد جلد کتاب و مجله درج شده و تاکنون این کتاب‌ها به بیش از پنجاه زبان دنیا ترجمه شده است. اشو یک نویسنده به معنای رایج نیست، او شخصاً هیچ کتابی را نوشته است، بلکه کتاب‌های منتشر شده با نام اشو، در واقع مجموعه‌ای از سخنرانی‌های وی هستند.

از اشو در سایت‌های مختلف بالغ بر سه‌هزار عکس وجود دارد که معمولاً عکس‌های وی روتosh شده و زیباسازی شده است. در این قبیل عکس‌ها، چهره‌ای پیامبر‌گونه به اشو داده شده، و گرنه صورت حقیقی او با غالب عکس‌هایش متفاوت است.

أشو لباس خود را به گونه‌ای انتخاب می‌کرد تا تداعی لباس مقدس در مکاتب مختلف را داشته باشد.

أشو ادعاهای عجیبی را مطرح می‌کند که ابتدا خواننده را به شخصیت متکبر و مغدور وی رهنمون می‌کند و سپس با عمق محتوای بسیار مبهم و غیر قابل درک او مواجه می‌نماید. ادعاهایی که شاید در دنیا از طرف کسی بیان نشده است!

برخی از ادعاهای اشو به قرار زیر است:

- ۱) اشو روش ضمیر شده و به مرحله شکوفایی رسیده است.^۱
- ۲) اشو در کنار بودا و عیسی و موسی قرار دارد و راه او، همان راه کریشنا، مسیح، موسی و زردشت است و مانند پیامبران می‌باشد و عصاره تمام ادیان را هدیه می‌دهد.^۲

۱. اشو، الماس‌های اشو، ص ۴۱؛ راز بزرگ، ص ۵۸؛ بلوغ، ص ۱۷

۲. همان، آه، این...، ص ۲۸؛ و آنگاه نبودم، ص ۱۱۴؛ راز بزرگ، ص ۶۲

۳) بدون آشو تمام دنیا در زیانند و غیر از آشو هیچ کس نمی‌تواند؛ چرا که پیام او کاملاً جدید است؛ «من پیامی کاملاً جدید برای دنیا دارم؛ بنابراین سوءتفاهم امری حتمی است. ولی خوب به یاد بسپارید که هر کس که صدایش را بر علیه من بلند می‌کند باید آن را با سند و منطق حمایت کند و آماده باشد تا قطعه قطعه شود!»^۱

۴) هر که با آشو باشد برکت می‌یابد و فانی می‌گردد و شاخص می‌شود.^۲

۵) آشو بدون ایدئولوژی، ملت و دین و مكتب کلامی و فلسفی است.^۳

۶) آشو برای تمام بشریت کیمیاگر و حقیقت است.^۴

۷) وی در مورد آثار خود می‌گوید «آثار من اصل و فلسفه نیست بلکه نوعی کیمیاگری است، علم تغییر و تحول است.»



زندگی شخصی آشو خود موضوع مهمی برای ناقدان

اوست. زندگی آشو علیرغم ادعای عرفانی که درباره خود داشته است اصلاً شباهت و رنگ و بوی یک زندگی عرفانی نداشت بلکه بر عکس شباهت زیادی به زندگی شیفتگان دنیا داشت. آشو در دوران اقامت خود در امریکا سالیانه ۱۵ تا ۴۵ میلیون دلار درآمد شخصی از مریدان ثروتمند آمریکایی خود کسب کرده است. وی در دوران اقامت خود در شهر آنتیلوپ آمریکا مالک یک هواپیمای شخصی و ناوگانی مرکب از ۹۳ دستگاه ماشین گران قیمت (ROLLS ROYCE رولز رویز) بود. که بعضی از قسمت‌هایشان طلاکاری شده بودند و مدیر برنامه‌هایش در پاسخ به سوالی از دلیل تعدد این ماشین‌ها، اعلام کرده بود: «آشو، بسیار ماشین دوست دارد و می‌خواهیم تعداد این خودروها را به سیصد و شصت و پنج برسانیم؛ تا او برای هر روز سال یک ماشین داشته باشد. به همین دلیل در آمریکا به رولزرویز گورو (مرشد رولزرویزی) معروف شد.»^۵

۱. همان، مزه‌ای از ملکوت، ص ۴ و ۱۰؛ گل‌های جاودانگی، ص ۱۴۷

۲. همان، راز بزرگ، ص ۱۶۹؛ خلاقیت، ص ۸

۳. همان، الماس‌های آشو، ص ۳۳۹

۴. همان، یک فنجان چای، ص ۲۳؛ شکوه آزادی، ص ۱۵۹؛ راز بزرگ، ص ۱۰۶

۵. سید جلال آشتیانی - عرفان شمنیسم ص ۲۳۰

اعتقادات اُشو

اُشو خود را «آغازگر خودآگاهی مذهبی نوین» می‌داند و مدعی است که حرف تازه‌ای ارائه داده است. در حالی که نظرات وی به شدت تحت تاثیر مذهب تانترا است که آن را با مبانی ماتریالیستی غرب آمیخته و همان حرف‌های کهنه را با ادبیاتی نه چندان جدید مطرح می‌کند. برای روشن شدن این مطلب، قبل از بررسی عقاید و سخنان اُشو لازم است تا در خصوص مذهب تانترا مطالبی ارائه شود.

آیین تانترا

تانترا از دسته آیین‌های باستانی است که در بیشتر ادیان اصلی هند مانند هندویی، بودایی و جینی تأثیر گذارده است.

از دیدگاه آیین تانترا، دور جهان به چهار عصر اصلی تقسیم می‌شود:

- ۱- در عصر نخست - کرتیا یوگا (Kṛta Yuga) - که عصر طلایی کمال است، همه در معرفت به سر می‌برند، خدا و اهریمنی نیست، دهارما (Dharma) یا نظم کیهانی استوار است! همه ریگ‌ودا (Rg-Veda) را باور دارند. حقیقت و دانش برجسته‌ترین نقش را در عصر کالی ایفا می‌کند و مراقبه برترین عمل آیینی این عصر به شمار می‌آید.
- ۲- در عصر ترتیوگا (Tretā Yuga)، یک چهارم دهارما فراموش می‌شود و گاو به عنوان نمادی از دهارما و نظم کیهانی - روی سه پا می‌ایستد و طبیعت برجسته‌ترین نقش را در عصر ترتیا ایفا می‌کند. قربانی برترین عمل آیینی این عصر به شمار می‌رود.
- ۳- در دواپارا یوگا (Dvāpara Yuga)، کشمکش مخالفان و جنگ خدا و اهریمن آغاز می‌شود. اختلاف نسبتاً زیادی میان طبقات اجتماعی به وجود می‌آید و براهمانها وظایف خود را به خوبی انجام نمی‌دهند. در این جایی از دهارما به فراموشی سپرده می‌شود و گاو روی دو پا می‌ایستد. آمیزشی از طبیعت و جسم برجسته‌ترین نقش را در عصر دواپارا ایفا می‌کند و بروزتیش خدایان اصلی‌ترین عمل آیینی این عصر محسوب می‌شود.
- ۴- کالی یوگا (Kali yuga) که به معنای عصر تاریکی است، آخرین عصر از عصرهای چهارگانه است. در این عصر یک چهارم، دهارما باقی می‌ماند و ارزش‌های معنوی و اخلاقی نابود می‌شوند.

۱. به موضوعات نبود خدا و اهریمن؛ نظم کیهانی؛ رقص شیوا و راه رهایی در عصر کالی دقت فرمایید.

در ویشنو پور آنا (کتاب مقدس آیین) آمده است که: «فساد بر همه چیز حکم فرما خواهد شد، دولت و ثروت تنها معیار ارزش و مقام، شهوت یگانه پیوند میان زن و مرد، و دروغ تنها راه موفقیت در امور دنیوی محسوب خواهد شد. نظام طبقاتی متلاشی می شود و دستورات و احکام و دایی را دیگر کسی رعایت نخواهد کرد. براهمانها از مقام خود سقوط خواهند کرد و پست ترین طبقه بر زمین حاکم خواهند شد.»

جسم، برجسته ترین نقش را در عصر کالی ایفا می کند و عمل خالصانه، برترین عمل آیینی این عصر به شمار می رود.

نکته‌ی قابل توجه در این بخش از آموزه‌های تانترا، حضور برجسته‌ی خدای کالی در به وجود آمدن عصر کالی (تاریکی) است. کالی که خدایی مونث است، در نقاشی‌ها و تصاویر، شیوا (خدای مرد) را با حالتی دهشتناک به زمین افکنده و او را نیمه جان کرده است! بدین‌گونه، شیوا از رقصدین باز می‌ایستد و همین امر، سبب ایجاد خلل در نظام جهان می‌شود.

کالی سپس با ظهور خود و مجازات شدید بدکرداران و ریاکاران، به عصر کالی پایان می‌دهد و چرخه عصرها را به عصر طلایی باز می‌گرداند.

از اینجا می‌توان به پیوند میان آیین تانترا و عصر کالی پی برد؛ به این صورت که بر اساس برخی متون مقدس، باور به این آیین و انجام آموزه‌های آن، تنها راه رسیدن به رهایی در این عصر است.

بر اساس این متون، آموزه‌های پیشین ارزش عملی خود را از دست داده و دیگر نمی‌توانند فرد را به رهایی رهنمون شوند؛ از این‌رو، باور بر این است که در این عصر، فرد به جای دوری از لذات و هواهای نفسانی، خود را با آگاهی در آن‌ها غرق می‌کند تا بتواند به رهایی دست یابد.

در آیین تانترا از دخترهای طبقه‌ی پایین جامعه و روسپی‌ها برای اجرای مراسم آیینی خود استفاده می‌کنند. هر اندازه فساد و هرزگی زنان بیشتر باشد، برای اجرای این آیین مناسب‌ترند. تعلیمات پیروان این آیین طولانی و سخت است و حتی زن‌های جوان نیز باید با گورو (مربی) در ارتباط باشند و بدن خود را وقف عمل به آیین‌ها کنند.^۱

۱. جنبه‌های زنانه در آیین تانترا / پژوهشنامه‌ی ادیان سال ۵، شماره ۹، بهار و تابستان ۱۳۹۰

خدای اُشو

اُشو تحت تاثیر اندیشه‌های هندوئیزم مفهوم خدا و جهان وجود را دریک راستا می‌داند و باز تحت تاثیر همان اندیشه و به خصوص عقاید بودایی نهایت سیر انسان را وصول به این حقیقت باطنی هستی معرفی می‌کند. در اندیشه ادیان هندی اعتقاد افراطی به وحدت کیهانی عالم باعث شده تا در خداشناسی این ادیان چیزی به نام خدای مشخص صاحب اراده وجود نداشته باشد. خداشناسی اُشو نیز در همین حال و هوا رقم خورده است.

سخنان اُشو درباره خدا بسیار متناقض، مبهم، بی‌معنا و سبک است. گاهی منکر وجود خداست و می‌گوید خدا مفهومی ذهنی است و گاهی کل هستی را خدا می‌داند. خدای اُشو یک رقصه، یک شعر، یک تجربه و گاهی خدای وی عشق است. گاهی خداوند هم نور است و هم تاریکی و در برخی موارد می‌گوید خدا فقط نور است و تاریکی ندارد. عبارات او درباره‌ی خدا، در بعضی موارد زیبایی و حتی در برخی موارد شبیه اعتقادات اسلامی است ولی در پس این زیبایی با ظرافت تمام یک گمراهی بزرگ پنهان شده است.

دقت در سخنان وی (که در زیر آمده است) برای اهل فن کافی است تا به اوج گمراهی او پی ببرند.

۱) «سالکان معنوی علیه من هستند، زیرا تصور می‌کنند که من خدا را انکار می‌کنم. من خدا را انکار نمی‌کنم، بلکه به او بعدی واقعی می‌بخشم، او را زنده می‌کنم، او را به تو نزدیک‌تر می‌کنم، حتی از قلبت نزدیک‌تر. خدا هسته وجود توست. او از تو جدا نیست، دور نیست، در آسمان نیست، بلکه همین جاست. من می‌خواهم آن تصور را که خداوند جایی دیگر در زمانی دیگر است نابود کنم. خداوند اکنون و همین‌جاست. غیر از این جا مکانی و غیر از اکنون زمانی وجود ندارد.» (سخنان و گفتار رهایی بخش اُشو)

۲) «دینداری چیزی نیست جز هنر نیست کردن خود در کل. کل همان خداست. به همین دلیل کسی که به خدا رسیده است مقدس نامیده می‌شود. او خود، کل شده است. دیگر مستقل از کل نیست. پندار نادرست و احمقانه جدا و مستقل بودن از کل را دور انداخته است. او دیگر کوه بیخ نیست، بلکه ذوب شده و به اقیانوس پیوسته است. آن لحظه، لحظه شادمانی است. پس از آن دیگر شادمانی تو را ترک نخواهد گفت.»

۳) «هستی دم دست توست و خدا فقط در ذهن تو وجود دارد. یک مفهوم است و وجود عینی ندارد.» (زندگی موهیتی الهی است از اُشو)

- ۴) «کلمه خدا یک بهانه است، ابزاری است برای ابراز احساسات ما به کل، در واقع کل هستی خداست» (أشو - راز بزرگ)
- ۵) «خدا نام دیگر ناشناخته و ناشناختنی است. بزرگ‌ترین خطر است. اما آن‌گاه که خطر کنی بی‌درنگ رشد می‌بایی.» (أشو - عشق پرندۀ آزادی است)
- ۶) «پیام من خیلی ساده است در زندگی کردن حد و مرزی برای خود قائل نباشید. با تمامیت وجود، شور و شوق و عشق و نهایت احساس زندگی کنید، چرا که غیر از زندگی؛ خدایی وجود ندارد.» (سخنان و گفتار رهایی بخش اشو)
- ۷) «نیچه می‌گوید خدا مرده است. این حرف اشتباه است، برای این‌که خدایی که آن‌ها می‌گویند هرگز وجود نداشته که حالا بخواهد بمیرد. زندگی هست، همیشه بوده و خواهد بود؛ این یعنی خدا.» (سخنان و گفتار رهایی بخش اشو)
- ۸) «خداؤند یک شخص نیست، بلکه تنها تجربه‌ای است که تمام هستی را به پدیده‌ای زنده مبدل می‌سازد. تنها‌یی او مطرح نیست. او با زندگی می‌تپد... با زندگی که دارای ضربان است. لحظه‌ای که دریابی دل هستی می‌تپد، خداوند را کشف کرده‌ای.» (سخنان و گفتار رهایی بخش اشو)
- ۹) «خدا شخص نیست بلکه اوج احساس سعادت و آرامش و احساس غایی من به این جهان متعلق و جهان به من متعلق است می‌باشد.» (أشو - شهامت)
- ۱۰) «من از هیچ‌کس نمی‌خواهم که به من وفادار باشد، به من وابسته باشد در هیچ راهی. تمام تلاش من این است که به شما آزادی کامل را بدهم، پس روش و متدها هم هر چیزی که شما می‌خواهید، شما می‌توانید خودتان آن را مطابق با خودتان خلق کنید. حتی خدا هم لازم نیست، هیچ چیزی نیاز نیست؛ تو خودت برای خودت کافی هستی.»
- ۱۱) «اگر خداوند بخواهد دعاهای تو را بکشد نمی‌تواند! در اینجا او ناتوان است! عشق غایت است.» (أشو - راز بزرگ)
- ۱۲) شیطان قدرت گمراه کردن شما را ندارد، خداوند هم قدرت هدایت شما را ندارد.» (أشو - راز بزرگ)
- ۱۳) «خدا شیء نیست موضع است، موضع جشن و سرور.» (أشو - الماس‌های اشو)
- ۱۴) «حق با زرتشت است هنگامی که می‌گوید: "من تنها می‌توانم به خدایی ایمان

بیاورم که قادر به رقصیدن است" مایلمن که به آن اضافه کنم اگر قادر به رقصیدنید پس خدا می‌شوید.» (أُشو - معبدی رقصان)

۱۵) «خدا فلسفه نیست بیشتر موسیقی است. خدا نثر نیست بیشتر شعر است. خدا فرضیه نیست بیشتر رقص است.» (أُشو - دل به دریا بزن)

۱۶) «راه من کاملاً متفاوت است من می‌گوییم عشق خداست.» (أُشو - با خود یکی شو)

۱۷) «اگر از من می‌پرسید، من به شما می‌گوییم، خدا را فراموش کنید، حقیقت را فراموش کنید، من به شما می‌گوییم تنها به دنبال عشق باشید» (أُشو - راز بزرگ)

۱۸) «از نظر من، عشق مهم است و خدا چون ابزاری برای رسیدن به عشق است، اهمیت دارد. اصولاً خدا، هدف من نیست و من به خدا، علاقه‌مند نیستم.» (أُشو - دل به دریا بزن)

۱۹) «عارف، در جست‌وجوی شادمانی، به زندگی روی می‌آورد. او پروای خدا در سر ندارد؛ البته عارف در راه خود، خدا را هم می‌یابد؛ اما او در جست‌وجوی شادمانی است. بنابراین، عرفان هیچ، مجموعه باورهایی در مورد بی‌خدایی یا باخدایی ندارد. عرفان، بر هیچ باوری متکی نیست.» (أُشو - پرواز در تنها)

۲۰) «اگر عاشق باشی، می‌توانی خدا را کاملاً فراموش کنی؛ چرا که از عشق، هر چیزی امکان‌پذیر است.» (أُشو - شهامت)

۲۱) «خدا نام دیگری است برای عشق ابدی.» (أُشو - عشق رقص زندگی)

البته عشقی که أُشو از آن دم می‌زند و آن را خدا می‌داند در نظر او چیزی جز یک ارتباط سخیف جنسی نیست. به این عبارات وی توجه کنید:

۲۲) «در هنگام سکس شما به جهان هستی از همیشه نزدیک‌تر هستید. توسط سکس است که الوهیت می‌تواند تولید زندگی کند و زندگی جدیدی را خلق کند. بنابراین در سکس ما به خالق از همیشه نزدیک‌تر هستیم... اگر ما با قداست!!! به سکس. روی بیاوریم، با بازیگوشی می‌توانیم به آسانی لمحه‌ای از الوهیت را دریافت کنیم.»

(أُشو - از سکس تا آگاهی ص ۲۲)

در عبارتی دیگر می‌گوید:

۲۳) «اگر خداوند سکس را گناه بداند بنابراین در این دنیا هیچ گناه‌کاری بزرگ‌تر از او نیست! در تمامی کائنات گناه‌کار بزرگ‌تری از او وجود ندارد.»

دینِ اشو

همان طور که در مقدمه آمد؛ سخنان اشو حرف تازه‌ای نیست. سخنان وی درباره همان مطالبی است که از گذشته‌های دور تا زمان معاصر برای عدم تقید مردم به دین بیان شده و در کتب کلامی و غیر آن پاسخ‌های مبسوطی به آن‌ها داده است. اشو در تعالیم خود سعی برآن دارد تا روحیه تقید به دیانت و ایمان را از شیفتگان خود سلب نماید. تعالیم وی نوعی پوچانگاری و بهدلیل آن نوعی لابالی‌گری فکری و عقیدتی و عدم تقید به مبانی دینی را در پی دارد. او می‌گوید:

«هیچ ماهی به آموزش شنا نیازمند نیست؛ هیچ انسانی به آموزش مذهب نیاز ندارد؛ آن‌چه مورد نیاز است ساده شدن است. هرگونه پیچیدگی را رها کن؛ بازی‌های غیر لازم ذهن را دور بینداز؛ ساكت و ساکن شو و مذهب را در خود رشته درونیات خواهی یافت.»
(اشو - کتاب راز)

«در وجود همه انسان‌ها حسی به نام نیاز به شادمانی وجود دارد. شاد بودن، عین دین داری است.» (اشو، دل به دریا بزن، ص ۴۶)

«این احساس "میل به شادمانی" هنوز در ژرفای وجود تو در تکاپوست؛ همچنان تو را می‌خواند؛ تا دوباره پیدایش کنی. تمام ادیان از این میل و احساس به وجود آمده‌اند و گرن، هیچ دلیلی بر وجود دین نبود؛ زیرا دین، هیچ هدف عملی را برآورده نمی‌کند. به همین دلیل، از نظر انسانی که عملگر است، دین، چیزی بیهوده جلوه می‌کند و هیچ فایده‌ای ندارد؛ تلف کردن وقت است.» (اشو، مراقبه هنر شور و سرمستی، ص ۱۸)

«از نظر من، دین جنبه وحیانی ندارد و بر اعتقادات، متکی نیست. دین بر باورها متکی نیست؛ دین، ریشه در تجربه دارد.» (اشو، پرواز در تنها، ص ۱۰۹)

«از آن زمان که دین دل مشغولی بوده است همگان دارند دروغ می‌گویند: مسیحیان، یهودیان، جنین‌ها همگان در حال دروغ گفتن هستند. همگی آنان از خدا می‌گویند. از بھشت و از دوزخ و فرشتگان؛ بدون آن که هیچ چیزی را در کل شناخته باشند.»

«همه‌ی آیین‌ها بر پایه دستاویزی ساختگی بنا شده است؛ همه شیوه‌های دروغین هستند... می‌توان دستاویزهای تازه‌ای بمبار آورد و دین‌های تازه‌ای پدید آورد. دستاویزهای کهنه، فرسوده می‌شوند. دروغ‌های کهنه، از رنگ و بو می‌افتد و دروغ‌های نوتی، نیاز خواهد بود.» (مراقبه هنر و جد و سرور، ص ۲۰)

اُشو دلایل جالبی را برای مخالفت با دین بیان می کند:

اولین دلیل وی این است که ادیان موجب جدایی بین مردم شده و یکپارچگی و انسجام بین مردم از دست می رود. وی می گوید «ادیان انسان ها را شقه کرده اند و نه تنها به قطعات مختلف که به قطعاتی مخالف یکدیگر» (آینده طلایی ص ۳۷)

پاسخ این کلام این است که وظیفه انسان ها انتخاب دین درست و صحیح است. انسان ها باید آخرین دستور خداوند را که برای بشریت فرستاده، انتخاب کنند و با پیروی از آن به وحدت و انسجام برسند. نه این که چون ادیان اختلاف دارند اصل دین را زیر سوال برده و آن ها را کنار بگذارند. اگر صرفاً این اختلاف باعث کنارگذاشتن تمام ادیان شود، «فرقه اُشو» نیز باید کنار گذاشته شود چون باعث ایجاد اختلاف بین انسان ها شده است. «فرقه اُشو» نیز مخالفان زیادی در سراسر جهان بهویژه در هند دارد. خود اُشو مخالف آیین هندو و ادیان دیگر است پس باعث شقه شدن انسان ها شده است و طبق استدلال خودش باید کنار گذاشته شود.

دومین دلیل وی برای انکار دین این است که دین با هر چیزی که موجب لذت است مخالفت می کند. ادیان و عده های سرخرمن می دهند و با این وعده ها مانع ارضای میل جنسی انسان می شوند. وی می گوید: «اگر میل جنسی تو واقعاً ارضاء شود احتیاجی به آن همه و عده های پوج نداری، چون به خواسته ات رسیدی، اگر میل جنسی تو نکوهش، سرکوب و نابود شود، اگر تو را مجبور کردند از این بابت احساس کنی، آن گاه موهوم پرستی می تواند به حیاتش ادامه دهد. با این ترفند است که موهوم و موهوم پرستی انرژی خویش را از خودکشی تو به دست آورده است.»

در جایی دیگر می گوید: «در تهذیب واقعی به هیچ کلیسا، پاپ و یا کشیشی احتیاجی نیست. زیرا تهذیب، شکوفایی دل توست. اگر تهذیب در سراسر جهان اشاعه پیدا کند بساط ادیان جمع می شود! برای بشریت چه موهبتی بالاتر از این نیست که انسان فقط انسان باشد؛ نه مسیحی، نه هندو، نه بودایی. ادیان جزمی طفیل آدمها بودند. انگل هایی که مردم را به استثمار و بردگی کشاندند، مجبور شان کردند که باور کنند و همه باورها بر ضد هوش است» (حتما باور به اُشو هم ضد هوش است)

اُشو با این سخنان مرزی برای غریزه جنسی قائل نیست و ارضای غریزه شهوت را نهایت خواسته انسان قرار داده است.

در حالی که ادیان نیامده اند و عده ارضای شهوت در قیامت را بدنهند بلکه هدف نهایی از ادیان و هدف نهایی از خلقت انسان رسیدن به کمال است، تقرب پیدا کردن به خداوند است. این ها لذات معنوی است که قابل مقایسه با لذائد مادی و جنسی نیست.

اُشو و اسلام

او تمام تعالیم عمیق اعتقادی - شریعتی اسلام و تلاش و جهد هزارساله عالمان اسلامی را رہا می کند و از دریای عمیق آموزه‌های اخلاقی - عرفانی اسلام، تنها صوفی‌گری باطله را می‌بیند و کار را بهجایی می‌کشاند که اسلام را بدون صوفی‌گری فاقد حیات و ارزش می‌پنداشد این یا از ناآگاهی او نسبت به اسلام نشأت می‌گیرد و یا از این که خود را به تغافل زده تا اسلام اصیل را معرفی نکند.

وی می‌گوید: «نیازی نیست که صوفی مسلمان باشد. صوفی می‌تواند به هر صورتی و به هر شکلی باشد به دلیل این که صوفی‌گری هسته اصلی همه‌ی مذاهب است.»
 «صوفی‌گری به طور خاص با اسلام کاری ندارد. صوفی‌گری می‌تواند بدون اسلام هم وجود داشته باشد. اما اسلام بدون صوفی‌گری نمی‌تواند وجود داشته باشد.»

اُشو و معاد

اُشو بعد از عقاید انحرافی درباره‌ی خدا و دین، طبیعی است که مفهومی مانند معاد را قبول نداشته باشد. در اینجا فقط برخی گفتارهای وی را نقل می‌کنیم. این جملات را مقایسه کنید با تعالیم بلندی که در ادیان الهی درخصوص فلسفه هستی و هدفمندی آن آمده است. اُشو می‌گوید:

«در آغاز طبیعت است، در پایان طبیعت است، پس چرا در این میان، این همه هیا هو می‌کنی؟ چرا در میان این همه نگران و مضطرب، این همه جاطلب هستی؟ چرا این همه یأس و نامیدی بهبار می‌آوری؟ کل سفر از نیستی به نیستی است.»
 «من هیچ وقت آدم جدی نبوده‌ام... من اصلاً جدی نیستم چون هستی اصلاً جدی نیست. بلکه خیلی سرزنه و شوخ است، پس پر از آواز و پر از موسیقی، و پر از خنده است. آن هیچ هدفی ندارد؛ آن اصلاً شبیه تجارت نیست. هستی خوشی خالص، رقص و سرشار از انرژی است.»

«خداؤند، قبلًا در مورد تو قضاوت کرده و این، چیزی نیست که قرار باشد در آینده اتفاق بیفتد؛ بلکه قبلًا اتفاق افتاده، در مورد مسئله روز رستاخیز، نگران نباش؛ نیازی به ترس نیست... همان لحظه که خداوند تو را آفرید، در مورد تو قضاوت هم کرده.»
 «تو، مخلوق خدا هستی. اگر اشتباھی رخ بدھد، او مسئول توست؛ نه تو. اگر تو به گمراھی روی، او مسئول است؛ نه خودت. تو چطور می‌توانی مسئول باشی؟ اگر تو نقشه‌ای بکشی و غلط از آب درآید، کسی نمی‌تواند بگوید خود نقشه مقصو بوده است.»

(اُشو، شهامت، ترجمہ خدیجه تقی پور، ص ۱۲۷)

اُشو و دعا

وقتی اُشو خدا را انکار می‌کند تبعات آن را نیز (دعا) انکار می‌کند. در واقع می‌گوید که خدایی وجود ندارد تا که به دعای تو گوش دهد و تمام این‌ها افسانه است.

جایی برای دعا وجود ندارد، زیرا دعا خدا محور است. اگر خدایی وجود نداشته باشد، نزد چه کسی می‌توانی دعا کنی؟ تمام دعاها کاذب هستند، زیرا کسی وجود ندارد که به آن‌ها پاسخ دهد، کسی نیست که بشنود. تمام دعاها تحقیر، توهین و تنزل از مقام انسانی است. تمام دعاها رشت هستند! تو نزد افسانه‌ای زانو می‌زنی که وجود ندارد.

تصور اُشو از خدا، مانند برخی ادیان دیگر، یک موجودی به شکل انسان با کمی تفاوت است، در نقدی که به دعا می‌کند این مسأله روشن است:

«کسی وجود ندارد که دعاها شما را بشنود؛ کسی وجود ندارد که به دعاها شما پاسخ بدهد. تمامی مذاهب شما را برونگرا می‌سازند تا شما به درون رو نکنید. دعا یک چیز برونگرا است. خدا آن جا هست و شما نزد آن خدا فریاد می‌کشید. ولی این شما را از خودتان دور می‌کند. هر دعا یک غیرمذهبی است.»

«و دعا چیزی جز تکه پاره‌های افسانه‌ای به نام خدا نیست. از دعا پرهیز کنید. دعا شما را از حقیقت وجودین خود دور می‌سازد. عمیق‌تر وارد مراقبه شوید. این تنها دیانت ممکن است.»

«و پنج میلیارد نفر دعا می‌کنند و فقط یک نفر می‌شنود! آیا فکر می‌کنی که او سالم باقی بماند؟ "نان روزانه‌ام را به من بده!" چرا برای تمام عمرت درخواست نکنی و تمامش نکنی؟! یک بار دعا کفایت می‌کند!... ولی تو هر روز او را به زحمت می‌اندازی، مانند یک زن که به شوهرش نق می‌زند، صبح و شام. و محمدیانی هستند که پنج بار در روز دعا می‌کنند. آنان نق زن‌های بزرگی هستند!» (فصل اول کتاب توطئه‌ای به اسم خدا)

در این عبارت کاملاً روشن است، خدایی را که اُشو دعای در مقابل او را نفی می‌کند، خدای دارای جسم است، که باید برای شنیدن دعای مردم گوش داشته باشد، و معلوم است، خدای مجسم اُشو، قادر به شنیدن دعای همزمان پنج میلیارد انسان نیست. و این خدا به گفته اُشو و ما یک افسانه است، بله ما هم در این نکته با اُشو هم عقیده‌ایم، که خدایی که برای شنیدن دعا گوش لازم دارد افسانه‌ای بیش نیست.

أشو و عبادت

در تناقضی دیگر اصل دعا را نفی می‌کند ولی برای عبادت دستورالعمل می‌دهد. آشو با عبادت‌هایی که ادیان و مذاهبان به افراد یاد می‌دهند مخالف است و معتقد است که عبادت، باید خودجوش باشد. در تعالیم آشو آمده است: «کلیساها، مذاهبان... همه‌ی آن‌ها به تو آموزش عبادت می‌دهند؛ ولی در واقع، آن‌ها تو را از نیایش، تهی می‌کنند؛ چرا که نماز، ماهیتی خود جوش دارد؛ یاد دادنی نیست... آنها عبادت از پیش آماده‌ای به شما می‌دهند؛ عبادت، امری خودجوش و درونی است. بگذارید عبادت‌تان هم خودجوش و درونی باشد. اگر با خدا تصنیعی صحبت کنید، پس کجا می‌توانید اصیل و طبیعی باشید؟... شما این‌طوری تمام ارتباط خودجوش را از دست می‌دهید.» (آشو - شهامت، ص ۸۷ و ۹۰)

آشو معتقد است که مراقبه "تخلیه کامل ذهن؛ نه تمرکز"، کلید دریافت حقیقت است و همه‌ی روش دلان تاریخ از همین مسیر، به مقصد رسیده‌اند. او سکوت عمیق را جایگزین عبادت‌هایی می‌کند که با لفظ و کلام، آمیخته‌اند. در عرفان آشو، تنها عبادت، سکوت است و بس. «كلمات برای ایجاد ارتباط بین مردم خلق شده‌اند. خداوند، یک انسان نیست که با کلام با او ارتباط برقرار کنید. در آن‌جا اصلاً و ابدأ، نیازی به کلام نیست؛ تنها سکوت عمیق لازم است.» (آشو - بگو آری، ص ۷۷ و ص ۱۸۶)

آشو اول: با نیایش‌های تعریف شده و از پیش آمده، مخالفت می‌کند و می‌خواهد هر کسی عبادت خودجوش و خلاقانه داشته باشد. و دوم: تمام مناسک و آداب جمعی ادیان را لغو می‌خواند و معتقد است که نیازی نیست جایی جمع شویم و برای عبادت، به جایی برویم. ولی خودش مناسکی با آداب خاص ابداع کرده و به مریدانش این‌گونه توصیه می‌کند: «برای تبدیل ترس به عشق در جایی که احساس راحتی می‌کنید، بنشینید؛ آن‌گاه دست‌هایتان را روی دامنه بگذارید؛ دست راست را زیر دست چپ قرار دهید. این حالت، مهم است... دو شست به هم متصل می‌شوند. آن‌وقت، استراحت کنید. چشم‌هایتان را ببندید... اگر ممکن است، با پنجاه دقیقه شروع کنید... هر روز این عمل را انجام دهید.» (آشو - شهامت ص ۱۹۹)

اگر نماز فقط به جرم این که آدابی مخصوص دارد، از نظر آشو، مطرود است، چرا وی خود مراقبه‌های خاص ابداع و ترویج می‌کند؟ از طرفی اگر برای دین‌داری، به مکان خاصی احتیاجی نیست، چرا او کمون را جایگزین مسجد، معبد و کلیسا می‌کند؟ (همه‌ی می‌دانند که کمون بین‌المللی آشو در هند، هر ساله پذیرای مریدان آشو می‌باشد و از نظر آن‌ها، این کمون، همچون معبدی مقدس است). اگر عبادت دسته‌جمعی مطرود است؛ چرا آشو مریدان خود را دعوت می‌کند که به مکان خاصی رفته و به صورت جمیعی عمل جنسی انجام دهند و آن را عرفان معرفی می‌کند!

اُشو و قرآن

نگاه الحادی اُشو به قرآن بسیار طریف است، بهطوری که در نگاه اول قابل تشخیص نیست. اُشو قداست قرآن را زیر سؤال برد و آن را در حد یک دیوان شعر عرب تحلیل می‌کند! اُشو قرآن را تنزیلی از جانب خدا نمی‌داند و برای آن جنبه وحیانی قائل نیست. جنبه علمی و عملی قرآن را نفی می‌کند و آن را جملاتی زیبا می‌داند. اُشو حتی آشنایی او لیه با قرآن ندارد و به قول خود حتی با عربی هم آشنا نیست ولی آن را آهنگین می‌داند و مانند یک اسلام‌شناس به نقد آن می‌پردازد! وی می‌گوید:

«قرآن کتابی نیست که برای خواندن باشد، بلکه کتابی هست که باید آن را سرود. اگر تو آن را بخوانی اشتباه می‌کنی! اما اگر تو آن را سروودی شاید خدا را پیدا کنی! قرآن توسط یک پژوهش‌گر یا فیلسوف و دانشمند نوشته نشده است. محمد کاملاً بی‌سواد بود، او حتی نمی‌توانست اسم خودش را بنویسد ولی او توسط خدا تسخیر شد بود؛ برای این که او کاملاً پاک و معصوم بود، او انتخاب شده بود که این آواز را شروع کند و این آواز قرآن بود. من زبان عربی را بلد نیستم و نمی‌فهمم. ولی می‌توانم قرآن را در ک کنم برای این که می‌توانم آهنگ و زیبایی آن نوای عربی را درک کنم. چه کسی به معنا اهمیت می‌دهد؟ وقتی تو زیبایی یک گل را می‌بینی آیا می‌پرسی این چه معنی دارد؟! آتش کافی است، قشنگی معنی شعله‌ی آتش را می‌بینی آیا می‌پرسی این چه معنی دارد؟! آتش کافی است، وقتی خیلی بی معنی است که این چنین چیزی را معنی کنیم؛ این چنین ریتمی که دارای وزن و زیبایی است پر معنی نیز هست. بنابراین قرآن این چنین است و من سپاس‌گزارم که انتخاب شدم از طرف خدا - و یادت باشد خدایی به آن معنا که تو در ذهن‌ت ساختی و فکر می‌کنی وجود ندارد! این یک درک و تجربه عمیق است، هیچ‌کسی نیست که بهمن اجازه داده باشد یا مرا انتخاب کرده باشد - متشکرم از خدا که اجازه داد بهمن تا این قسمت را با قرآن تمام کنم. باید زیبا باشد! باید بی معنی باشد! بسیار پر اهمیت است ولی هنوز غیر منطقی و عجیب‌ترین کتاب در کل تاریخ بشر است و مانند این کتاب نداریم.»

(اُشو - کتاب‌هایی که دوست داشتم).

اُشو در این بیان قرآن را در حد یک کتاب که فقط ریاست و جنبه فهم و عمل ندارد پایین می‌آورد و اگرچه الفاظ زیبایی به کار می‌برد ولی در نهان سخن قرآن را از زندگی روزمره بشر کنار می‌گذارد. سخنان اُشو در اینجا درباره‌ی قرآن مانند سخنان کسانی است که از ابتدای نزول قرآن، این کتاب آسمانی را شعر می‌دانستند و پیامبر گرامی اسلام را شاعر خطاب می‌کردند. از طرفی سخن اُشو درباره‌ی پیامبر در این بیان با سخنان توهین‌آمیز وی به پیامبر صلی الله علیه وآل‌هی واصولم همخوانی ندارد و ظاهراً صرفاً برای جذب مؤمنین به اسلام به سوی خود بوده است.

اُشو و پیامبران الهی

با پژوهش از محضر پیامبران الهی به ویژه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم و طلب عفو از درگاه خداوند رحمان و رحیم؛ اگرچه تا حد ممکن از نقل سخنان سخیف اُشو در این بخش پرهیز کرده ایم ولی متناسبانه برای روشن شدن موضوع ناچاریم تا برخی سخنان سخیف وی را نقل کنیم. امیدواریم خوانندگان گرامی نیز با درک اهمیت مطلب ما را عفو نمایند.

اُشو در ابتدا خود را در ردیف پیامبران بزرگ معرفی کرده و حتی کار خویش را شبیه آن‌ها معرفی می‌کند و با نام‌گذاری ساده، همه‌ی پیامبران و خودش را در یک مقام قرار می‌دهد و می‌گوید:

«راه من ساده است، به سادگی راه کریشنا، مسیح، موسی و زرتشت... چون فقط نامها متفاوتند. و الا راه یکی است.» (اُشو - و آن‌گاه نبودم ص ۱۱۴)

او ابتدا نام صوفی را بر پیامبران قرار داده و خود را نیز صوفی می‌خواند: «من یک صوفی‌ام، مسیح یک صوفی است، همچنان‌که محمد و کریشنا و بودا.» (آواز سکوت ص ۲۱ و ۲)

سپس وی وقیحانه این واژه را متراffد بر حیوانات دانسته و می‌گوید:

«وقتی شما دست به انتخاب می‌زنید، در واقع چیزی را سرکوب می‌کنید. ولی حیوان انتخاب نمی‌کند، برای او در مقابل هر پیشامدی تنها هر چه پیش آید خوش آید مطرح است. حیوان، خیلی راحت همه‌چیز را می‌پذیرد، او از انتخاب چیزی نمی‌داند. یک صوفی هم همین کار را می‌کند، او از انتخاب چیزی سر در نمی‌آورد.» (آواز سکوت ص ۱۰)

«یک صوفی هرگز در نظر جامعه فرد محترمی نیست.» (آواز سکوت ص ۱۵)

هدف اُشو از بیان این مطالب پایین آوردن شأن انسان‌هایی است که در طول تاریخ مردمان بسیاری دنباله‌رو آن‌ها بوده‌اند، چون عوض کردن اعتقاد مردم و گرفتن رهبر دینی آن‌ها و معرفی رهبر جدید، نیاز دارد که رهبر قبلی را در نظر او خراب کنی و آن جایگاه رفیعی را که در ذهن مخاطبین دارد بشکنی.

اُشو همانند کفار زمان جاهلیت به پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تهمت شاعری و جنون می‌زند. (در اینجا از نقل سخنان وی معذوریم - اُشو آواز سکوت ص ۳۷ و ۳۸)

این همان دو صفتی است که در عصر جاهلیت، بت‌پرستان عربستان به حضرت نسبت می‌دادند و قرآن کریم بارها ساخت مقدس آن حضرت را از لوث این دو صفت، مبرا دانسته است. «وَقَالُوا يَأْيُّهَا الَّذِي ظَرَّ عَلَيْهِ الدُّكْرُ إِلَّا لَمَجْنُونٌ - وَ گفتند: ای کسی که "ذکر" [قرآن] بر او نازل شده، مسلمًا تو دیوانه‌ای!» (حجر ۶)

«وَيَقُولُونَ أَئْنَا لَتَارِكُوا إِلَهَتَنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ - وَبِيُوسْتَهِ مَىْ گَفْتَنْدِ: آيَا مَا مَعْبُودَانِ خَوْدِ رَا
بِهِ خَاطِرِ شَاعِرِي دِيوانِهِ رَهَا كَنيْمِ!؟» (صافات/۳۶)

«فَذَكْرٌ فَمَا أَنْتَ بِيَعْمَتِ رِبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ - پس تذَكْرِ دَه، كَه بِه لَطْفِ پِرورِدَگَارتِ تو
كَاهِنِ وَ مَجْنُونِ نِيسْتَيِ!» (طُورِ/۲۹)

«وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ - وَ مَصَاحِبُ شَما [پیامبر] دِيوانِهِ نِيسْتَ!» (تکویر/۲۲)

«وَ مَا هُوَ بِقُولِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ - وَ گَفْتَهِ شَاعِرِي نِيسْتَ، امَا كَمْتَرِ ايمَانِ مَىْ آوريَدِ!» (حاقه/۴۱)

وَيْ وَقاْحَتِ رَا تَا جَايِي رَسانِدِهِ كَه گَفْتَهِ: حَضْرَتِ قَصْدِ خَوْدَكَشِي دَاشْتَهِ اَسْتَ.

(نِسْتَجِيرِ بالله)

اُشُو؛ در مورد حضرت عیسیٰ علیه السلام نیز حرف‌هایی مشابه زده و معجزات او را جعلی می‌خواند. پیامبر اول لعلزمی که کتاب‌های آسمانی او را به پاکی و قداست یاد کرده‌اند، در بیان اُشُو، کسی که مشکل روانی دارد معرفی می‌شود.

(سخنان اُشُو آن قدر وقیحانه است که از نقل آن معذوریم - اُشُو؛ توطئه‌ای به اسم خدا - فصل اول)

اين توهين‌های اُشُو به پیامبران، توهين به جمعیت کثيري از مردم دنياست، در صورتی
كه خودش توهين به ديگران را نفي می‌کند.

«بَایْدَ نِسْبَتَ بِهِ دِيَگْرَانِ احْتِرَامَ عَظِيمِيْ قَائِلَ شَدَ». (اُشُو - الماس‌های اُشُو ص ۳۵)

تنها پیامبری که اُشُو همیشه از او به نیکی نام می‌برد و راه او را تعريف می‌کند زرتشت است.

اُشُو و عقل

عقل چراغ راه بشر و عامل تمایز انسان از حیوان است و بر مبنای عقل است که انسان حق و باطل را از هم تشخیص می‌دهد. از این‌رو اسلام هم‌مواره بشر را به تعلق و تفکر فراخوانده است و در پذیرش اسلام اصل بر تحقیق و درک اصول دین بر اساس تفکر و تعلق است زیرا اگر کسی کمی در اوضاع آفاق و انفس تعلق کند قطعاً به حقیقت توحید و راه انبیاء الهی رهنمون خواهد شد. اما اُشُو که برای گسترش اوهام باطل خود عقل را مانع کار خود می‌بیند به شدت به آن تاخته است.

اُشُو معتقد است که مباحث استدلالي و منطقی برای شناخت خداوند، راه به جایی نمی‌برند. (اُشُو، با خود يکي شو، ص ۲۸ - من درس شهامت می‌دهم، ص ۹۸)

از نظر او، روی آوردن به خدا از راه عقل و برهان، همانا از دست دادن خداوند است؛ زیرا عقل و منطق، باز دارندۀ‌اند. (اُشُو، بگو آری، ص ۷۷)

او در جایی دیگر، عقل و دانش را از هم جدا کرده!!! و می‌گوید: «شناخت خداوند از راه عقل و هوش، میسر است. از راه دانش، نمی‌شود به خدا رسید و از راه باور، نمی‌شود خدا را شناخت؛ بلکه از راه عقل و هوش می‌توان شناخت. برای شناخت خدا، هوشی فراوان نیاز است.» (اُشو، مراقبه هنر شور و سرمستی، ص ۳۲)

اُشو مریدان خود را به تعطیلی عقل و رسیدن به حیوانیت رهنمون می‌شود و می‌گوید: «زیرکی تو بیماری توست. زیاد عاقل نباش. همیشه به یاد داشته باش که توقف کنی. به افراط کشیده نشو. کمی حماقت و کمی خرد خوب است و ترکیب این دو تو را به یک بودا بدل می‌کند» (اُشو - ذن تاروت - ص ۵)

«فکر چیزی نیست جز غباری در چشم کور ذهن، تفکر همیشه در درون شناخته و در پیرامون ناشناخته‌هاست، تو نمی‌توانی از خلال شناخته‌ها با ناشناخته‌ها تماس بگیری. پس شناخته‌ها را دور بریز و با ناشناخته‌ها تماس بگیر.» (اُشو - یک فنجان چای ص ۲۲۸)

اُشو راهیابی و تقرب به مبدأ هستی توسط عقل را امری ناممکن و عبث می‌شمارد و کارایی عقل در شناخت خداوند را زیر سوال می‌برد:

«به خدا نه از راه عقل و منطق، بلکه از راه عشق باید روی آوردن به خدا از راه عقل و منطق، همانا از دست دان اوست. عقل و منطق بازدارنده است. دست و پا گیر است. خدا را نمی‌توان با تور عقل و منطق صید کرد. چنین توری برای خدایی چنان لطیف، زمخت است. خدا همچون ماهی نیست، بلکه همچون آبی سیال است. تو می‌توانی ماهی را در تور اندازی اما آب را نمی‌توانی. آب از تور تو رد خواهد شد. یگانه راه شناخت خدا، راه عشق است. به یاد داشته باش که می‌گوییم یگانه راه؛ زیرا تنها عشق است که قلب تو را به روی هستی می‌گشاید. به روی ابهت و عظمت آن. این ابهت و عظمت همان خدادست. شکوه هستی، خدادست. بزمی همیشگی برپاست... سر، جایگاه مناسبی برای خدا نیست. در جایی که پای خدا در میان است بی سر باش»

درجای دیگری ضمن تاکید بر اهمیت درحال بودن می‌گوید:

«کسی که می‌خواهد در زمان حال باشد نباید فکر کند فقط باید ببیند و وارد دروازه شود تجربه خواهد آمد اما تجربه را نباید پیشاپیش فکر کرد.» (اُشو - ذن تاروت ص ۶)

اُشو جویندگان طریقتش را به فکر نکردن ترغیب می‌کند و به جای آن توصیه به بیشتر احساس کردن می‌کند:

«کمتر فکر کن بیشتر احساس کن. کمتر هوشمندی به خرج بده بیشتر از شم خود

مددگیر، فکر کردن فرایندی بسیار فریبند است و باعث می‌شود خیال کنی داری کارهای مهمی انجام می‌دهی. اما فقط در هوا، بالای ابرها قصر می‌سازی. افکار چیزی جز قصرهای معلق در هوا نیست.» (أُشو - الماس‌های أُشو ص ۲۱۹)

وی در راه تعطیلی عقل، در صدد نابودی فلسفه است زیرا موضوع اصلی فلسفه تعقل و تفکر و استدلال می‌باشد. وی در سخنی پراکنده و موهوم می‌گوید:

«فلسفه‌ها ربطی به واقعیت ندارند. فیلسوفان فکر می‌کنند که نشانی خدا را می‌دانند. در حالی که نمی‌دانند و هر چه می‌دانند چرند است. این چیزها زاده تخیل خودشان است، برای شناخت خدا انسان باید مذهبی بشود. برای شناخت واقعیت دو راه وجود دارد: اگر به واقعیت عینی علاقه‌مند هستید دانشمند بشوید و اگر به واقعیت ذهنی متمایلید مذهبی بشوید. در این صورت فلسفه به تدریج محو می‌شود. شاید در آینده ابدأ نشانی از فلسفه نباشد یا اگر هم باشد تنها در دیوانه‌خانه‌ها بتوان سراغی از آن گرفت.» (آواز سکوت ص ۲۰۸)

اما اُشو با وجود خار و خفیف کردن فلسفه و فیلسوفان به برخی از فلاسفه که می‌رسد نه تنها حرف‌هایشان را چرند نمی‌داند؛ بلکه آن‌ها را پیامبران زمان نیز خوانده است. این فلاسفه در واقع کسانی هستند که در مقابل ادیان به خصوص مسیحیت ایستاده‌اند و حرف‌هایی در مورد خدا نیز گفته‌اند.

«پیامبران واقعی ما این‌ها هستند: فوئر باخ، مارکس، نیچه، فروید، داروین؛ و این افراد کل ساختار را، کل بنا را، کل الگوی باورها را خراب کرده‌اند. می‌خواهم به شما بگویم که آن‌ها خدمت بزرگی به بشریت کرده‌اند.» (أُشو - آواز سکوت ص ۱۷۷)

این سخن اُشو مؤید ارتباط عمیق انحرافات شرقی با انحرافات غربی است.

أُشو و سیاست

گرایشات انزواطلبانه مذهبی و عرفانی بهترین کمک برای ستمگران و ارباب قدرت است تا در آرامش خیال و بدون هراس از اعتراض انسان‌های آگاه به چپاول اموال مردم بپردازند. تعالیم اُشو یکی از نمونه‌های بارز عرفان سکولار یا معنویت غیر دینی است. معنویتی که حس حرکت اجتماعی آدمی را سلب می‌کند و او را به درون خودش می‌شکاند و از مسئولیت‌های اجتماعی رهایش می‌سازد. در این روش به فرد مخاطب همواره القا می‌شود که سیاست و سیاست‌ورزی خلاف تعالی آدمی است.

تاریخ شاهد نمونه‌های متعددی از حمایت حکومت‌های ستمگر از عقاید تخدیری و انزواطلب می‌باشد. به عنوان نمونه می‌توان از حمایت دستگاه خلافت اموی از گسترش فرقه

مرجئه یاد کرد فرقه‌ای که هرگونه قضاویت در مورد عمل دیگران را به قیامت حواله می‌داد و از تابعان خود می‌خواست نسبت به رفتار بد دیگران قضاویتی نداشته باشند.

بنابر تعالیم اُشو انسان معنوی باید دست از امور اجتماعی و مسئولیت‌ها بکشد تا با خود تنها شود و از بودن خود لذت ببرد.

به نظر اُشو سیاستمداران آدم‌های کودنی هستند که از کودنی روی به سیاست آورند. و گرنه اگر کسی کودن نباشد از میان شعر و شور و شعور و قدرت؛ قدرت را انتخاب نمی‌کند.

«سیاست بازان نابالغ‌ترین ذهن‌های دنیا را دارند. آن‌ها مردمانی دیوانه هستند.»

(اُشو - ریشه‌ها و بال‌ها ص ۱۰۵)

«هرگز سعی نکن کسی را به زور و ادار کنی به زور بکشی و به زور هل بدھی و تحت کنترل خود درآوری. این‌ها همه ترفندهای نفس است و سیاست سرتاپا همین‌هاست.»
(الماس‌های اُشو ص ۲۵۱)

این رویکرد با نگاهی که در ادیان ابراهیمی به‌ویژه آئین اسلام تعریف شده است ناهمخوان است. اصلتی که اسلام به امور اجتماعی و سیاسی می‌دهد بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست. پیامبر اسلام و علی بن‌ابیطالب و تعداد دیگری از نامدارترین شخصیت‌های اسلامی افرادی بودند که بر مسند امور سیاسی تکیه زدند و خویشتن را نسبت به سرنوشت جامعه خود رها ندانستند.

باقی مانده‌ها

اما بزرگ‌ترین انحراف اُشو - که نفی خدا، دین، معاد، پیامبران و هرگونه تقید به اخلاق برای رسیدن به آن است - در مسائل جنسی است، که همین انحراف هم باعث کشنش افراد زیادی به سمت مکتب اُشو شده است. اُشو در این راه به مغلطه‌های بسیاری دست‌زده و استدلال‌ها و راه‌کارهای عجیب، خطروناک و البته غیرقابل عملی را ارائه می‌دهد. این موضوع به مقاله دیگری نیاز دارد که ان شاء الله در شماره آینده تحت عنوانین زیر به تفضیل به آن خواهیم پرداخت. ضمناً برخی از منابع استفاده شده را نیز در شماره بعد معرفی می‌نماییم.

اُشو و گناه

اُشو و مدیتیشن

اُشو و روابط آزاد جنسی

اُشو و خانواده

اُشو و تربیت فرزند

نکات تبلیغی از حجت الاسلام والملّمین قرائتی پیوند آیات و روایات

یکی از روش‌های بسیار مفید در تدریس و تبلیغ، تبیین پیوند آیات به هم‌دیگر است.

مثال: خداوند می‌فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۱ حالاً این ذکر چه فایده‌ای دارد؟

«أَلَا بَدْكُرُ اللَّهَ تَطْمَئِنُ الْفُلُوبُ»^۲ حالاً این اطمینان چه فایده‌ای دارد؟

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^۳

مثال دیگر: موضوع صراط مستقیم است:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۴ صراط مستقیم چیست؟

۱. راه عبادت: «وَأَنَّ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۵

۲. راه انبیاء: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»^۶

۳. راه هدایت: «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۷ است.

پیوند بین آیات قرآن و احادیث: به طور مثال: پیوند زیارت جامعه و قرآن.

در زیارت جامعه داریم «وَمَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ»^۸ توسل به امام علیه‌السلام توسل به خداست؛ سپس سراغ قرآن می‌رویم که می‌فرماید:

«وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۹

بنابراین شما که می‌گویی «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی اهدنا الصراط توسل به امام علیه‌السلام.

آیات دوکلمه‌ای

انس شما با قرآن باید طوری باشد که ضرب المثل‌ها و اصطلاحات معروف و واژه‌هایی که در دهان مردم است را در آیات دوکلمه‌ای یافته و در تدریس و تبلیغ به کار ببرید؛ مثلاً:

سعدی می‌گوید: «بُنِيَّ أَدَمْ أَعْضَائِي يَكْدِيْرَنْد» و قرآن می‌فرماید: «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»^{۱۰}

یا زمانی که می‌خواهی بگویی «خودت را جای کسی بگذار» بگو: «وَلَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ»^{۱۱-۱۲}

۱. طه/۱۴ ۲. رعد/۲۸ ۳. فجر/۲۸ ۴. حمد/۶ ۵. یس/۶۱ ۶. انعام/۱۵۳

۷. العمران/۱۰۱ ۸. زیارت جامعه کبیره /مفاتیح الجنان ۹. العمران/۱۰۱ ۱۰. العمران/۱۹۵ نساء/۲۵

۹۳. بقره/۲۶۷ ۱۱. ماهنامه آموزشی اطلاع‌رسانی معارف - نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها شماره

حق با اکثریت است؟

عباس داؤدی

به حق توجه کن
از کم بودن نترسید
مفهوم «مقتضیات زمان»
آیاتی از قرآن
علم ندارند
جاهلند
عقل ندارند
متذکرین اندکند
اکثراً شکرگزار نیستند
شکرگزاران اندکند
اکثر مردم ایمان نمیآورند
ایمان آورندگان کم هستند
ایمان نداشتند
مشرکند
کافرند
فاسقند
از حق کراحت دارند
از چهارپایان پست ترند
از گمان بی اساس پیروی میکنند
از قرآن روی گردان شدند
بیشتر شیاطین دروغگو هستند

فواهی نشوی همنزگ
(سوای چماعت شو
عاقبت همنزگی در قرآن
شعار اسلام «پیروی از حق»
شعار تمدن غربی ...
قوانين اسلام بر اساس عقل
قوانين مطابق هوس اکثریت
عوض شدن خوب و بد
خارج شدن فکر از مجرای عقل
لذت بردن، هدف نهایی
معجونی از سنت‌های بتپرسی
پیروی از حق؛ اساس نظام دین اسلام
کدام اکثریت؟!
انتخابات راه خل است نه راه حق
معنی راه حل
حدیثی جالب
تعیین رهبر با خدادست
تنفیذ؛ راه مشروعيت انتخاب
قضاؤت مردم همه‌جا حق نیست

حق با اکثریت است؟

اشاره

نزدیک بیست سال قبل دفترچه خاطرات یکی از سرداران جنگ را مطالعه می‌نمودم. این شهید وقتی برای مرخصی به شهر آمده بود با چند نفر برای امور مختلفی مراوده داشت و به دلیل دنیازدگی بعضی افراد آه از نهادش بلند شده و در دفتر خاطراتش نوشته بود: « از بهشت معنویت به شهری آمدام که بعضی در آن غرق دنیا شده‌اند و از من می‌خواهند مانند آن‌ها شوم. می‌گویند: خواهی نشوی رسوا همنگ جماعت شو ولی رسوا شدن، بهتر از همنگ شدن است. این شعر برای من این‌گونه است:^۱

خواهی نشوی رسوا همنگ جماعت شو

عاقبت همنگی در قرآن

یک آیه در قرآن داریم که می‌گوید (نتیجه) خواهی «نشوی رسوا همنگ جماعت شو» چیست؟ آیه‌اش این است: روز قیامت اهل بهشت از اهل جهنم می‌پرسند «مَا سَلَكْكُمْ فِي سَفَرٍ - چرا جهنمی هستید؟»(مدثر/۴۲) می‌گویند: به چهار دلیل (که یکی از آن‌ها این است که) گفتیم: خواهی نشوی رسوا، همنگ جماعت شو. «وَكُنَّا نَخْوَضُ مَعَ الْخَائِضِينَ - و پیوسته با اهل باطل همنشین و همسدا بودیم»(مدثر/۴۵) یعنی هر جوری می‌زندند ما هم همان جوری می‌رقصیدیم.^۲

-
۱. متأسفانه در آنسال‌ها متوجه عمق این مطلب نشدم و از کنار آن گذشم و نام شهید در ذهنم نمانده است و بعدها هرچه گشتم آن خاطره را پیدا نکردم و آن‌چه نقل شد مضمون مطلب شهید بزرگوار بود. به جز شعر که ایشان خود عوض کرده بود. نویسنده نرم افزار مجموعه آثار حجت‌الاسلام والملیمین محسن قرائتی - درس‌هایی از قرآن، سال ۸۳ ص ۴

شعار اسلام «پیروی از حق» – شعار تمدن غربی «پیروی از اکثریت»^۱

تنها شعار اجتماع اسلامی، پیروی از حق است (هم در اعتقاد و هم در عمل) ولی جوامع به اصلاح متمدن حاضر، شعارشان پیروی از خواست اکثریت است. (چه آن خواست حق باشد و چه باطل)، و اختلاف این دو شعار باعث اختلاف هدف جامعه‌ای است که با این دو شعار تشکیل می‌شود و هدف اجتماع اسلامی سعادت حقیقی انسان است، یعنی آن‌چه که عقل سلیم آن را سعادت می‌داند و یا به عبارت دیگر هدفش این است که همه‌ی ابعاد انسان را تعديل کند و عدالت را در تمامی قوای او رعایت نماید، یعنی هم مشتبهات و خواسته‌های جسم او را به مقداری که از معرفت خدایش باز ندارد به او بدهد و هم جنبه معنویتش را اشباع کند و بلکه خواسته‌های مادیش را وسیله و مقدمه‌ای برای رسیدنش به معرفة الله قرار دهد و این بالاترین سعادت، و بزرگ‌ترین آرامش است که تمامی قوای او به سعادت مخصوصی که دارند) می‌رسند. (هر چند که امروز خود ما مسلمانان هم نمی‌توانیم سعادت مورد نظر اسلام را آن‌طور که باید در کنیم، برای این‌که تربیت ما، صدرصد اسلامی نبوده است).

قوانین اسلام بر اساس عقل

و به همین جهت اسلام قوانین خود را بر اساس مراعات جانب عقل وضع نمود، چون جبلت و فطرت عقل بر پیروی حق است و نیز از هر چیزی که مایه فساد عقل است به شدیدترین وجه جلوگیری نموده و ضمانت اجرای تمامی احکامش را به عهده اجتماع گذاشت، (چه احکام مربوط به عقاید را و چه احکام مربوط به اخلاق و اعمال را) علاوه بر این که حکومت و مقام ولایت اسلامی را نیز مامور کرد تا سیاست و حدود و امثال آن را با کمال مراقبت و تحفظ اجرا کند.

معلوم است که چنین نظامی موافق طبع عموم مردم امروز نیست. فرورفتگی بشر در شهوات و هوا و هوس‌ها و آرزوها هرگز نمی‌گذارد بشر چنین نظامی را بپذیرد، بشری که به دست خود، آزادی خود را در کامگیری و خوشگذرانی و سبیعت و درندگی سلب می‌کند. چنین نظامی آن‌گاه موافق طبع عموم مردم می‌شود که در نشر دعوت و گسترش تربیت اسلامی شدیداً مجاهدت شود.

هدف تمدن حاضر عبارت است از کامگیری‌های مادی و پر واضح است که لازمه‌ی دنبال

۱. آن‌چه در پی می‌آید خلاصه‌ای از مطلب علامه طباطبائی است که از ترجمه المیزان، ج ۴، صفحه ۱۵۹ به بعد نقل شده است.

کردن این هدف این است که زندگی بشر مادی و احساسی شود یعنی تنها پیرو چیزی باشد که طبع او متمایل بدان باشد، چه این که عقل آن را موافق با حق بداند و چه نداند و تنها در مواردی از عقل پیروی کند که مخالف با غرض و هدفش نباشد.

قوانين تمدن عصر حاضر مطابق هوس اکثربت

به همین جهت است که می‌بینیم تمدن عصر حاضر قوانین خود را مطابق هوا و هوس اکثربت افراد وضع و اجرا می‌کند و در نتیجه از میان قوانینی که مربوط به معارف اعتقادی و اخلاق و اعمال وضع می‌کند تنها قوانین مربوط به اعمال، ضامن احرا دارد و اما آن دو دسته دیگر هیچ ضامن اجرایی ندارد و مردم در مورد اخلاق و عقایدشان آزاد خواهند بود و اگر آن دو دسته قوانین را پیروی نکنند کسی نیست که مورد مؤاخذه‌اش قرار دهد، مگر آن که آزادی در یکی از موارد اخلاق و عقاید، مزاحم قانون باشد که در این صورت فقط از آن آزادی جلوگیری می‌شود.

ឧوض شدن خوب و بد

لازمه این آزادی این است که مردم در چنین جامعه‌ای به آن چه موافق طبعشان باشد عادت کنند. نظیر شهوات رذیله و خشم‌های غیر مجاز. و نتیجه این اعتیاد هم این است که کم کم هر یک از خوب و بد جای خود را به دیگری بدهد، یعنی بسیاری از بدی‌ها که دین خدا آن را رشت می‌داند در نظر مردم خوب و بسیاری از خوبی‌های واقعی در نظر آنان رشت شود و مردم در به بازی گرفتن فضائل اخلاقی و معارف عالی عقیدتی آزاد باشند و اگر کسی به ایشان اعتراض کند در پاسخ، آزادی قانونی را به رخ بکشند.

خارج شدن فکر از مجرای عقل

لازمه سخن مذکور این است که تحولی در طرز فکر نیز پیدا شود یعنی فکر هم از مجرای عقلی خارج شده و در مجرای احساس و عاطفه بیفتند و در نتیجه بسیاری از کارهایی که از نظر عقل فسق و فجور است، از نظر میل‌ها و احساسات، تقوا و جوانمردی و خوش اخلاقی و خوشروی شمرده شود.

نظیر بسیاری از روابطی که بین جوانان اروپا و بین مردان و زنان آن‌جا برقرار است که زنان شوهردار با مردان اجنبي، و دختران باکره با جوانان، و زنان بی‌شوهر با سگ‌ها، و مردان با اولاد خویش و اقوامشان و نیز روابطی که مردان اروپا با محارم خود یعنی خواهر و مادر دارند و نیز نظیر صحنه‌هایی که اروپائیان در شبنشینی‌ها و مجالس رقص برپا می‌کنند، و فجایع دیگری که زبان هر انسان مؤدب به آداب دینی، از ذکر آن شرم دارد.



و چه بسا که خوی و عادات دینی در نظر آنان عجیب و غریب و مضحك بیاید و به عکس آن‌چه در طریق دینی معمول نیست به نظرشان امری عادی باشد، همه‌ی این‌ها به خاطر اختلافی است که در نوع تفکر و ادراک وجود دارد. (نوع تفکر دینی و نوع تفکر مادی).

لذت بردن، هدف نهایی

در سنت‌های احساسی تنها هدف نهایی

که هیچ چیز دیگری نمی‌تواند معارض آن باشد، همان لذت بردن است و بس و تنها چیزی که می‌تواند جلو شهوتانی و لذت بردن را بگیرد، لذت دیگران است. پس در این‌گونه نظام‌ها هر چیزی را که انسان بخواهد قانونی است، هر چند انتحرار و دوئل و امثال آن باشد، مگر آن که خواست یک فرد مزاحم با خواست جامعه باشد، که در آن صورت دیگر قانونی نیست. و اگر خواننده محترم به دقت اختلاف نامبرده را مورد نظر قرار بدهد آن وقت کاملاً متوجه می‌شود که چرا نظام اجتماعی غربی با مذاق بشر سازگارتر از نظام اجتماعی دینی است، چیزی که هست این را هم باید متوجه باشد که این سازگارتر بودن مخصوص نظام اجتماعی غربی نیست و مردم تنها آن را بر سنت‌های دینی ترجیح نمی‌دهند، بلکه همه‌ی سنت‌های غیر دینی دایر در دنیا همین طور است، و از قدیم‌الایام نیز همین طوری بوده، حتی مردم سنت‌های بدوي و صحرانشینی را هم مانند سنت‌های غربی بر سنت‌های دینی ترجیح می‌دادند، برای این‌که دین صحیح همواره به سوی حق دعوت می‌کرده و اولین پیشنهادش به بشر این بوده که در برابر حق خاضع باشند، و بدوي‌ها از قدیم‌ترین اعصار در برابر بت و لذائذ مادی خضوع داشتند.

معجونی مرکب از سنت‌های بت‌پرستی

و اگر خواننده، حق این تامل و دقت را ادا کند آن‌وقت خواهد دید که تمدن عصر حاضر نیز معجونی است مرکب از سنت‌های بت‌پرستی قدیم، با این تفاوت که بت‌پرست قدیم جنبه فردی داشت و در عصر حاضر به شکل اجتماعی در آمده و از مرحله سادگی به مرحله پیچیدگی فنی در آمده است.

پیروی از حق؛ اساس نظام دین اسلام

و این که گفتیم اساس نظام دین اسلام پیروی از حق است نه موافقت طبع، روشن ترین و واضح ترین بیانات قرآن کریم است که چند آیه از آن بیانات در زیر آمده است.

«**هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ** - او کسی است که فرستادهی خود را با هدایت و دین حق فرستاد.» (توبه/۳۴)

«**وَ اللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ** - و خدا به حق حکم می کند.» (مؤمن/۲۰)

و دربارهی مؤمنین فرموده: «**وَ تَوَاصُوا بِالْحَقِّ** - یکدیگر را به رعایت حق سفارش می کنند.» (عصر/۳)

«**لَقَدْ جَنَاحُكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكُنَّ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ** - ما با حق به سویتان آمده ایم، و حق برایتان آورده ایم ولیکن چه کنیم که ببیشتر شما از حق تنفر دارید.» (زخرف/۷۸)

در این آیه ملاحظه می فرمائید که فرموده: حق موافق میل ببیشتر مردم نیست.

و در جای دیگر مسأله‌ی پیروی از خواست اکثریت را رد نموده و فرمود: پیروی از خواست اکثریت، سر از فساد در می آورد، و آن این آیه است:

«**بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ، وَ لَوْ أَتَبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ، وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ** - بلکه پیامبر برایشان حق را آورده، اما چه باید کرد که ببیشترشان از حق کراحت دارند، با این که اگر قرار باشد مردم پیروی حق نکنند، بلکه حق پیرو خواست مردم باشد آسمانها و زمین و هر کس که در آن‌ها هست همه فاسد می‌شوند، از این بالاتر این که ما برای آنان هوشیاری آورده‌یم، و ایشان از هوشیار شدن خود گریزانند.» (مؤمنون/۷۱)

جریان حوادث عالم هم مضمون این آیه را تصدیق کرد و دیدیم که چگونه فساد مادیگری روزبه روز ببیشتر و روی هم انباشته‌تر شد.

در جای دیگر فرموده:

«**فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّالُّ فَأَنَّى تُصْرُفُونَ** - با این که بعد از حق چیزی به جز ظلال نیست، دیگر از حق به کجا می گریزاند.» (یونس/۳۲)

و آیات قرآنی در این معنا و نزدیک به این معنا بسیار زیاد است و جهت آشنایی بیشتر می‌توانید سوره یونس را مطالعه کنید که بیش از بیست و چند بار کلمه حق در آن تکرار شده است.

کدام اکثریت؟!

در بسیاری از آیات قرآن مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته‌اند، در حالی که می‌دانیم در دنیای امروز، معیار قضاؤت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و این امر بسیار سؤال‌انگیز است.

در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه "اکثر"، ضمیر "هم" را ذکر می‌کند و غالباً به کافران و مشرکان و امثال آن‌ها اشاره می‌کند سخن نمی‌گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان «اکثر النّاس» (اکثر مردم) دارد مانند:

وَ لَكُنَّ أَكْثُرَ النّاسِ لَا يَشْكُرُونَ - ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند. (بقره / ۲۴۳)

وَ لَكُنَّ أَكْثُرَ النّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (اعراف / ۱۸۷)

وَ لَكُنَّ أَكْثُرَ النّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ - ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند. (هود / ۱۷)

وَ مَا أَكْثُرُ النّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ - اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی‌آورند. (یوسف / ۱۰۳)

فَأَبَيْ أَكْثُرُ النّاسِ إِلَّا كُفُورًا - اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند. (اسراء / ۸۹)
وَ إِنْ ثُطِعْ أَكْثُرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُلُكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ - اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند. (انعام / ۱۱۶)

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است، در آیه ۱۱۵ سوره نساء می‌خوانیم:

« وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَ يَتَّبَعُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَكِّلُ مَا تَوَلَّى وَ نُصْلِلُهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا - هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ می‌فرستیم، و بد جایگاهی دارد»

از طرفی در روایات اسلامی می‌بینیم که یکی از معیارهای ترجیح، همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است، چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

« هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن، اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدامیک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست.»^۱

۱. آنچه در پی می‌آید خلاصه‌ای از مطلب تفسیر نمونه ج ۱۴، صفحه ۲۸۱ به بعد است.

۲. من لا يحضره القبيه ج ۳ ص ۱۰

و در نهج البلاغه می‌خوانیم: «همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است، چونان که گوسفند تنها طعمه گرگ».۱

و نیز می‌خوانیم: «آن‌چه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها مکنید».۲ به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود. از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی‌تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آن را مورد نکوهش قرار داده است. ولی با کمی دقیقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آورده‌یم مقایسه آن‌ها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آن‌ها روشن می‌گردد:

جان کلام این‌جا است که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آن‌ها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاھل و بی‌خبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آن‌ها غالباً جنبه‌ی انحرافی دارد و پیروی از آن، چنان که قرآن می‌گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می‌کشد.

روی این حساب برای به‌دست آمدن یک "دموکراسی سالم" باید نخست کوشش کرد که توده‌های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و گرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می‌فرستد.

ذکر این مساله نیز ضروری است که حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظرات‌شان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از این‌جا ناشی می‌شود که آن‌ها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آن‌ها برای کتب آسمانی و برنامه‌های انبیاء حسابی باز نکرده‌اند، تنها چیزی که برای آن‌ها باقی مانده، توده‌های مردم است، و از آن‌جا که قدرت آگاهی بخشی به این توده‌ها را ندارند، به علاوه بسیار می‌شود که ناآگاهی توده‌ها برای آن‌ها به صرفه مقرون‌تر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می‌توانند آن‌ها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده‌اند تا سر و صداها خاموش گردد. پایان مطلب تفسیر نمونه

انتخابات راه خل است نه راه حق^۱

بهترین شیوه تعیین رهبر و مقام مسئول در جوامع امروز انتخابات است، ولی شکی نیست که انتخابات راه حل است، اما همه جا راه حق نیست.

هیچ برهان و دلیل علمی و عقلی، لیاقت، صلاحیت و حقانیت شخص انتخاب شده را تأیید نمی کند، گرچه در مقام عمل، رأی اکثریت مورد نظر قرار می گیرد و بهترین راه حل است. علاوه بر آن که این توجه به رأی اکثریت، تنها در مسائل اجتماعی است و در مسائل اعتقادی، رأی اکثریت هیچ ارزشی ندارد و گرنه باید پیامران دست از دعوت خود برداشته و تابع رأی اکثریت که کافر یا مشرک بودند می شدند. چنان که در سوره انعام می خوانیم:

«وَ إِنْ تُطِعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُلُوكُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظُّنُونَ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

ای پیامبر! اگر از اکثر کسانی که روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، زیرا آن‌ها تنها از گمان و حدس پیروی می کنند.» (انعام/۱۱۶)

بارها در انتخابات، افرادی با رأی اکثریت انتخاب شده‌اند ولی دیر یا زود اشتباه مردم در انتخاب روش شده است. افرادی چنان با ریا و تظاهر و سیاست گام بر می‌داشتند که احتمال خلاف در آنان نمی‌دادیم و علاوه بر رأی دادن حاضر بودیم جان خود را نیز فدا کنیم، ولی در حوادث مختلف که زمینه‌ساز روش شدن حقایق و اسرار است، چهره واقعی آنان نمایان شد و در مقابل مال و مقام روحیاتشان تغییر پیدا کرد.

راستی که انسان محدود با نداشتن علم غیب و اطلاع از آینده و باطن افراد چگونه می‌تواند نظر صدرصد صحیحی درباره‌ی شخصی داشته باشد؟!

مگر انگیزه‌ها و حالات و عملکرد انسان‌ها با توجه به شرایط و موقعیت‌های مختلف تغییر نمی‌کند؟ چه بسا افرادی که امروز مؤمن و متعهد هستند اما فردا دست از ایمان و تعهد بر می‌دارند. افراد بسیار زیادی را سراغ داریم که مایه امید بودند، عامل یأس و نা�المیدی شدند و کسانی که احتمال خیری درباره آنان نبود، دگرگون شده و مایه صدھا خیر و برکت گشتند. مگر ساحران مزدور فرعون برای آبروریزی موسی علیه السلام پا به صحنه نگذاشتند که ناگاه با بیداری وجودان و فطرت خفته آنان، از بهترین طرفداران موسی شدند و مگر بلغم باعورا مردی دانشمندی نبود که به خاطر دنیاگرایی و گرایش به طاغوت، همهی کمالات خود را از دست داد.^۲

۱. آن‌چه در پی می‌آید خلاصه مطالبی است از حجت‌الاسلام قرائتی ۴۱۱. ۲. کتاب اصول عقاید ص

معنی راه حل

راه حل یعنی آدم در بن بست است و نمی‌داند چه کار کند، برای این که از بن بست فرار کند می‌گوید: این کار را بکنیم. مثلاً یک ماشین با ده متقاضی است. نمی‌دانیم چه کار کنیم. همه‌شان هم شرایط و امتیازهاشان یک‌طور است در این صورت می‌گوییم: قرعه به نام الف. حالا اگر قرعه به نام آقای الف افتاد یعنی حق با آقای الف است؟ نه حق که نیست. قرعه راه حق نیست، راه حل است. دموکراسی اکثریت است، یعنی اگر پنجاه و یک نفر گفتند: آقای الف به مجلس برود، چهل و نه نفر گفتند: آقای ب، حالا واقعاً حق با آقای الف می‌شود!^۱ البته غرض کوبیدن انتخابات و رأی مردم نیست، بلکه هدف این است که بگوییم انتخابات بهترین راه حل در مسائل اجتماعی است، اما یک راه الهی و علمی و صدرصد قطعی نمی‌تواند باشد.

حدیثی جالب

برای بهتر روشن شدن مطلب به حدیث جالبی از امام سجاد علیه السلام توجه فرمایید: امام فرمودند: «هرگاه دیدید که مردی خوش برخورد است و راه و روش وی خوب است و از خود زهد و عبادت نشان می‌دهد و در حرکات خود خیلی شکسته نفسی می‌کند، پس در قضایت نسبت به او عجله نکنید و فریب ظاهر او را نخورید. چه بسیارند افرادی که از به دست آوردن دنیا عاجزند و به دنیا نرسیدن آن‌ها به خاطر ناتوانی جسمی یا عدم لیاقت و کمبود شخصیت یا ترس اوست (نه به خاطر ایمان و تقوی). آری چون ناتوان یا بی‌شخصیت و یا ترسو است، دین را دام برای رسیدن به دنیا قرار داده و دائماً مردم را با ظاهر خود فریب می‌دهد و اگر می‌توانست به حرام برسد، بی اختیار خود را در آن می‌انداخت. و اگر دیدید که از مال حرام دوری می‌کند باز هم صبر کنید و زود درباره او قضایت نکنید، زیرا شهوات مردم مختلف است. چه بسیارند افرادی که از مال حرام کناره می‌گیرند گرچه زیاد باشد اما خود را بر اعمال ناپسند و ادار و مرتکب دیگر حرام‌ها می‌شوند. پس اگر دیدید او از تمام اعمال ناپسند دوری می‌کند، باز شما را گول نزنند تا ببینید میزان تعقل او چه مقدار است؟ زیرا بسیارند افرادی که از تمام اعمال بد دوری می‌کنند اما یک درایت و ریشه عقلائی ندارند و لذا چون شعور فکری او کم است معمولاً به جای اصلاح دست به افساد می‌زنند. و اگر دیدید دارای عقل متین هم هست باز فریب

۱. نرم افزار مجموعه آثار حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - درس‌هایی از قرآن، سال ۶۵ ص ۱

نخورید و صبر کنید تا ببینید آیا با هوای نفس خود عقل را می‌کوبد یا با کمک عقل بر عليه هوای نفس گام بر می‌دارد و نسبت به ریاست‌های باطل چه قدر علاقمند است. زیرا در میان مردم کسانی هستند که در دنیا و آخرت زیان کارند. زیرا دنیا را رها می‌کنند نه برای خدا بلکه برای رسیدن به دنیا، زیرا لذت ریاست نزد او به مراتب از لذت مال و دنیا بیشتر است. انسان واقعی کسی است که خواسته‌هایش را تابع و مطیع فرمان الهی و توانش را در مسیر رضایت خداوند قرار دهد و ذلت با حق را از عزّت با باطل به رستگاری و سعادت نزدیکتر بداند. به رفتار و منش این شخص چنگ بزنید و به روش او اقتدا کنید و برای رشد و پرورش خود و رسیدن به خداوند به او متول شوید چرا که دعا و درخواستش مستجاب شده و رد نمی‌شود.^۱

تعیین رهبر با خدادست

در دنیا امام شش رقم تعیین می‌شود:

۱- با کودتا ۲- اتفاق همه ۳- اکثریت ۴- اقلیت ۵- جانشینی ۶- خدا کودتا قانون جنگ است. منطق ندارد. اتفاق همه هم محال است. اکثریت راه حل است، نه راه حق! اقلیت هم تضییع حق اکثریت است. جانشینی تحمل است. تنها راهش این است که امام را خدا تعیین کند. قرآن هم می‌فرماید: «إِنَّ جَاعِلَ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) «إِنَّ جَاعِلَكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً» (بقره/۱۲۴) «إِنِّي» یعنی من، امام باید از طرف خدا باشد.^۲

تنفیذ؛ راه مشروعيت انتخاب

تنفیذ یعنی بر ق کشی بشود. از هر انسان یک لامپ بگیریم که اکثریت باشد، نظر مردم را داشته باشیم، بعد همین نظر مردم با حکمی که وصل به وحی است تایید بشود. (چون حکم ولی فقیه مانند حکم امام معصوم است. اگر هزار تا لامپ به ریسه بزنید، وقتی که بر ق وصل نباشد روش نمی‌شود). جمع بین احترام به افکار عمومی و (مشروعيت) آن اینست. (زیرا اگر) اکثریت منهای راه خدا باشد گاهی (به ضلالت می‌رود) «وَ إِنْ تُطِعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُوكَ» (انعام/۱۱۶) «وَ إِنْ كَثِيرًا لَّيُضْلُونَ بِأَهْوَائِهِمْ - بسیاری از مردم، به خاطر هوی و هوس و بی‌دانشی، (دیگران را) گمراه می‌سازند» (انعام/۱۱۹)^۳

۱. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۵۲ - الإحتجاج على أهل اللجاج (الطباطبائي)، ج ۲، ص ۳۲۰ - وسائل الشيعة ج ۸ ص ۳۱۷ - بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۲ ص ۸۴

۲. نرم افزار مجموعه آثار حجت الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - درس هایی از قرآن، سال ۷۴ ص ۲

۳. برداشتی از بیانات حجت الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - نرم افزار مجموعه آثار - درس هایی از قرآن، سال ۸۲ ص ۵

قضاؤت مردم همه‌جا حق نیست

امام باقر علیه السلام به جابر فرمودند: «وَاعْلَمْ بَأْنَكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مَصْرِكَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوْءٌ لَمْ يَحْرُكْ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرُكْ ذَلِكَ وَلَكِنْ اغْرِضْ نَفْسَكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ - اى جابر! تو ولی ما نمی‌شوی مگر زمانی که اگر تمام مردم شهر درباره‌ی تو بگویند فلاپی مرد بدی است نراحت نشوی، و اگر هم گفتند مرد خوبی است شاد نشوی، بلکه برای شناخت خود، خود را به کتاب خدا عرضه نمایی.»^۱

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که همه‌جا رأی و قضاؤت مردم دلیل بر حقانیت یا باطل بودن نیست.

گاهی انسان خود می‌داند مطلبی باطل و نارواست، اما به‌خاطر این‌که اکثریت آن را می‌پسندند، از جامعه پیروی و تبعیت می‌کند.^۲

گاهی می‌گوید: بسیاری از مردم خمس نمی‌دهند، ما نیز مثل همه.

در قیامت هر کس باید پاسخ‌گوی رفتار خود باشد و حساب افراد، جداگانه بررسی می‌شود. در قیامت بعضی به دیگران می‌گویند: اگر شما نبودید ما ایمان می‌آوردیم. (شما ما را منحرف کردید) آنان می‌گویند: هرگز چنین نیست بلکه شما خود ایمان آور نبودید.

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَتَّمَمْ لَكُنَا مُؤْمِنِينَ - اگر بینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) نگه داشته شده‌اند در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد (از وضع آن‌ها تعجب می‌کنی)! مستضعفان به مستکبران می‌گویند:

«اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم!» (سباء/۳۱)

«قَالُوا إِنَّكُمْ كُشْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ * قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ - گروهی (می‌گویند: شما رهبران گمراهی بودید که به ظاهر) از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید اما جز فریب چیزی در کارتان نبود) * (آن‌ها در جواب) می‌گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید (قصیر ما چیست؟)» (صفات/۲۸ و ۲۹)

اگر یک کشتی در حال غرق شدن بود و اکثر مسافرانش به‌خاطر ندانستن شنا غرق شدند، آیا صحیح است که چند نفری که شنا می‌دانند خودشان را غرق کنند و بگویند: خواهی نشوی رسوا همنگ جماعت شو!!^۳

قرآن کریم پس از بیان چند حکم می‌فرماید: «فُلْ لَا يَسْتُوِي الْخَيْثُ وَ الطَّيْبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كُثْرَةُ الْخَيْثِ - بگو: (هیچ‌گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزوئی ناپاک‌ها، تو را به شگفتی اندازدا» (ماهده/ ۱۰۰)

یعنی حق ثابت است و با کم و زیاد شدن طرفداران یا مخالفانش تغییر نمی‌کند.

اکثر مردم دنیا می‌گویند حضرت عیسی علیه السلام به صلیب کشیده شد، ولی وحی می‌گوید: «مَا قَلْوَهُ وَ مَا صَلَبُهُ وَ لِكِنْ شُبَّهَ لَهُمْ - نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند.» (نساء/ ۱۵۷)

گاهی وقت‌ها آدم در میان جمعی می‌ایستد مثلاً می‌بیند که همه وضع لباسشان یک جوری دیگر است همه فضای جلسه یک جوری دیگر است می‌گوید:

خوب ما یکی، حالا همه نشسته‌اند ما بلند شویم و نماز بخوانیم.

حالا همه وضع حجابشان این است من حجاب داشته باشم.

حالا همه مثلًا این آهنگ را دوست دارند، من بگوییم خاموش کن.

حالا همه سیگار می‌کشنند، من نکشم.

ما نباید تابع اکثریت باشیم، اکثریت آنجایی که حق است مخلص اکثریت هستیم.

حالا اگر در یک اتاق هشت نفر سیگار می‌کشنند، دو نفر سیگار نمی‌کشنند، این دو نفر هم بگویند بین حالا که همه سیگار می‌کشنند بیا ما دو تا هم بکشیم.

حالا که همه مثلًا این حرف را می‌زنند ما هم این حرف را بزنیم.

احترام آراء مردم مهم است به شرطی که ما مطمئن باشیم که آراء یا حق است یا شک داشته باشیم که حق است یا باطل می‌گوییم «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» که حق است حمل بر صحت کنیم. گاهی وقت‌ها جمعیت سراغ حق می‌روند. مثل این که اکثریت جمهوری اسلامی را پذیرفتند. اکثریت قانون اساسی جلسه‌ی خبرگان را پذیرفتند.

اما اگر اکثریت گفتند: ما خدا را نمی‌خواهیم. ما پیغمبر را نمی‌خواهیم. ما قرآن را قبول نداریم، به قرآن پشت کردند، این جا دیگر اکثریت ارزش ندارد. اگر اکثریت مهم است پس برویم مسیحی بشویم چون اکثر مردم روی کره‌ی زمین مسیحی هستند.

آن جایی که یقین داریم حرف اکثریت باطل است - مثل اکثری که دروغ بگویند، اکثری که سیگار بکشنند - نباید تبعیت کنیم.^۱

۱. نرم افزار مجموعه آثار حجت‌الاسلام والمسلمین محسن قرائتی - درس‌هایی از قرآن، سال ۸۲ ص ۳

به حق توجه کن

امام کاظم علیه السلام به شاگرد عالم و برجسته‌اش هشام بن حکم فرمود:

«یَا هَشَّامُ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ جَوْزَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ لُؤْلُؤَةٌ مَا كَانَ يَنْفَعُكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا جَوْزَةٌ وَ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ لُؤْلُؤَةٌ وَ قَالَ النَّاسُ إِنَّهَا جَوْزَةٌ مَا ضَرَكَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهَا لُؤْلُؤَةٌ - ای هشام! اگر در دست تو گردوبی باشد ولی مردم بگویند مروارید است به حال تو سودی ندارد با این که می‌دانی گردو است، و اگر در دست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند گردو است زیانی به تو نمی‌رسد با این که می‌دانی مروارید است.»^۱

اگر در اتفاقی پنجاه نفر بودند که چهل و هشت نفر آن‌ها سیگاری بودند، سیگاری‌ها اگر خواستند سیگار بکشند باید بیرون بروند و نمی‌توانند بگویند ما اکثریت هستیم.

یا این که شب می‌خواهیم در یک سالن بخوابیم، در یک خوابگاهی بیست نفر هستند. هفده نفر می‌خواهند حرف بزنند. سه نفر هم می‌خواهند بخوابند. اگر از لحاظ اسلامی در نظر بگیریم آن هفده نفر باید بیرون بروند. چون شب برای خوابیدن است.^۲

پیشنهاد مراعات پس نمازهای بی‌حال را بکند. اگر نود نفر دوست دارند نماز طولانی شود ولی ده نفر در نماز، دلشان جوش می‌زنند، این‌جا اکثریت (ملک) نیست، این‌جا اسلام به پیشنهاد می‌گوید باید مراعات آن ده نفر را بکند.^۳

از کم بودن نترسید

خداآوند در قرآن می‌فرماید:

«و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آن‌ها گفت: "خداآوند، شما را به وسیله‌ی یک نهر آب، آزمایش می‌کند آن‌ها (که به هنگام تشنگی)، از آن بنوشند، از من نیستند و آن‌ها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند." جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش، سالم بهدر آمدند)، از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند و عده‌ای) گفتند: "امروز، ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم." اما آن‌ها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند: "کَمْ مِنْ فَةَ قَلِيلَةٍ غَلَيْتُ فَةَ كَثِيرَةً - چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند." و خداوند، با صابران است.» (بقره/۲۴۹)

۱. بحارالأنوار ج ۱ ص ۱۰۶ ۲. درس‌هایی از قرآن، سال ۶۷ ص ۶ ۳. همان، سال ۷۳ ص ۴

حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند: «لَا تَسْتُرْ حِشْوًا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلْةِ أَهْلِهِ - از رفتن در راه حق به خاطر کمی افراد نترسید.»

اگر داستان همه پیامبران را در قرآن مرور کنیم می‌بینیم که اکثر آن‌ها در برابر کفار و ظالمین تنها بودند یا یاران اندکی داشتند. و اگر غیر از این بود نیازی نبود تا بر قوم عذاب نازل شود زیرا اگر مؤمنین در اکثریت بودند با دفع فتنه ظالمین و کفار حکومت و قدرت را در دست می‌گرفتند. مانند پیامبرانی چون حضرت داود و پیامبر اسلام که هرچند در ابتدای رسالت تنها بود ولی در ادامه با استقامت تعداد مؤمنین افزایش یافت.

پس از نهصد و پنجاه سال دعوت به توحید، تعداد ایمان آورندگان به نوح بسیار اندک بود «وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ - جز عده کمی همراه او (نوح) ایمان نیاورند!» (هود/۴۰) که در روایات تعداد این افراد حداقل ۸۰ نفر گفته شده است.^۱

نجات یافتنگان قوم ثمود به نقلی یکصد و بیست و به نقلی چهار هزار نفر بوده است.^۲
درباره قوم لوط هم در قرآن می‌خوانیم «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ - ما مؤمنانی را که در آن شهرها (ی قوم لوط) زندگی می‌کردند (قبل از نزول عذاب) خارج کردیم، * ولی جز یک خانواده با ایمان در تمام آن‌ها نیافتیم!» (۳۶)

مفهوم «مقتضیات زمان»

معنای این لغت این است که زمان که دائماً در حال گذشتن و آمدن است، در هر قطعه‌ای یک اقتضایی دارد؛ در هر لحظه‌ای، در هر وقتی و در هر قرنی، در هر چند سالی یک تقاضایی دارد. به عبارت دیگر زمان تقاضاهای مختلف دارد. معنای اینکه تقاضا دارد چیست؟ یک وقت هست ما تقاضای قرن را این‌جور تفسیر می‌کنیم که در این قرن یک چیزهایی به وجود آمده است پس این قرن این‌جور تقاضا دارد. هرچه که در یک زمان به وجود آمد، همین به وجود آمدن معنایش تقاضاست. تبعیت کردن از مقتضای زمان و از تقاضای زمان یعنی در این زمان یک پدیده‌هایی پیدا شده است و چون این پدیده‌ها پیدا شده است، پس این قرن تقاضا دارد، بنابراین باید خود را با این تقاضا یعنی با پدیده‌هایی که در زمان پیدا شده تطبیق داد، آنها را پذیرفت.

۱. مجمع‌البيانات ج ۴ ص ۴۳۴

۲. قصص الانبياء نجار ص ۶۷ و مجمع‌البيانات ج ۷ ص ۲۲۷

یک تفسیر دیگر برای تقاضای زمان یا اقتضای زمان، تقاضای مردم زمان است یعنی پسند مردم، ذوق و سلیقه مردم، به این معنی که ذوق و سلیقه و پسند مردم در زمان‌های مختلف اختلاف پیدا می‌کند. در این بحثی نیست. هر زمانی یک ذوق و یک پسند حکم‌فرماست. مثلاً در مدهای کفش و لباس می‌بینید در هر زمانی یک جور کفش میان مردم مد است، یک نوع دوخت لباس مد است، یعنی مردم آن طور می‌پسندند، یک نوع پارچه مد می‌شود. پسندهای مردم عوض می‌شود.

معنای این‌که انسان باید با مقتضای زمان هماهنگی بکند این است که ببیند پسند اکثریت مردم چیست، ذوق عمومی چیست و از پسند عموم پیروی کند. این همان جمله‌ای است که از قدیم گفته‌اند: «خواهی نشوی رسوا همنونگ جماعت شو»، اکثریت هر رنگ را پذیرفتند تو هم از جماعت پیروی کن همان رنگ را بپذیر.

اگر معنای مقتضای زمان هریک از این دو تفسیر باشد، غلط است که انسان تابع مقتضای زمانش باشد. اگر معنای اول باشد، یعنی در هر زمانی هرچه که پیدا شد چون پدیده قرن است باید تابع آن باشیم. اینجا سؤالی پیش می‌آید: آیا هرچه در قرن جدید پیش می‌آید خوب است و در جهت صلاح و سعادت بشریت است؟

یعنی آیا بشریت این‌جور ساخته شده که هرچیز نویی که پیدا می‌شود، آن چیز حتماً در جهت صلاح و پیشرفت اوست؟ آیا جامعه انحراف پیدا نمی‌کند و امکان ندارد یک چیز تازه در قرن پدید بیاید که انحراف و در جهت سقوط باشد؟ بله، امکان دارد. پدیده‌های هر زمانی ممکن است در جهت صلاح بشریت باشد و ممکن است در جهت فساد باشد.

دلیلش این است که ما مصلح داریم، مصلح علیه زمان قیام می‌کند، مصلح به کسی می‌گویند که علیه فساد و انحراف زمان قیام می‌کند. ما سید جمال الدین اسدآبادی را مصلح می‌شماریم و همه دنیا او را مصلح می‌شمارند. او علیه اوضاع زمان خودش قیام کرده بود، یعنی با آنچه که در زمان خودش وجود داشت هماهنگی نمی‌کرد. پس چرا به او مصلح می‌گوییم؟ برای این‌که این اصل را قبول نکرده‌ایم که هرچه که در زمان باشد خوب است، هرچه که اکثریت بر آن باشند خوب است. می‌گوییم در زمان او یک سلسله مفاسد و انحرافات وجود داشت که او علیه آن‌ها قیام کرد.^۱

٧٦ آیه در موضوع اکثریت

اکثر النّاسِ لا يَعْلَمُونَ اکثر مردم علم ندارند (نمی‌دانند)

(١) الأعراف/ ١٨٧ (٢) يوسف/ ٢١ (٣) يوسف/ ٤٠ (٤) يوسف/ ٦٨ (٥) النحل/ ٣٨ (٦) روم/ ٦

(٧) الروم/ ٣٠ (٨) سباء/ ٢٨ (٩) سباء/ ٣٦ (١٠) غافر/ ٥٧ (١١) الجاثية/ ٢٦

اکثرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ این آیات بیشتر به علم نداشتن مخالفان پیامبران اشاره دارد.

(١) الأنعام/ ٣٧ (٢) الأعراف/ ١٣١ (٣) الأنفال/ ٣٤ (٤) يونس/ ٥٥ (٥) القصص/ ١٣

(٦) القصص/ ٥٧ (٧) الزمر/ ٤٩ (٨) الدخان/ ٣٩ (٩) الطور/ ٤٧ (١٠) النحل/ ٧٥

(١١) النحل/ ١٠١ (١٢) النمل/ ٦١ (١٣) لقمان/ ٢٥ (١٤) الزمر/ ٢٩ (١٥) الأنبياء/ ٢٤

اکثرُهُمْ يَجْهَلُونَ این آیه درباره کفار زمان پیامبر است. الأنعام/ ١١١

اکثرُهُمْ لا يَعْقُلُونَ درباره کفار المائدة/ ١٠٣ العنكبوت/ ٦٣

اکثرُهُمْ لا يَعْقُلُونَ درباره کسانی است که پیامبر را بی‌ادب‌انه صدای زدن الحجرات/ ٤

قليلاً ما تذَكَّرُونَ کسانی که متذکر می‌شوند اندکند

(١) الأعراف/ ٣ (٢) النمل/ ٦٢ (٣) غافر/ ٥٨ (٤) الحاقة/ ٤

اکثر النّاسِ لا يَسْكُنُونَ اکثر مردم شکرگزار نیستند

(١) البقرة/ ٢٤٣ (٢) يوسف/ ٣٨ (٣) غافر/ ٦١ (٤) يونس/ ٦٠ (٥) النمل/ ٧٣

وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرُهُمْ شَاكِرِينَ بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت الأعراف/ ١٧

قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشَّكُورُ تعداد کمی از بندگان شکرگزارند سباء/ ١٣

قليلاً ما تَشْكُرُونَ شکرگزاران اندکند

(١) الأعراف/ ١٠ (٢) المؤمنون/ ٧٨ (٣) السجدة/ ٩ (٤) الملك/ ٢٣

اکثر النّاسِ لا يُؤْمِنُونَ اکثر مردم ایمان نمی‌آورند (١) هود/ ١٧ (٢) الرعد/ ١ (٣) غافر/ ٥٩

وَ مَا أَكْثَرُ النّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ يوسف/ ١٠٣ و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند

قليلاً ما تُؤْمِنُونَ ایمان آورندگان کم هستند (١) الحاقة/ ٤

اکثرُهُمْ لا يُؤْمِنُونَ بیشتر یهود ایمان نمی‌آورند البقرة/ ١٠٠

وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ این آیات درباره کفار است که یا مؤمن نبودند و یا ایمان نمی‌آورند

الشعراء (١) ٨ (٢) ٦٧ (٣) ١٠٣ (٤) ١٢١ (٥) ١٣٩ (٦) ١٥٨ (٧) ١٧٤ (٨) ١٩٠

این آیات درباره اقوام گذشته است که اکثر آن‌ها مشرک بوده‌اند

وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ یوسف/۱۰۶

و بیشتر آن‌ها که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرکند!

فَأَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ الروم/۴۲

بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آن‌ها مشرک بودند

بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ سباء/۱

(آن‌ها ما را پرسش نمی‌کردند) بلکه جن را پرسش می‌نمودند و اکترشان به آن‌ها ایمان داشتند!»

أَكْثُرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا بیشتر مردم از هر کاری جز انکار و کفر ابا دارند

الإسراء/۸۹ الفرقان/۵۰

أَكْثُرُهُمُ الْكَافِرُونَ اکترشان کافرنده النحل/۸۳

أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ این آیات درباره اقوام گتهکار و کفار لجوج است المائدہ/۵۹

وَ إِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ بیشتر مردمان گذشته بر سر پیمان خود نبودند الأعراف/۱۰۲

أَكْثُرُهُمُ الْفَاسِقُونَ آل عمران/۱۱۰

أَكْثُرُهُمُ فَاسِقُونَ التوبه/۸

أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ این آیات درباره دوزخیان است که اکثر آن‌ها از حق کراحت داشتند

الرخرف/۷۸ المؤمنون/۲

أَمْ تَحْسِبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقُلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا الفرقان/۴

آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!

وَ مَا يَبْيَغِ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًا یونس/۳۶

و بیشتر آن‌ها (مشرکان)، جز از گمان (و پندارهای بی‌اساس)، پیروی نمی‌کنند

بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ بیشتر مردم از قرآن روی گردان شدند فصلت/۴

وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ بیشتر (شیاطین) دروغ‌گو هستند الشعراة/۲۲۳

نتیجه پیروی از اکثریت، گمراهی است

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ انعام/۱۱۶

اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند.

تحقیق قدم‌ها برای پاکی

قسمت چهارم

محاسبه، معاشره، معاونه

سعید حصاری

مقدمه

محاسبه نفس

علت لزوم و وجوب عقلی محاسبه نفس چیست؟

کیفیت محاسبه نفس

معاتبه نفس

معاقبہ و مؤاخذہ نفس

خاطره‌ای از شهید رجایی

خاطره‌ای از شهید غلامحسین خزاعی

شیخ‌تین قدم ها برای پاکی

قسمت پنجم

محاسبه، معاتسه، معاویه

مقدمه

در شماره‌های پیشین گفته شد که هدف از خلقت انسان، عبادت خدای متعال و یافتن معرفت نسبت به آن ذات مقدس است که وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام در ضمن کلامی نورانی آن را بیان فرموده‌اند:

«بَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَصْحَابِهِ قَالَ أَيَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيُعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ أَسْتَغْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سُواهُ - حسین بن علی علیه السلام نزد یاران خود آمد و فرمود: ای مردم! خدای متعال، بندگان را جز برای این‌که او را بشناسند نیافرید؛ پس چون او را بشناسند پرسش او می‌کنند، و چون او را پرسشند از پرسش غیر او بی‌نیاز می‌شوند.»^۱

همچنین بیان شد که رسیدن به مقام عبودیت و معرفت پروردگار جز با ترک گناه و معصیت میسر نیست و اگر کسی تقوی الهی پیشه نموده و ترک معاصی نماید خدای متعال معرفت و شناخت خویش را بر قلب او الهام نموده و چشمان دل او را برای نظر به وجه مقدس خویش باز می‌نماید؛ چنان‌که درخواست ما از آن ذات مقدس در مناجات شریف شعبانیه همین معناست: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الِائِقَطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ - خدایا بریدن کاملی از خلق بسوی خود بمن عنایت کن و دیده‌های دلمان را بنور توجهشان بسوی خود روشن گردان»؛ و کسی که باچشم دل خدا را رویت نماید و جمال و جلال و شکوه و عظمت او را ببیند قطعاً در مقابل او تعظیم نموده و با افتخار مهر بندگی او را بر جبین خواهد کوفت و عبدالله خواهد شد. اما این همه در گرو ترک گناه و خروج از ذل معصیت است. انسان تا در ذلت گناه گرفتار است به عزت بندگی نخواهد رسید و تا با اغیار است خبری از یار نخواهد یافت.

نکته مهم آن است که فرار از گناه و ترک معاصی ممکن نخواهد بود مگر با برنامه‌ریزی و اصرار در عمل به آن برنامه. به همین جهت با استمداد از آیات و روایات و کلمات بزرگان شروع به ارائه برنامه‌ای جهت مقابله و مبارزه با گناهان نمودیم که در شماره گذشته دو رکن بسیار مهم در مسیر ترک معاصی و حرکت به جانب حق تعالی یعنی "مشارطه" و "مراقبه" معرفی و مورد بحث قرار گرفت و اکنون برآئیم که رکن دیگری از ارکان ترک گناه را به شما خواننده گرامی عرضه نمائیم و آن چیزی نیست جز عمل شریف "محاسبه".

محاسبه نفس

محاسبه نفس یکی از لازم‌ترین و واجب‌ترین امور در مسیر سیر إلى الله و ترک گناه و معصیت می‌باشد. روایاتی که انسان را امر به حساب‌رسی نفس و اعمال آن نموده‌اند به قدری زیاد هستند که به حد تواتر (تواتر معنوی) رسیده و در بسیاری از جوامع روایی ما بابی با همین عنوان منعقد گردیده است و علمای بزرگی مانند جناب سید بن طاووس رحمت‌الله‌علیه نیز کتاب‌هایی با همین عنوان تالیف نموده‌اند که این همه حکایت از اهمیت فوق العاده آن دارد.

سؤال: چرا انسان باید محاسبه نفس نموده و از نفس خویش حساب بکشد؟ به عبارت دیگر حکمت و علت لزوم و وجوب عقلی محاسبه نفس چیست؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان به پنج جهت در لزوم محاسبه اشاره نمود:

اول: محاسبه نفس از اموری است که اوامر زیادی در آیات و روایات نسبت به آن صادر گردیده است و اهتمام خاصی از ناحیه شارع مقدس و معصومین علیهم السلام نسبت به آن شده است که خود دلیل بر لزوم و حتمیت آن در مسیر کمال می‌باشد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

قرآن کریم در این رابطه چنین فرموده است: «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَقُوا اللَّهَ وَ لَتُشَرِّطْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لَغَدِ وَ أَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (مخالفت) خدا پیرهیزید؛ و هر کس باید بنگرد (محاسبه کند) تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و از خدا پیرهیزید که خداوند از آن چه انجام می‌دهید آگاه است!» (حشر/۱۸)

رسول اکرم صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم فرموده‌اند: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسِبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكَهُ وَ السَّيِّدِ عَبْدَهُ - هیچ بنده‌ای مؤمن نیست مگر از خودش حساب بکشد سخت‌تر از محاسبه شریک از شریک و ارباب از بردۀ‌اش.»^۱

در روایت دیگری از آن جناب این‌گونه وارد شده است: «حَاسِبُوا أَنفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا وَ زِنُوا قَبْلَ أَنْ تُوزِّنُوا وَ تَجَهَّزُوا لِلنَّعْرُضِ الْأَكْبَرِ - از خود حساب بکشید پیش از آن که به حساب شما برسند و اعمال خود را وزن کنید پیش از آن که آن‌ها را بسنجد و برای روز قیامت خویشتن را آماده سازید.»^۲

دوم: توجه به این نکته باشد که تمام اعمال و حرکات و سکنات انسان ثبت و ضبط شده

و حسابرس و حساب گر دارد. قرآن کریم در این‌باره چنین فرموده است:

«وَ إِنَّ عَزِيزَكُمْ حَافِظِينَ * كَرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ - وَ قَطْعًا بر شما نگهبانانی [گماشته شده‌اند، [فرشتگان] بزرگواری که نویسنده‌گان [اعمال شما] هستند، آن‌چه را می‌کنید، می‌دانند.» (انفطار/۱۰ تا ۱۲)

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹

۲. همان

در جای دیگر می‌فرمایید: «ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ - انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر این که همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است!» (ق/۱۸)

سوم: توجه به این امر باشد که اعمال انسان بر پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام عرضه می‌شود و اعمال سیئه باعث حزن و اندوه آن بزرگواران می‌گردد. قرآن کریم در این خصوص چنین فرموده است: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ - عمل کنید؛ خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند!» (توبه/۵)

در ذیل این آیه شریفه امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «تُعَرَّضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَعْمَالُ الْعِبَادِ؛ كُلُّ صَبَاحٍ: أَبْرَارُهَا وَ فُجَّارُهَا؛ فَأَحْذَرُوهَا، وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: "اعْمَلُوا فَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ" - در هر بامداد اعمال بندگان بر رسول خدا صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم عرضه می‌شود، چه نیکوکار باشند و چه فاسق؛ پس بر حذر باشید (از کردار ناشایست) و همین است معنی قول خدای تعالی: "عمل کنید؛ خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند"»^۱

سماعه می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که چنین می‌فرمود: «مَا لَكُمْ تَسْوُرُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ: كَيْفَ تَسْوُرُهُ؟ فَقَالَ: أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعَرَّضُ عَلَيْهِ، فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَهُ ذَلِكَ؟ فَلَا تَسْوُرُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ سُرُوهُ - شما را چه می‌شود که پیغمبر صلی الله علیه وآل‌ه‌وسلم را ناخوشنود و اندوهگین می‌کنید؟ مردی گفت: چگونه او را ناخوشنود می‌کنیم؟! فرمود: مگر نمی‌دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرضه می‌شود و چون گناهی در آن ببیند، اندوهگینش می‌کند؟ پس نسبت به پیغمبر بدی نکنید و او را (با عبادات و طاعات خویش) مسرور سازید.»^۲

لازم به ذکر است که مراد از "مؤمنون" در آیه شریفه سوره توبه ائمه معصومین علیهم السلام می‌باشند. «يَعْقُوبَ بْنَ شَعِيبَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلِيهِ السَّلَامَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: "اعْمَلُوا فَسِيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ" قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ - يعقوب بن شعیب گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به فرمایش خدای عز و جل "عمل کنید؛ خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند" پرسیدم، فرمود: مؤمنین، ائمه هستند.»^۳

بنابراین توجه به این نکته که عمل بد من باعث اذیت و آزار نبی مکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ائمه معصومین می گردد، انسان را بر آن می دارد که با توجه و مراقبه و محاسبه نفس از اندوهگین شدن آن حضرات که پدران روحانی ما بوده و حق حیات بر گردن ما دارند جلوگیری نماید.

چهارم: از نظر عقلی و نقلی در محل خود ثابت شده که بهشت و جهنم انسان همان اعمال اوست و خود عمل را در قیامت تحويل فرد می دهند که تجسم اعمال نام دارد. در آیات بسیاری اشاره به تجسم اعمال انسان در قیامت شده است که چند نمونه را ذکر می کنیم:

«يُوْمَئِنْ يَصُدُّ النَّاسَ أَشْتَاتًا لَّيْرَوْ أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلُ مُثْقَلَ ذَرَّةً خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلُ مِثْقَلَ ذَرَّةً شَرًّا يَرَهُ»
 - در آن روز مردم به صورت گروههای پراکنده (از قبرها) خارج می شوند تا اعمالشان [نه جزای اعمال] به آنها نشان داده شود! پس هر کس هم وزن ذرهای کار خیر انجام دهد (خود) آن عمل را می بیندا و هر کس هم وزن ذرهای کار بد کرده آن را می بیند!» (زلزال/عثای)

«يُوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوْدُلُهُ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»
 - روزی که هر کس، آن چه را از کار نیک انجام داده، حاضر می بیند؛ و آرزو می کند میان او، و آن چه از اعمال بد انجام داده، فاصله زمانی زیادی باشد.» (آل عمران/۳۰)

از این آیات مشخص می شود در قیامت خود عمل را تحويل فرد می دهند نه جزای آن را. بنابراین بر عهده فرد عاقل است که با محاسبه بهترین اعمال را برای خود به عنوان توشه و آذوقه پیش فرستد تا فردای قیامت دستش خالی نباشد.

پنجم: مطابق آیات و روایات فردای قیامت از انسان حسابرسی خواهد شد. پس چه زیباست انسان قبل از آن که به حساب او برسند خود به حساب خویشتن رسیدگی نماید. قرآن کریم درباره محاسبه بعد از مرگ چنین فرموده است:

« وَ إِنْ تُبْدِلُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوْ يَحْسِبُكُمْ بِهِ اللَّهُ - اگر آن چه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان کنید، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می کند.» (بقره/۲۸۴)

توجه به این نکات پنج گانه باعث می شود انسان در حساب کشیدن از نفس خویش و اصلاح امور خود کاهلی نکرده و سستی در او راه نیابد.

کیفیت محاسبه نفس

اینک نوبت آن است که درباره چیستی و چگونگی محاسبه نفس سخن گفته و ظرائف و دقائق آن را مورد کنکاش و وارسی قرار دهیم. حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌علیه در این‌باره چنین فرموده‌اند:

«و به همین حال (حال مراقبه) باشی تا شب که موقع "محاسبه" است. و آن عبارت است از این که حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آورده‌ی، و با ولی نعمت خود در این معامله جزیی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی، و خداوند إن‌شاء‌الله تو را راهنمایی می‌کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت، و کار فردا آسان‌تر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است ملکه گردد از برای تو بهطوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود، بلکه آن وقت لذت می‌بری از اطاعت فرمان خدا و از ترک معاصی در همین عالم، با این که این‌جا عالم جزا نیست لذت می‌برد و جزای الهی اثر می‌کند و تو را ملتذّ می‌نماید. و بدان که خدای تبارک و تعالیٰ تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده‌ی تو خارج است و در خور طاقت تو نیست بر تو تحمیل نفرموده، لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می‌دهند. و اگر خدای نخواسته در وقت محاسبه دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی، از خدای تعالیٰ معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی و به این حال باشی تا خدای تعالیٰ ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند.»^۱

توضیح فرمایش امام خمینی رحمت‌الله‌علیه: پس از آن که صحّگاهان با خود شرط نمودی امروز را بر خلاف فرموده خدای تعالیٰ عمل نکنی و این مطلب را تصمیم گرفتی و پس از آن که در طول روز حالت مراقبه و توجه داشتی که نکند خدای نکرده گناهی از تو سر بزند، حال که هنگام شب آمده وقت محاسبه و حسابرسی است که آیا وفای به شرط نمودی و از دام معاصی رهیدی یا نه، در این دامگه لغزیدی و اسیری یا خود را رها کرده‌ای؟

تذکراتی در ذیل کلام امام رحمت‌الله علیه

اول: محاسبه از امور طرفینی است که دو طرف می‌خواهد؛ طرفی که حسابرسی می‌کند و طرفی که از او حسابرسی می‌شود. در اینجا حسابرس عقل است که تاجر راه آخرت است و شریک و کمک کار او در این راه نفس است. بنابراین عقل مانند هر شریکی از شریک خود یعنی نفس حساب‌کشی می‌نماید تا سود و زیان خود را معلوم نماید. سرمایه انسان در این تجارت عمر او و سود او اعمال حسن و اخلاق فاضله و عقائد صحیحه و زیان او معاصی و رذائل اخلاق می‌باشد.

مرحوم ملا محمد مهدی نراقی رحمت‌الله علیه در این خصوص چنین فرموده‌اند:

«سرمایه بنده در دین خویش واجبات است، و سود و بهره آن نوافق و فضائل است و زیان وی معاصی است، و موسم این تجارت مدت زندگانی است، و همان‌گونه که بازرگان با شریک خود در آغاز عهد و پیمان می‌بندد، و در مرحله دوم مراقب او می‌گردد، و در مرحله سوم از او حسابرسی می‌کند، و اگر در تجارت کوتاهی کند به این‌که خطأ و خیانتی مرتکب شود یا سرمایه را تلف کند یا دچار زیان شود او را مورد سرزنش و عتاب و عقاب قرار می‌دهد و از او توان می‌گیرد، همین‌طور عقل در مشارکت با نفس باید این اعمال را بجا آورد، و مجموع این کارها را محاسبه و مراقبه نامند»^۱

دوم: همان‌طور که امام رحمت‌الله علیه فرموده‌اند زمان محاسبه در پایان روز، یعنی شب هنگام است. سالک کوی دوست باید هر شب قبل از آن که خواب او را برباید و بر او چیره گردد مدت زمانی - اگرچه اندک - را به محاسبه نفس اختصاص دهد و اعمال و حرکات و سکنات خود را در طول روز مرور نموده و از خاطر بگذراند. نکته مهم آن است که این چند دقیقه به گونه‌ای انتخاب شود که انسان هیچ مانع و مشغولیت دیگری نداشته باشد. امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرموده‌اند: «مَا أَحَقَّ الْإِنْسَانَ أَنْ تَكُونَ لَهُ سَاعَةً لَا يَشُغِّلُهُ عَنْهَا شَاغِلٌ يَحْاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ فِيمَا اكْتَسَبَ لَهَا وَ عَلَيْهَا فِي لَيْلِهَا وَ نَهَارِهَا - چه سزاوار است آدمی به این که باشد از برای او ساعتی که مشغول نسازد او را در آن هیچ مشغول کننده‌ای تا محاسبه کند در آن ساعت نفس خود را، پس نگاه کند در آن چه کسب کرده از برای نفع آن و ضرر آن در روز و شب آن.»^۲

۱. علم اخلاق اسلامی، ص ۱۲۴

۲. تصنیف غررالحكم و دررالکلم، ص ۲۳۶

نکته مهم و کاربردی دیگر درباره زمان محاسبه آن است که ممکن است فرد در محاسبه شب، تمام جزئیات گفتار و اعمال خود در طی روز را به خاطر نیاورد و محاسبه دقیق برگزار نشود. برای رفع این معضل می‌توان محاسبه را در دو نوبت ظهر و شب برگزار نمود. یعنی اعمال صبح تا ظهر را بعد از نماز ظهر و عصر و اعمال ظهر تا شب را قبل از خواب رسیدگی نمود.

سوم: یکی از امور لازم در محاسبه، شدت عمل و دقت در رسیدگی به تک تک اعمال و گفتار است. یعنی باید دقت نمود که آیا این عمل یا گفتاری که از من صادر شد موافق دستورات شریعت بود یا مخالف آن؟ و در این رسیدگی باید سختگیری نمود و شدت عمل به خرج داد، همان طور که تاجر موفق در حسابرسی سود و زیان خود نسبت به شریک یا کارمندش هیچ نرمشی نشان نمی‌دهد. درباره سختگیری در محاسبه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین فرموده‌اند: «يَا أَبَا ذِرٍ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّىٰ يَحْاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسِبَةِ الشَّرِيكَهُ فَيَعْلَمَ مِنْ أَيِّنَ مَطْعَمُهُ وَ مِنْ أَيِّنَ مَسْتَرُبُهُ وَ مِنْ أَيِّنَ مَلْبُسُهُ أَمِنْ حَلَالٍ أَوْ مِنْ حَرَامٍ يَا أَبَا ذِرٍ مَنْ لَمْ يَيَالِ مِنْ أَيِّنَ اكْتَسَبَ الْمَالَ لَمْ يَيَالِ اللَّهُ مِنْ أَيِّنَ أَدْخَلَهُ النَّارَ - ای ابوذر! کسی از گروه پرهیزکاران شمرده نمی‌شود مگر این که از نفس خود حساب کشد حسابرسی و دقتی شدید، شدیدتر از حسابی که شریکی از شریک خود می‌کشد، پس باید بداند که خوردنی و نوشیدنی و پوشاش از کجاست؟ آیا از حلال است یا از حرام؟ ای ابوذر! کسی که باکی ندارد که از کجا و چه راهی مال به دست می‌آورد خداوند نیز درباره‌ی او باکی ندارد که وی را از چه راهی وارد آتش سازد.»^۱

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در این باره فرموده‌اند: «جَاهَدْ نَفْسَكَ وَ حَاسِبْهَا مُحَاسِبَةَ الشَّرِيكِ شَرِيكَهُ وَ طَالِبْهَا بِحُقُوقِ اللَّهِ مُطَالَبَةَ الْخَصْمِ خَصْمَهُ - جهاد کن با نفس خود و آن را محاسبه کن مانند محاسبه کردن شریک با شریک خود، و طلب کن از او حقوق خدا را مانند طلب کردن دشمن از دشمن خود.»^۲

عالی ربانی جناب ملا مهدی نراقی رحمت‌الله علیه در توضیح این موضوع فرموده‌اند: «گذشتگان صالح ما در محاسبه نفس نهایت سعی و اهتمام را داشته‌اند به نحوی که این را از طاعات واجبه خود شمرده‌اند و در محاسبه نفس خوبیش از پادشاه ستمگر شدیدتر و از شریک بخیل سختگیرتر بوده‌اند، و چنین می‌دانستند که بنده از اهل تقوی و ورع نخواهد بود تا

محاسبه نفس خود را از محاسبه شریک خود دقیق‌تر انجام دهد و کسی که محاسبه نفس نکند یا کم عقلی احمق است یا به روز حساب اعتقاد ندارد، زیرا عاقلی که معتقد به آهوال و شداید روز قیامت و خجلت و شرم‌ساری و رسوای آن است وقتی دانست که محاسبه نفس در دنیا آن را ساقط یا سبک‌تر می‌کند چگونه برای او جایز است که آن را ترک نماید؟^۱

چهارم: وقتی محاسبه نفس انجام شد، نتیجه از دو حال خارج نیست:

حالت اول آن که ممکن است روز را با سربلندی سپری نموده باشد و از عهده شرطی که در اول روز با خود نموده بود برآمده باشد و صحیفه عمل او در آن روز خالی از گناه و معصیت باشد. در این صورت انسان مجاهد باید بداند که این توفیق از ناحیه خدای متعال و با کمک و امداد او بوده است نه از ناحیه قدرت و همت خودش. بنابراین به مقتضای آیه شریفه «لَئِنْ شَكُرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ - اگر شکرگزاری کنید، (نعمت خودرا) بر شما خواهم افزود» (ابراهیم/۷)

باید شکر خدای تعالی را به جای آورده و از او به خاطر این توفیق عظیم تشکر نماید.

امیرمؤمنان علی عليه السلام فرموده‌اند: «مَا الَّذِي صَنَعْتِ فِيهِ فَتَذَكَّرُ مَا كَانَ مِنْهُ فَإِنْ ذَكَرَ اللَّهُ جَرَى مِنْهُ خَيْرٌ حَمْدَ اللَّهِ وَكَبَرَةُ عَلَى تَوْفِيقِهِ - فرد باید در محاسبه نفس خود را مورد خطاب قرار دهد و بگوید: چه عملی در این روز انجام دادی؟ پس به یاد آورد که در آن روز چگونه بوده است. اگر به یاد آورد که در آن روز عمل خیری انجام داده حمد و ستایش خدا نماید و تکبیر بگوید به خاطر این توفیق.»^۲

اما **حالت دوم** آن است که پس از محاسبه معلوم شود در انجام دستورات خدای تعالی سستی و فتور داشته و حق بندگی را بجای نیاورده و در بعض موارد نفسش آلوده به معاصی گردیده است. در این صورت اولین نکته این است که: نباید از رحمت و بخشش حق تعالی نالمید گردد؛ زیرا خودش در قرآن کریم فرموده: «فُلْ يَاعَبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ - بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کردیدا! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار امرزنده و مهربان است.» (زمرا/۵۳)؛ و نکته **دوم** این که: باید از آن ذات مقدس به خاطر سستی و تقصیری که صورت گرفته معذرت خواهی نموده و با آه و ناله

۱. علم اخلاق اسلامی، ج ۴، ص ۱۳۱

۲. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۹۵

از او استغفار طلبید. قرآن کریم چنین فرموده است:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمَنِ اللَّهُ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمَنِ تَفْسِكَ - آن‌چه از نیکی‌ها به تو می‌رسد، از طرف خدادست؛ و آن‌چه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست.» (نساء/۷۹)

امام صادق علیه السلام در این خصوص به جندب فرموده‌اند:

«يا ابْنَ جُنْدَبَ حَقُّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا أَنْ يَعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةً عَلَى نَفْسِهِ فَيَكُونَ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ إِنَّ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ مِنْهَا لَثَلَاثَ يَخْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ - پسر جندب! هر مسلمانی که با ما آشناست سزد که هر روز و شب به اعمالش رسیدگی کند، و خود حسابگر خود باشد، اگر کار نیکی دید زیادش کند، و اگر به کار بدی برخورد استغفار نماید تا در قیامت دچار ذلت نشود.»^۱

پنجم: از برکات بسیار مهم محاسبه آگاهی و وقوف انسان بر سinx مشکلات و گناهان خویش است. محاسبه انسان را بر گناهان عملی و رذائل اخلاقی خویش آگاه نموده و انسان را به خودشناسی در این زمینه می‌رساند. چه بسا انسان عیوب و خبات‌های نفس خود را در روابط گوناگون نداند و بعد از محاسبه آن‌ها برایش منکشف گردد. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَقَفَ عَلَى عُيُوبِهِ وَأَحَاطَ بِذُنُوبِهِ وَاسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَأَصْلَحَ الْعُيُوبَ - هر کس نفس خود را محاسبه کند بر عیب‌های خویش آگاه شود و بر گناهانش احاطه یابد و از خداوند درگذشت از گناهان را خواستار شود و عیب‌هایش را اصلاح کند.»^۲

به عبارت دیگر محاسبه نفس، انسان را از مداهنه و چاپلوسی‌های نفس ایمنی می‌بخشد. زیرا نفس مرتبًا خود را زیور و زینت داده و در صدد فریب انسان برمی‌آید و به فرد القاء می‌کند که تو آدم خوبی هستی و این محاسبه است که نقاب دروغین را از چهره نفس کنار زده و زشتی‌ها و قبایح آن را برای صاحبین بر ملا می‌کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این موضوع نیز فرموده‌اند: «مَنْ تَعَاهَدَ نَفْسَهُ بِالْمُحَاسَبَةِ أَمِنَ فِيهَا الْمُدَاهَةَ - کسی که پیمان داشته باشد درباره محاسبه کردن از نفسش، از خیانت‌ها و چاپلوسی‌های نفس در امان است.»^۳

۱. تحف العقول، النص، ص ۳۰۱

۲. مستدرک الوسائل و مستبطن المسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۴

۳. تصنیف غرر الحكم و درر الكلم، ص ۲۳۶

معاتبه نفس

یکی دیگر از امور مهم در سیر معنوی که بعد از محاسبه پیش می‌آید عبارت از "معاتبه" است. یعنی انسان بعد از فراغ از محاسبه نفس وقتی مشاهده نمود که نفس پیمان‌شکنی نموده و حرمت مولی را نگاه نداشته و دستش به معاصی آلوده شده، باید علاوه بر استغفار و تضرع، نسبت به عتاب و سرزنش نفس اقدام نموده و آن را مورد ملامت و بی‌مهری قرار دهد. به عبارت دیگر انسان از کنار معاصی و کوتاهی‌های خود نسبت به حضرت حق نباید بی‌تفاوت بگذرد زیرا بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری پی بردن به گناهان؛ باعث دو اتفاق می‌شود:

اول آن که گناه و معصیت برای انسان آسان شده و زشتیش برای نفس از بین می‌رود.

دوم باعث انس گرفتن نفس به گناه و معصیت خواهد شد.

که آن گاه جدا کردن نفس از معصیت بسیار دشوار خواهد بود.

نکته دیگر که توجه به آن راه‌گشاست آن است که خود این حالت روحی که انسان نسبت به خلافکاری نفس خویش واکنش نشان داده و آن را مورد عتاب و ملامت قرار دهد، از کمالات و درجات معنوی است که از آن تعبیر به "نفس لواحه" یا نفس سرزنش گر شده است و خدای متعال در قرآن به آن قسم یاد فرموده، آن‌جا که می‌فرماید:

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ الْلَّوَامَةِ - سوگند به روز قیامت، و سوگند به (نفس لواحه) و جدان بیدار و ملامت‌گر (که رستاخیز حق است)» (قیامت/۲۱و۲)

بنابراین معاتبه نفس، انسان را به مقام نفس لواحه می‌رساند که علاوه بر آن که خود از کمالات و مقامات معنوی است، مدخلی برای ورود در عباد الرحمن و نفس مطمئنه است. به همین جهت در روایات بسیاری توصیه شده که نفس خویش را مورد غضب و اهانت و ملامت قرار دهید که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

امیرمؤمنان عليه السلام فرموده‌اند: «أَهِنْ نَفْسَكَ مَا جَمَحَتْ بِكَ إِلَى مَعْصِيَةِ اللَّهِ - نفس خود را مورد اهانت قرار ده، مدامی که سرکشی کند به وسیله تو به سوی نافرمانی‌های خدا.»^۱

در روایتی دیگر فرموده‌اند: «مَنْ أَهَانَ نَفْسَهُ أَكْرَمَهُ اللَّهُ - هر کس نفسش را مورد اهانت و ملامت قرا دهد، خداوند او را گرامی خواهد داشت.»^۲

۱. عيون الحكم و الموعظ، ص ۷۸

۲. عيون الحكم و الموعظ، ص ۴۵۳

حسن بن جهم گوید از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: «إِنَّ رَحْلًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَبَدَ اللَّهَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ قَرَبَ قُرْبَانًا فَلَمْ يَقْبِلْ مِنْهُ فَقَالَ لِنَفْسِهِ مَا أُتْبِتُ إِلَّا مِنْكَ وَ مَا الذَّنْبُ إِلَّا لَكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ ذَمَّكَ لِنَفْسِكَ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَتِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً» - مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و سپس یک قربانی تقدیم داشت و از او پذیرفته نشد. (نفس خود را مورد ملامت و سرزنش قرار داد و) به نفس گفت: این نالایقی جز از ناحیه تو نیست و گناهی صادر نمی‌شود مگر از تو. خداوند به او وحی کرد که: این نکوهش و ملامتی که از نفست کردی از عبادت چهل سالهات بهتر و بافضلیت‌تر بود.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «مَنْ سَخَطَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْضَى رَبَّهُ - کسی که نسبت به نفس خویش (و خلاف‌های آن) خشمگین شود، پروردگارش را از خود راضی نموده است.»^۲ بنابراین علمای اخلاق می‌فرمایند انسان باید بعد از محاسبه و به یاد آوردن گناهانش، خویش را مورد خطاب و عتاب قرار داده و نفس را متذکر عذاب و احوال قیامت نماید و با خود این‌گونه نجوا کند:

ای نفس چقدر بی‌حیایی، آیا از خدا خجالت نکشیدی که در محضر او این خلاف را کردی؟! بدان که خداوند ناظر به اعمال توست؛ «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى - آیا او ندانست که خداوند (همه اعمالش را) می‌بیند؟!» (علق ۱۴)

ای نفس، اگر باورت این است که خداوند اعمال تو را نمی‌بیند مبتلا به کفر اعظمی و اگر باورت این بود که خدا می‌بیند و معصیت نمودی، خیلی وقیح و بی‌حیایی!!

ای نفس، «اذْكُرْ مَصْرَعَكَ يَيْنَ يَدِيْ أَهْلَكَ، لَا طَبِيبٌ يَمْعَكَ وَ لَا حَبِيبٌ يَنْفَعُكَ - یاد بیاور آن هنگامی را که در پیش روی خانوادهات روی زمین افتاده‌ای، نه طبیبی است که بتواند مرگ را از تو منع کند و نه دوستی که بتواند به تو نفع برساند.»^۳

ای نفس، «اذْكُرْ مَصْرَعَكَ وَ فِي قَبْرَكَ مَضْحَعَكَ وَ مَوْقِفَكَ يَيْنَ يَدِيْ اللَّهِ تَشَهَّدُ حَوَارِحُكَ عَلَيْكَ يَوْمَ تَرْلُ فِيهِ الْأَفْدَامُ وَ تَبْلُغُ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَ تَبْيَضُ وُجُوهٌ وَ تَسُودُ وُجُوهٌ وَ تَبْدُو السَّرَّائِيرَ وَ يَوْضُعُ الْمِيزَانُ لِلْقِسْطِ - به یاد آور مصرع و محل جان دادنت را و خواب‌گاه خود را در قبر و به

۱. الكافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۷۳

۲. عيون الحكم و الموعظ ص ۴۴۴

۳. أعلام الدين في صفات المؤمنين، ص ۳۱۱ - نقل از امام رضا علیه السلام

یاد بیاور وقوف قیامت و ایستادن خود را در مقابل حکم عدل الهی در حالی که اعضاء و جوارح تو برعلیه تو گواهی دهند. آن روزی که قدمها بر صراط بلغزد و قلبها از وحشت به گلوها رسد و صورت‌هایی سفید و صورت‌هایی سیاه باشد و اسرار و پنهانی‌ها ظاهر گردد و میزان عدل بر پا شود.»^۱

ای نفس، به یاد آور روزی را که: «يَعْصُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدِيهِ يُقُولُ يَلِيقَتِي الْخَدْنَتْ مَعَ الرَّسُولِ سَيِّلَا - ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خد) راهی برگزیده بودم!» (فرقان/۲۷)

مرحوم حاج ملا مهدی نراقی رحمت‌الله‌علیه درباره معاتبه چنین فرموده‌اند:

«پس وقتی به محاسبه نفس پرداخت و آن را در اعمال خیانتکار و مرتكب معا�ی و مقصّر در حقوق خداوند یافت و در فضائل سست و مانده و بیکاره دید سزاوار نیست که سهل‌انگاری کند و آن را مهمل گذارد، زیرا این باعث نزدیکی و آمیزش آن به گناهان می‌شود، و چنان با معا�ی انس خواهد گرفت که باز گرفتنش از آن‌ها سخت دشوار خواهد بود. پس عاقل باید ابتدا در مقام عتاب نفس برآید و بگوید: اف بر تو ای نفس مرا هلاک ساختی و بهزودی در جهنّم با شیاطین و اشرار معذّب خواهی بود، ای نفس امّارهی خبیث آیا شرم نمی‌کنی و از عیب خود باز نمی‌ایستی؟ چهقدر جاهل و احمقی آیا نمی‌دانی که پیش روی تو بهشت و دوزخ آماده است و بهزودی در یکی از این دو منزل خواهی بود؟ تو را با خنده و شادی و با لهو و عصیان چه کار؟ نمی‌دانی که ناگاه مرگ بی‌خبر می‌رسد، و از هر چیز به تو نزدیک‌تر است؟ تو را چه افتاده است که آماده آن نمی‌شوی؟ آیا از جبار آسمان‌ها و زمین نمی‌ترسی و از او شرم نداری؟ در حضور او معصیت می‌کنی و می‌دانی که مطلع و آگاه است؟ وای بر تو ای نفس از جرأتی که بر معصیت خدا داری. اگر برای این است که معتقد‌ی او تو را نمی‌بیند کافری و اگر می‌دانی که او مطلع است چهقدر بی‌شرم و منافقی و ادعای باطل داری که با زبان خود مدعی ایمانی و حال آن که آثار نفاق بر تو آشکار است. از خواب خود بیدار شو و احتیاط از دست مده... و امثال این مواعظ و توبیخ‌ها و سرزنش‌ها را با نفس خود تکرار کند.»^۲

۱. إرشاد القلوب ج ۱، ص ۳۰ - نقل از امام حسین علیه السلام که اینگونه آغاز می‌گردد: يَا ابْنَ آدَمَ تَغَكَّرْ وَ قُلْ:

۲. علم اخلاق اسلامی، ج ۴، ص ۱۳۳

معاقبہ و مؤاخذہ نفس

بعد از معاتبہ نوبت معاقبہ و مؤاخذہ نفس است. یعنی بعد از آن که انسان نفس خویش را به جهت گناهان و قصور اتش در انجام فرمانیں الهی مورد سرزنش و ملامت قرار داد، باید آن را مورد عقاب و تنبیه قرار دهد. البته بعضی خیال کرده‌اند که معاقبہ هنگامی مطرح است که نفس در اثر معاتبہ رام و ملتفت نشود. اما این سخن تمام نیست و باید دانست اصلاً خود مراقبه موضوعیت داشته و به خودی خود مطلوبیت دارد. توضیح مطلب آن که وقتی گناهی از انسان صادر شود چند امر برای نفس حاصل می‌شود که فرد باید آن‌ها را از بین ببرد که آن امور عبارتند از:

(۱) مساله جرأت نفس بر گناه است. انسان تا قبل از انجام گناه نسبت به گناه حریم داشته و از انجام معاصی باک و هراس دارد. اما وقتی دستش آلوده به گناه شد این حریم شکسته شده و کم کم جرأت او بر معصیت زیاد شده و قبح گناه در نظرش کم می‌شود.

(۲) مساله انس با گناه است. ارتکاب معاصی سبب انس نفس با گناه و معصیت می‌شود.

(۳) مساله ظلمتی است که از ناحیه ارتکاب معاصی بر روی صحیفه دل و روح می‌نشیند. حال باید توجه داشت که معاتبہ نفس، سبب از بین رفتن دو امر اول از امور مذکور در بالا می‌شود اما نسبت به امر سوم یعنی کثافات و ظلماتی که از گناه بر جان آدمی نقش می‌بندد، اثر تطهیری ندارد. بلکه آن‌چه باعث تطهیر دل و جان انسان از این آلودگی‌ها و ناپاکی‌هاست عمل شریف "معاقبہ نفس" است. به همین جهت علمای اخلاق فرموده‌اند بعد از معاتبہ، سالک إلى الله باید نفس را معاقبہ نموده و از آن مؤاخذه نماید.

عالیم رباني جناب حاج ملا مهدی نراقی در اینباره چنین فرموده‌اند: «و سپس در مقام زجر و تنبیه نفس برآید و آنرا به عبادات سخت و دشوار و تصدق آن‌چه دوست دارد، به تلافی تقصیرات و ادار نماید، چنان‌که اگر لقمه مشتبه به حرام خورده باید شکم را گرسنگی دهد، و اگر به غیر محروم نظر افکنده چشم را به منع نظر تنبیه کند، و اگر زبان به غیبت مسلمانی گشوده آن را مدتی دراز به سکوت و ذکر کیفر دهد، و همچنین هر عضوی از اعضاء خود را وقتی گناهی از آن سرزده به منع خواهش‌هایش عقوبت کند، و اگر در نمازی سهل انگاری کرده نماز بسیار با شرایط و آداب بجا آورد، و اگر فقیری را سبک و خوار شمرده برگزیده مال خود را به او بدهد، و همچنین در دیگر گناهان و تقصیرات.»^۱

نکته مهم در معاقبہ نفس که از میان فرمایشات جناب نراقی علیه الرحمه نیز به دست می‌آید، توصیه علمای اخلاق به این امر است که عقاب و تنبیه هر گناهی اول باید معقول و مشروع باشد و دوم؛ باید مناسب با همان گناهی باشد که از فرد صادر شده است. به عنوان مثال اگر انسان مال حرامی خورده، باید این شکم را تنبیه نموده و درباره خوردن آن را منع نموده و گرسنگی دهد. اما باید این گرسنگی دادن معقول و مورد تائید شرع مقدس باشد، به عنوان مثال چند روزه بگیرد یا از تعداد وعده‌های غذایی خود بکاهد تا شکم و خواهش‌های آن سرکوب و تنبیه گردد. یا اگر خدای نکرده معصیتی در رابطه با زبان مانند دروغ یا غیبت از او صادر شد، به عنوان تنبیه به مقدار ضرورت صحبت نماید و بقیه زمان را سکوت نموده یا به تلاوت قرآن و ادعیه مشغول باشد.

توجه به این نکته باشد که معاقبہ از امور عقلایی است که هر عاقلی بر آن حکم می‌کند. زیرا اگر فرزند انسان تخلیق نماید عقلاء می‌گویند باید مؤاخذه‌اش کرد تا درست تربیت شود.

حال چگونه است که اگر من خلافی نمودم نباید مورد عقاب و مؤاخذه قرار گیرم؟!!
فیض کاشانی رحمت‌الله علیه نیز درباره معاقبہ فرموده است: «بعد از محاسبه اگر معلوم شد که نفس تقصیر کرده، و دست به ارتکاب معاصی زده، باید به او مهلت نداد که مهلت دادن همان و ارتکاب معاصی و مانوس شدن با آن همان، و اگر مثل کودک به شیر مادر، به معصیت انس گرفته و از آن تغذیه کرد، جدا کردن آن از ارتکاب معصیت دشوار است. اگر لقمه مشتبهی از روی شهوت نفسانی خورده، باید با گرسنگی شکم را تنبیه کرد و اگر به نامحرم نظر کرده، باید چشم را از نظر کردن منع کرد، و همین طور سائر اعضاء و جوارح. نقل شده که روزی مردی لباسش را کند و شروع کرد در هوای گرم که زمین داغ بود خود را در خاک مالیدن و به نفس خود می‌گفت: بچش که عذاب جهنم شدیدتر و گرمتر از این است! آیا مثل مردمای در شب و فرد بیهوده‌ای در روز هستی! پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم در زیر درختی بودند، وقتی او را دیدند، نزدیک آمدند، آن مرد گفت نفس من بر من غلبه کرده است. پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمودند آیا چاره‌ای جز این نبود؟ "گویا مرد گفته باشد نه، فقط به این صورت نفس من تنبیه می‌شود" پیامبر فرمودند: درب‌های آسمان به روی تو گشوده و خداوند عزوجل به تو نزد ملائکه میاها و افتخار می‌کند، سپس به اصحاب فرمودند: "از برادرتان توشه برگیرید" و این گونه در مقابل نفس مقاومت کنید، و از او حساب کشید و عقابش کنید. تعجب است اهل و فرزند و زیر دستان خود را به خاطر کار زشتی که

۱. شبیه این روایت در این سند آمده است: الأمالی (لصدوق)، النص، ص ۳۴۰

کرده‌اند مورد عتاب قرار می‌دهی، از این می‌ترسی که اگر عقاب نکنی از تحت قدرت و امر تو خارج شوند، و بر تو طغیان کنند، ولی به نفس خود که بزرگ‌ترین دشمن تو است، مهلت می‌دهی، به کسی که طغیانش و ضرریش از طغیان و ضرر زیر دستانت بیشتر است، نهایت ضرری که اهل تو در اثر نافرمانی به تو می‌رسانند، این است که معیشت و زندگی تو را مشوش و دچار اختلال می‌کنند، و اگر تعقل می‌کردی می‌یافته که زندگی، زندگی آخر است، و نعمت بهشت ماندنی است، و نفس تو چیزی است که عیش ابدی تو را منغض و ناگوار می‌کند، پس او اولی به معاقبه و تنبیه است!»^۱

خاطره‌ای از شهید رجایی

دکتر غلامعلی افروز می‌گوید: روزی نزدیک ظهر به منزل شهید رجائی رفتم. ظهر، صدای اذان که شنیده شد، ایشان از جا برخاستد و برای اقامه نماز آماده شدند. ایشان را صدا زدند که: «غذا آماده است و سرد می‌شود. اگر اجازه می‌فرمائید، بیاوریم.»

شهید رجائی در همان حال فرمودند: «خیر، بعد از نماز»

نگاهی به صورت آرام و چهره متبسم شهید رجائی انداختم. با لبخند به من گفت: «عهد کرده‌ام هیچ وقت قبل از نماز ناهار نخورم. اگر هم زمانی ناهار را قبل نماز خوردم و نماز را اول وقت نخواندم، فردایش را روزه بگیرم.»

ایشان همیشه می‌فرمودند: «به کار بگوئید وقت نماز است، به نماز نگوئیید کار دارم.»^۲

خاطره‌ای از شهید غلامحسین خزاعی

حسین موتور می‌راند و من پشت سرش نشسته بودم. ناگهان وسط «تپه‌های ذلیجان» ایستاد. پرسیدم: «چی شد؟ چرا ایستادی؟»

از موتور پیاده شد و گفت: «تو بنشین جلو و رانندگی کن.» گفتم: «چرا؟»

گفت: «احساس می‌کنم دچار غرور شده‌ام.»

تعجب کردم، وسط دشت و تپه‌های ذلیجان، جایی که کسی ما را نمی‌دید، چگونه چنین احساسی پیدا کرده بود؟ وقتی متوجه تعجب من شد، در حالی که به تپه کوچک پشت سرمان اشاره می‌کرد، گفت: «وقتی به آن تپه رسیدم کمی گاز دادم و از موتورسواری خودم لذت بردم. معلوم می‌شده دچار هوای نفس شدم؛ در حالی که به خاطر خدا سوار موتور تا مدت‌ها سوار موتور نمی‌شد.^۳ والسلام شده‌ایم.»

۱. المحجة البيضاء، ج ۹، ص ۱۶۸. ۲. کوتاه و خواندنی از نماز، نادر فاضلی، ستاد اقامه نماز ص ۵۱

۳. خبرگزاری ایسنا ۹۱/۲/۱۲ - از خاطرات سردار شهید غلامحسین خزاعی

عباس داوودی

جريدة چهار ساله

ماجرای اولین خطابه رسمی حضرت امام روح‌الله خمینی قدس‌الله‌نفسه‌الزکیه حضرت امام رحمت‌الله‌علیه ضمن تحصیل در اراک در ایام نوزده سالگی در مراسم بزرگداشت «رکن اعظم مشروطه» مجتهد طباطبائی اولین خطابه خود را قرائت کرد و تحسین حاضرین را برانگیخت. این خطابه در واقع بیانیه‌ای سیاسی بود که به جهت قدردانی از زحمات و خدمات علمدار مشروطیت از جانب حوزه علمیه اراک از زبان یک طلبه جوان قرائت می‌شد. از قول حضرت امام رحمت‌الله‌علیه نقل شده است که فرموده‌اند:

«... پیشنهاد شد منبر بروم، استقبال کردم آن شب کم خوابیدم، نه از ترس مواجه شدن با مردم، بلکه به خود فکر می‌کردم فردا باید روی منبری بنشینم که متعلق به رسول‌الله است. از خدا خواستم مدد کند که از اولین تا آخرین منبری که خواهم رفت، هرگز سخنی نگوییم که جمله‌ای از آن را باور نداشته باشم. و این خواستن عهدی بود که با خدا بستم، اولین منبرم طولانی شد، اما کسی را خسته نکرد ... و عده‌ای احسنت گفتند، وقتی به دل مراجعه کردم از احسنت گویی‌ها خوشم آمده بود، به همین خاطر دعوت دوم و سوم را رد کردم و چهار سال هرگز به هیچ منبری پا نگذاردم.»

پایگاه اینترنتی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران http://www.iichs.org/index.asp?id=۱۲۶&doc_cat=۱
به نقل از کتاب سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی رحمت‌الله‌علیه جلد ۶، ص ۱۱
و کتاب «Хمینی روح‌الله» نوشته دکتر سیدعلی قادری صفحه ۲۶۰ به بعد

فرم محاسبه

جهت محاسبه فرمی پیشنهادی در صفحه بعد تهیه شده و جهت یادآوری تنها به تیتر مطالبی که در این شماره و شماره‌های قبل شمیم معرفت منتشر شده است اشاره نموده‌ایم. این فرم پشت و رو تهیه شده تا بتوان آن را به راحتی تکثیر نموده و در اختیار کسانی که مایل به انجام محاسبه هستند قرار داد.

نکته قابل توجه این است که محاسبه اعمال خوب را در فرم نیاورده‌ایم زیرا معمولاً خوبی‌هایمان را فراموش نمی‌کنیم، ولی این به معنای محاسبه نکردن آن‌ها نیست. منظور از ترک برنامه هم، برنامه‌های معنوی است که با خود قرار می‌گذاریم مانند این که هر شب چند صفحه قرآن بخوانیم، هر روز صدقه دهیم، مطالعه دینی داشته باشیم و امثال آن. و منظور از ترک اولی نیز انتخاب خوب، از بین خوب و خوب‌تر است.

(الف) مشارطه: با خود و خدا و امام زمان روحی له الفدا شرط کند که لااقل امروز گناه نکند.

۱- بیدار بودن در بین الطلوعین: روایت است هر که بین الطلوعین بخوابید شیطان در گوش او بول (ادرار) می کند. (مفایح الجنان) - کنایه از این که حرف حق را نمی شنود و ...

۲- خواندن سوره توحید و قدر در بین الطلوعین.

۳- بیدار بودن لااقل کمی قبل از اذان صبح.

۴- خواندن دعای عهد - حضرت امام خمینی (ره) به عروس خود فرموده بودند که در خواندن دعای عهد مواظبت داشته باشند که در سرنوشت تاثیر دارد.

(ب) مراقبه: مراقبت بر انجام شرطی که انجام داده است

۱- در وسوسه شیاطین جن ذکر: لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

۲- در وسوسه شیاطین انس: صلوات

۳- همیشه با وضو بودن (وضو را هم دقیق بگیریم) قبل از وضو ۷ مرتبه لا اله الا الله هنگام

وضو قرائت سوره قدر - بعد از وضو آیه الکرسی - در انتهای دعای وضو امیر المؤمنین

علیه السلام به محمد حنفیه فرمود: ثمَّ رَأَعَ رَأْسَهُ فَظَرَ إِلَيْهِ مُحَمَّدٌ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَصَّأَ مُثْلَ وَصُوفَئِي

وَقَالَ مُثْلَ قَوْلِي خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكًا يُنَذِّسُهُ وَيُسَبِّحُهُ وَيُكَبِّرُهُ فَيُكَبِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

ثَوَابَ ذَلِكَ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

۴- توجه به این که خدا ما را می بیند. دیگر شاهدان برما:

امام زمان - عتید و رقیب - زمین «بُوْمَذْ تُحَدَّثُ اخبارَهَا» (زلزله ۴) - اعضا بدن «حتی إذا ما

جاوُها شهَدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجَلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (فصلت ۲۰) - دیگر ملائکه - و ...

۵- در روز بگوید: یا من ختم النبوة بمحمد (ص) اختم لی فی یومی هذا بخیر و شهری

بخیر و سنتی بخیر و عمری بخیر. (أسرار الصلاة ص ۱۵۷)

(ج) محاسبه: ۱- امام کاظم (ع) فرمود: «از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند،

پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را خواهد، و اگر گناه و کار بدی کرده در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و بهسوی او بازگشت کند (و توبه نماید)». کافی ج ۲ ص ۴۵۳

۲- اینجا باید همیشه بدھکار شویم. چون هرچه مقام معنوی بالاتر برود، مصاديق گناه

سخت‌گیرانه تر می شود. موضوع «گناهان هفته» شمیم شماره ۲۳ صفحه ۸۸

(د) معاقبه: نفس سرکش را مورد عتاب قرار دهد که یک روز هم نتوانست گناه نکند و خود را از عذاب الهی بترساند.

(ه) معاقبه: نفس را به دلیل عدم رعایت عقاب کند. با روزه و ندادن آن چه دوست دارد و ...

۱- هرچه نفس خواست به او ندهید - داستان امیر المؤمنین و میل به خوردن کباب

۲- اولین منبر حضرت امام (ره) ۳- خاطره شهید رجایی ۴- خاطره شهید خزاںی

ترک برنامه	ترک اولی	مکروه	گناه	
				شنبه
				یکشنبه
				دوشنبه
				سه شنبه
جمع	جمع	پنجشنبه	چهارشنبه	دوشنبه
جمع	جمع	پنجشنبه	چهارشنبه	سه شنبه
جمع	جمع	پنجشنبه	چهارشنبه	یکشنبه

چهره‌های پُ

آخرالزمان

صادق عبداللہی

کتاب «یوم الخلاص» که یکی از ترجمه‌های آن با نام «روزگار رهایی» منتشر شده است، نوشته عالم لبنانی «کامل سلیمان» می‌باشد. وی در این کتاب به نشانه‌های ظهور، وضعیت آخرالزمان و زمانی که نزدیک به ظهور امام عصر عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف می‌باشد و چگونگی حکومت آن حضرت و وضعیت زمین و مردم آن در روزگاری که نزدیک به ظهور حضرت است پرداخته و تمام روایات و مطالب را با ذکر دقیق استناد آن جمع‌آوری نموده است.

آن‌چه در پی می‌خوانید مطالب خلاصه شده‌ای از این کتاب (از صفحه ۶۹۷ تا ۸۱۶) در خصوص فساد زنان، فساد مردان، نماز مسلمان نمایان، مساجد منحرفین از اسلام راستین و علمای نفس‌پرست در آخرالزمان است که همگی از روایات مستند استخراج شده است.

توجه به این نکته ضروری است که منظور از آن‌چه در این روایات آمده اکثریت مردم دنیا و در برخی موارد اکثریت مسلمانان است و تطبیق آن با یک گروه خاص و یا پیدا کردن موارد استثناء و اقلیت، صحیح نیست.

وضعیت زنان در آخرالزمان

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم :

- (۱) جامه‌ی کافران بپوشند.
- (۲) خود را به شکل مستبکران درآورند.
- (۳) بر زین‌ها سوار شوند.
- (۴) به همسران خود تمکین نکنند.
- (۵) درآمد شوهرانشان آن‌ها را کفاف ندهد.
- (۶) فاسد می‌شوند.
- (۷) برای طمع دنیا در داد و ستد همسرانشان شرکت می‌کنند.
- (۸) خود را به صورت مردان در می‌آورند.
- (۹) جامه‌ی مردان را می‌پوشند.
- (۱۰) بی‌حیا می‌گردند.
- (۱۱) سرشان را چون کوهان شتر درست می‌کنند.
- (۱۲) در عین لباس پوشیدن اندامشان آشکار است.
- (۱۳) از این که همسرانشان با هم‌جنس خود رابطه دارند آگاهند ولی به روی خود نمی‌آورند.
- (۱۴) در بهترین خانه‌ها زن تشویق به فسق و فجور می‌شود.
- (۱۵) رابطه‌ی نامشروع به صورت یک فضیلت بازگو می‌گردد.
- (۱۶) اختلاطشان با مردان زیاد می‌شود.
- (۱۷) با همسرانشان با خشونت رفتار می‌کنند.
- (۱۸) حکومت می‌کنند.

به نقل از امیر المؤمنین علیه السلام:

- (۱۹) زینت‌های خود را آشکار می‌کنند.
- (۲۰) از دین خارج می‌شوند.
- (۲۱) به سوی لذت‌ها و شهوت‌ها می‌شتابند.
- (۲۲) محرمات الهی را حلال می‌شمارند.
- (۲۳) پدر و مادر در نزد آن‌ها خوار شمرده می‌شوند.
- (۲۴) زن‌ها از مردان درخواست ازدواج می‌کنند.

وضعیت مردان در آخرالزمان:

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم:

- (۱) از خدا نمی ترسند.
- (۲) از زنانشان اطاعت می کنند.
- (۳) از پدر و مادر نافرمانی می کنند.
- (۴) تمام همتshan شکمشان می شود.
- (۵) قبیله‌ی آن‌ها همسرانشان می گردد.
- (۶) دین آن‌ها درهم و دینار می شود.
- (۷) جامه‌ی زنان را به تن می کنند.
- (۸) با ارحام خود روابط نامشروع برقرار می کنند.
- (۹) با همجنس خود روابط نامشروع برقرار می کنند.
- (۱۰) پسران خود را در اختیار مشتری قرار می دهند.
- (۱۱) مردان برای مردان آرایش می کنند.
- (۱۲) با طلا آرایش می کنند. (یعنی از طلا به عنوان زینت استفاده می کنند).
- (۱۳) حریر و دیبا می پوشند.
- (۱۴) از پوست پلنگ استفاده می کنند. (شاید منظور این باشد که از پوست حیوانات وحشی و غیر حلال برای لباس استفاده می کنند).
- (۱۵) در مورد نماز صبح سستی می کنند.
- (۱۶) مشروب می خورند.
- (۱۷) قمار بازی می کنند.
- (۱۸) از هوای نفس پیروی می کنند.

به نقل از امیر المؤمنین علی علیه السلام:

- (۱۹) از همسرانشان انحرافات اخلاقی ... می بینند و اعتراض نمی کنند. (بی غیرت می شوند)
- (۲۰) مرد از درآمد نامشروع زنش بهره‌مند می گردد.
- (۲۱) به لذاید پست دنیا راضی می شوند.
- (۲۲) مرد را برای پوشیده نگاه داشتن همسرش سرزنش می کنند.
- (۲۳) اموال فراوانی در راه غیرمشروع خرج می کنند و کسی به آن‌ها اعتراض نمی کند.

۲۴) ولی اگر پول کمی در راه خدا خرج کنند، مانع آن‌ها می‌شوند.
به نقل از امام صادق علیه‌السلام:

- ۲۵) اگر یک روز گناه بزرگی چون فحشاء، کم فروشی، کلاهبرداری و شرب خمر انجام ندهند بسیار غمگین می‌شوند آن‌چنان که گویی آن روز عمرشان تباہ شده است.
- ۲۶) زندگی‌شان از کم فروشی و تقلب تأمین می‌شود.
- ۲۷) مرد برای آمیزش با زنان و همسرش مورد سرزنش قرار می‌گیرد.
- ۲۸) پدر و مادر در نزد وی خوار شمرده می‌شوند.
- ۲۹) با زنان اختلاط می‌کنند.

سیماه دین در آخر الزمان

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

- ۱) دین کم ارج می‌شود.
- ۲) دین مانند بقیه‌ی خوراکی است که در دهان می‌گردانند و سپس بیرون می‌ریزند.
- ۳) اسلام مانند آغاز غریب می‌شود.
- ۴) اگر کسی بر آیین خود استوار باشد، مانند کسی است که آتش گداخته‌ای را با دست بگیرد.
- ۵) از اسلام جز نام آن باقی نباشد.
- ۶) به ظاهر مسلمان نامیده می‌شوند در حالی که بیش از همه‌ی مردم از آن دورند.
- ۷) برای هیچ دین داری دینش سالم نمی‌ماند جز این‌که از کوهی به کوهی فرار کند.
- ۸) ثروتمندان برای سیاحت، متوضطین برای تجارت و فقرا برای ریا به مکه می‌روند.
- ۹) آلات لهو در حرمین شرفین ظاهر شود.
- ۱۰) چیزی شایع‌تر از دروغ بر خدا و پیامبر یافت نشود.
- ۱۱) اعراض از دین فraigیر می‌شود.
- ۱۲) با دین خود بر خدا منت می‌گذارند.

به نقل از امیر المؤمنین علی علیه‌السلام:

- ۱۳) سرزنش کننده‌ای نمی‌بینی جز کسی که خداوند سبحان را سرزنش کند.
- ۱۴) در حرمین شریفین آن‌چه خدا نمی‌پسندد انجام می‌پذیرد.
- ۱۵) دین‌داران تحقیر می‌شوند.
- ۱۶) بیشتر مردمان از دین مرتد می‌شوند.

سیمای علماء و دانشمندان غیرمهذب در آخرالزمان

رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود:

- (۱) من از غیر دجال، بیش از دجال در مورد شما اندیشناکم، گفته شد چگونه یا رسول الله فرمود: از پیشوایان گمراه کنند.

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم:

- (۲) برای غیر خدا درس فقه می خوانند.
 (۳) صرفاً برای مقام و ریاست به فقاهت می گرایند.
 (۴) قرآن را طبق خواسته های خود توجیه می کنند.
 (۵) آیین خدا را با آراء خود (به نفع خودشان) تفسیر و تحلیل می کنند.
 (۶) حق را از مسیر خود منحرف می کنند.
 (۷) سخن را از محل خود تغییر می دهند.
 (۸) به نفاق می گرایند.
 (۹) بر فراز منبر سخنان حکمت آمیز می گویند، چون از منبر پایین آمدند نور حکمت و ایمان از آن ها گرفته شود.
 (۱۰) جاهطلب می شوند.
 (۱۱) مردم را به نیکی و پرهیز کاری دعوت می کنند، ولی خود عمل نمی کنند.

به نقل از امیر المؤمنین علی علیہ السلام:

- (۱۲) به دروغ تمایل نشان می دهند.
 (۱۳) علما به شک و تردید تمایل نشان می دهند.
 (۱۴) طبق هوا نفوس خود فتوا می دهند.
 (۱۵) و طبق بعضی روایات این گروه اولین کسانی هستند که با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مقابله می کنند.

علماء و دانشمندان راستین در آخرالزمان

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

- (۱) مردم با آنها از سر ستیز درآیند.
- (۲) علماء را همانند دزدان می‌کشند.

به نقل از امیر المؤمنین علی علیه السلام:

- (۳) مرگ آنها را یکی پس از دیگری برباید. (طبق بعضی روایات وقتی مردم قدر علمای راستین را ندانند خداوند آنها را از مردم می‌گیرد).

به نقل از امام صادق علیه السلام:

- (۴) علم از کوفه (عراق) رخت بربندند و در قم ظاهر شود.

سیماه نماز در آخرالزمان

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

- (۱) نمازها تباہ می‌شود و مردم به دنبال شهوت‌ها رفته از هوای نفس پیروی می‌کنند.
- (۲) نمازها به آخر وقت می‌افتد.

به نقل از امام علی علیه السلام:

- (۳) از نماز جماعت دوری می‌گزینند.
- (۴) در مورد نماز صبح سستی می‌کنند.
- (۵) نماز را ضایع می‌کنند.
- (۶) برای نزاع و جدال نمازها از مساجد برچیده شود.
- (۷) مردم نماز را بمیرانند.

به نقل از امام صادق علیه السلام:

- (۸) نماز را برای ریا و تظاهر می‌خوانند.
- (۹) نماز (جماعت) با اجرت خوانده می‌شود.
- (۱۰) نمازگزار برای مردم نماز می‌گزارد. (نه برای خدا)
- (۱۱) اذان با اجرت گفته می‌شود.

سیمای مساجد در آخرالزمان

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

- (۱) مساجد آباد است ولی از هدایت خالی است.
 - (۲) مناره‌ها بلند می‌شود.
 - (۳) مساجد تزیین می‌شود (ولی از محتوا خالی است)
- به نقل از امیرالمؤمنین علی علیه السلام:
- (۴) برای نزاع و جدال نمازها از مساجد برچیده شود.
 - (۵) مساجد از کسانی پر می‌شود که از خدا نمی‌هراسند.
 - (۶) در مساجد برای غیبت کردن و خوردن گوشت اهل حق جمع می‌شوند.

سیمای قرآن در آخرالزمان

به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

- (۱) از قرآن جز نقش آن باقی نباشد.
- (۲) قرآن‌ها تزیین می‌شود. (بدون توجه به محتوای آن)
- (۳) قرآن با نی و با لحن غنا خوانده می‌شود.
- (۴) قرآن بر طبق خواسته‌ها تفسیر و توجیه می‌گردد.
- (۵) قرآن کهنه می‌شود. (بر اثر بی‌توجهی به عمل به آن)
- (۶) مطالبی که در قرآن نیست ساخته می‌شود.
- (۷) کالایی کم بهتر از قرآن با تلاوت صحیح؛ وجود ندارد.
- (۸) کالایی پرارزش‌تر از قرآن با تفسیر غلط و توجیهات بی‌اساس وجود ندارد.
- (۹) تلاوت قرآن بر زبان‌ها سخت باشد.
- (۱۰) گوش دادن به قرآن برای مردم بسیار سنگین و گوش دادن به صدای باطل آسان و فرح‌بخش می‌گردد.

بِکُوش: جَحْتُ شَعْبَانِ

نکات تبلیغی از حجت الاسلام والمسلمین قراتی
آببندی نکنید؟!

گاهی کارهای ما لفظیسم است؛ به این معنا که مطلبی را که در یک دقیقه می‌توانیم بیان کنیم، یک ساعت به آن حاشیه و مقدمه می‌زنیم! به طور مثال می‌گوییم: شصت، یعنی دو سی، شصت یعنی سه بیست، شصت عدد بعد از ۵۹ و قبل از ۶۱ و...!! واقعیت این است برخی از ما باید رئیس سازمان آب شویم از بس که در حرف‌هایمان آب می‌بندیم! گاهی با این مقدمه‌سازی‌ها باعث طرد مخاطب می‌شویم؛ لذا بایستی طوری صحبت کنیم که مخاطب حیفشه باید از پای بحث ما برخیزد و برود؛ بلکه با خود بگوید از هر دقیقه این جلسه یک حرف یاد می‌گیرم.

هر چه پول داری پتو نخر!

بعضی آقایان ده شب یا یک ماه راجع به یک مسئله یا یک آیه صحبت می‌کنند! نه قرآن این طور هست و نه امام صادق علیه السلام این طور بودند؛ پس این کار هیچ توجیهی ندارد. مثل این که آدم هر چه پول دارد پتو بخرد! بلکه باید بر اساس نیازهای مردم صحبت کنید. سعی نمایید هر جا برای تبلیغ می‌روید نیازهای مردم را بنویسید و بر اساس آن‌ها صحبت کنید. ببینید مردم گیر چه چیزی هستند: اخلاق خانواده، حلال و حرام، اعتیاد، زکات و خمس، نماز، خطهای سیاسی و...

بِي مطالعه حرف زدن خیانت است!

در مشهد به آیت الله فلسفی رحمت‌الله‌علیه (برادر مرحوم استاد فلسفی خطیب مشهور) گفتند: «بفرمایید بروید منبر». ایشان گفت: «امروز مطالعه نکردم!» باز گفتند: «هر که می‌خواهد آقا بروند منبر صلوات بلند ختم کند.» دوباره ایشان گفت: «امروز مطالعه نکردم!» سه بار که صلوات فرستادند، ایشان رفت منبر و گفت: «بِي مطالعه حرف زدن خیانت است، من هم امروز مطالعه نکردم» و از منبر پایین آمد. لذا عنایت داشته باشید اثر این یک دقیقه صحبت از صد منبر بیشتر است.

ضرورت مخاطب‌شناسی

برخی از سنت‌ها و قالب‌ها را باید شکست؛ جز قالب‌هایی که پشتونه عقلی یا وحیی داشته باشند. در صحبت نگویید این حرف علامه یا شیخ مرتضی انصاری یا شیخ مفید است و بس! خیلی وقت‌ها برخی مطالب مختص گروهی خاص نوشته یا گفته شده که بایستی رعایت نمود؛ مثلاً امام خمینی رحمت‌الله‌علیه اسرار الصلوه را برای امثال علامه حسن‌زاده آملی نوشته نه برای عوام یا دانشجو.

شوت مقام و احترام

محسن روادی

باز خوانی سرنوشت یک مدعی مرجعیت

سید کاظم میرفیضی معروف به شریعتمداری، زمانی با برادرش در شهر تبریز، دکان قندفروشی داشت.^۱ اما ظاهراً فروختن قند به مردم، چندان کام او را شیرین نمی‌کرد و آرزوی دست یافتن به مقام بالاتری را در سر می‌پروراند. شاید به همین دلیل بود که فعالیتهایی در زمینه‌ی ورود به مجلس شورای ملی شاهنشاهی انجام داد که با موفقیت توانم نبود.^۲

اما سید کاظم، راه دیگری را برای طی کردن پله‌های ترقی و ریاست یافته بود و در مدرسه‌ی طالبه‌ی تبریز، منتظر یافتن فرصتی بود تا خودی نشان دهد. این فرصت زمانی پیش آمد که حکومت پوشالی پیشه‌وری در هم شکسته بود و شاه به عنوان ناجی آذربایجان، پس از آرام شدن اوضاع به این دیار سفر کرد. یکی از برنامه‌های محمدرضای جوان، دیدار با علمای تبریز بود. اما جو آذربایجان به گونه‌ای بود که علمای متعدد تبریز، ملاقات با شاه را اساساً حرام و فسق می‌دانستند. اما شریعتمداری، موقعیت را مغتنم شمرده و علاوه بر ملاقات با محمدرضا پهلوی، نطق غرایی در روز چهارشنبه ۶ خرداد ۱۳۲۶ در مراسم خوش‌آمدگویی به شاه ایراد می‌کند و می‌گوید: «اعلیحضرta، طلاب علوم دینی فقط انتظار و تقاضا دارند که به تناسب مقام خدمتشان مورد توجه ملوکانه واقع شوند» و در مقام پوزش نسبت به بی‌ محلی سایر علماء به شاه، می‌گوید: «بی نهایت متأسف و شرمده هستیم و قهرآ به آقایان هم دیر خبر رسیده که نتوانسته‌اند افتخار شرفیابی حاصل کنند!»^۳ در این مراسم، شریعتمداری، ده هزار تومان از شاه دریافت نمود!^۴

این رفتار و سخنان شریعتمداری با واکنش جدی علمای تبریز مواجه شد. شریعتمداری توسط علمای آذربایجان تفسیق شد و از آن خطه بیرون رانده شد. ناچار به قم رفت و در آن جا رحل اقامت افکند. علمای قم، به گذشته‌ی این روحانی جوان و تازه وارد، به دیده‌ی اغماض نگریستند و چندان به او سخت نگرفتند.

شریعتمداری در قم رشد کرد و پس از فوت آیت‌الله بروجردی سران جبهه‌ی ملی، طی نشستی به اتفاق آرا شریعتمداری را شایسته‌ی طراز مقام مرجعیت شیعه دانستند و به تبلیغ

او پرداختند. از همان زمان، رابطه‌ی میان ملی‌گرایان و شریعتمداری آغاز شد و ادامه یافت.^۵ به جز تبلیغ ملی‌گرایان، حمایت رژیم پهلوی از سید کاظم شریعتمداری نیز در تثبیت مرجعیت وی تأثیر داشت. دولت پهلوی که اجباراً می‌باشد مرجعی را میان مردم تبلیغ کند، تصمیم داشت برای تضعیف موقعیت امام رحمت‌الله علیه از بقیه‌ی کاندیداهای حمایت کند. در این زمینه، اولویت با شریعتمداری بود که خواهان انقلاب علیه سلطنت نبود و از حرکت‌های انقلابی هم دفاع صریح نمی‌کرد. البته این امر، خود به خود ذهن انقلابیون را نسبت به وی بدین می‌کرد.^۶

شریعتمداری قبل از انقلاب اسلامی

گزارش‌های زیادی توسط ساواک تهیه شده که نشان از تقابل آیت‌الله شریعتمداری با امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه دارد. ساواک بارها احساس شریعتمداری نسبت به امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را گزارش نموده و در مقاطع حساس، از این مساله، برای تضعیف موقعیت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه استفاده کرد. البته اظهارات و اقدامات شریعتمداری بر علیه امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه اوایل شدید بود، اما رفته رفته با نزدیک شدن به سال‌های پایانی عمر حکومت پهلوی، این اظهارات به صورت مخفیانه‌تر بیان می‌گردید. در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، یک بولتن ۳۱ صفحه‌ای وجود دارد که تاریخ آن به ۵۷/۷/۱ یعنی ۴ ماه قبل از انقلاب اسلامی، باز می‌گردد. ظاهرآً مقامات ارشد رژیم پهلوی، در آخرین تلاش‌های خود برای حفظ سلطنت، دست به دامان آیت‌الله شریعتمداری شده‌اند و از او کمک و راهنمایی خواسته‌اند. گزارش این دیدار به صورت بولتن در اختیار مقامات بالا و به احتمال زیاد شخص محمدرضا پهلوی قرار گرفت.

در این بولتن ویژه، در خصوص ملاقات یکی از مقامات ساواک با سید کاظم شریعتمداری و مهم‌ترین اظهارات وی این‌گونه گزارش شده است:

- ۱- اظهار علاقه وی به محمدرضا پهلوی و موافقت با رژیم سلطنتی.
- ۲- مخالفت ظاهری مشارالیه با رژیم بهمنظور حفظ ارتباط خود با گروه‌های سیاسی دیگر و مردم.
- ۳- معرفی نجف به عنوان پایگاهی برای مخالفان و عامل بروز تظاهرات‌ها و قتل عام در کشور و ارسال اعلامیه‌ها از شهر مذکور.
- ۴- انتقاد به عملکرد (امام) خمینی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) مبنی بر سکوت در مقابل ظلم و ستم دولت عراق نسبت به مسلمانان.
- ۵- موافقت وی (شریعتمداری) با دولت نظامی و برقراری حکومت نظامی در شهرها.

ع- آزادی زندانیان سیاسی در صورت اطمینان به عدم انجام اقدامات ضد امنیتی از طرف آنان بعد از آزادی.

۷- توجه بیشتر به اوضاع شهر قم، بیان خطر اقدامات و مخالفتها علیه دولت از طریق رسانه‌های گروهی بهمنظور متعدد نمودن مردم علیه (امام) خمینی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) و عملکرد وی...

در بخشی از این سند آمده است: «آقای شریعتمداری اظهار نمود: سلام مرا به پیشگاه اعلیحضرت برسانید که اعلیحضرت اطمینان داشته باشند همان مشکلاتی که امروز ایشان دارند ما هم داریم... من برای حفظ مملکت و صیانت سلطنت فکر می‌کنم... خمینی و کسانی که مانند او فکر می‌کنند که حکومت اسلامی برای مملکت مناسب است، در خراب کردن قدرت دارد و برای سازندگی، نه سازمانی دارند نه توانایی. من صریحاً می‌گویم که با خمینی و اعمال او مخالفم. تعدادی از علماء به من مراجعه می‌کنند و یا بحث راجع به روش من و خمینی، سؤال می‌کنند که ایا اختلافی داریم؟ من می‌گویم بلی. او مخالف شاه است در حالی که من این‌طور نیستم... برقراری حکومت نظامی، کار با ارزش و مفیدی بود و باید باقی بماند و من صریحاً می‌گویم به عرض اعلیحضرت برسانید و به نخستوزیر هم بگویید که هر چه می‌توانند مدت فرمانداری نظامی را طولانی‌تر کنند».^۴

بنابراین سید‌کاظم شریعتمداری از قبل از انقلاب هم با امام خمینی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) سر ناسازگاری داشت و به روش‌های انقلابی اعتقادی نداشت. حوادث بعد از انقلاب نشان داد که او این طرز تفکر را حفظ نموده است.

شریعتمداری پس از انقلاب اسلامی

پس از انقلاب، شریعتمداری، خود را در ظاهر همراه با انقلاب نشان داد و تا جایی پیش رفت که به صورت ضمنی (و نه صراحةً) خود را صاحب انقلاب می‌دانست و امام خمینی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) را احتمالاً فردی تصور می‌کرد که از جریان به وجود آمده، بهره می‌برد! شریعتمداری دشمنی خود را با امام خمینی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) و یارانش، حفظ کرده بود. فرهاد بهبهانی، از اعضای جمعیت دفاع از آزادی و از افراد نزدیک به نهضت آزادی می‌گوید: «در اوایل تشکیل جمعیت هیأت امنا (جمعیت دفاع از آزادی) ما یک سری تماس‌ها با آیت‌الله شریعتمداری برقرار کرده بودیم. به خاطر می‌آورم که خود آیت‌الله شریعتمداری، اعتراضش علیه اوضاع از ما بیشتر بود و صریحاً به ما گفت: آقایان باید بنشینند و فکری کنند که کار مملکت از دست آخوند خارج شود...»^۵

شریعتمداری در جریان تصویب قانون اساسی، مخالفت خود را با نحوه تصویب آن

اعلام داشت و مانعی در برابر شکل‌گیری قانون اساسی محسوب می‌شد، اما با قاطعیت امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، از موضع خود عقب‌نشینی کرد و مخالفت خود را با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی پس گرفت.

موضوع دیگری که شریعتمداری را در برابر امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و جمهوری اسلامی قرارداد، غائله‌ی آذربایجان و حزب جمهوری خلق مسلمان آذربایجان بود. به‌دنبال اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی (۱۳۵۷/۱۱/۱۹) که مؤسسین آن (شهید مظلوم دکتر بهشتی، امام خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، باهنر، هاشمی رفسنجانی) از حمایت مؤثر امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه برخوردار بودند، در روز ۱۲/۴/۵۷، حزب جمهوری خلق مسلمان که حمایت شریعتمداری را پشت خود داشت اعلام موجودیت کرد و ظاهراً پرچمی مقابل حزب جمهوری اسلامی و رهبری امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از سوی جبهه‌ی مخالف به زمین کوپیده شد.^۹

شریعتمداری خود را در حال رقابت با امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌دید و سعی می‌کرد از همه‌ی ابزارها برای گسترش نفوذ و افزایش دامنه‌ی اعتبارش استفاده نماید. حزب خلق مسلمان تحت حمایت صریح سید‌کاظم شریعتمداری به فعالیت‌های ضدانقلابی و جدایی‌طلبانه در آذربایجان ادامه می‌داد. در مهم‌ترین اقدام، صدا و سیمای آذربایجان به تصرف این حزب درآمد و سایر نهادهای دولتی را نیز تهدید و با تصرف نمودند.

در این زمان امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در قم تشریف داشتند و از قم نیز پست را رهبری می‌نمودند. ادامه کار این گروه ضدانقلابی و حمایت سید‌کاظم شریعتمداری از این گروه امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را نگران ساخته بود. حجت‌السلام فلسفی در خاطرات خود می‌گوید: «امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه روزی مرا خواست. خدمت ایشان رسیدم. تنها بودند. در مورد حزب جمهوری خلق مسلمان گفتگو نمودند. از من خواستند نزد سید‌کاظم شریعتمداری بروم و به صورت خصوصی از قول امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه به او بگوییم که دست از حمایت این حزب ضدانقلاب بردارید. همان موقع حرکت کردم و پیام امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را به او رساندم. شریعتمداری در جواب می‌گوید من همه‌جا علناً از این حزب حمایت کردم و اگر بگوییم به این حزب بستگی ندارم، اعتبار و حیثیت من از بین می‌رود. حجت‌السلام فلسفی از جانب امام قول می‌دهد که حیثیت شریعتمداری حفظ و جبران شود. حتی قرار شد مجلسی در مسجد اعظم قم برگزار شود و رادیو و تلویزیون هم پوشش خبری بدھند. در این مجلس آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، گلپایگانی و امام حضور به هم برسانند و آقای فلسفی منبر برود و از خدمات و فدایکاری‌های سید‌کاظم شریعتمداری در راه انقلاب تجلیل

گردد و به این ترتیب اعتبار شریعتمداری در جریان کناره‌گیری از حزب خلق مسلمان صدمه نبیند. با این حال، شریعتمداری حاضر نمی‌شود دست از حمایت خود از حزب ضدانقلابی جمهوری خلق مسلمان بردارد.^{۱۰}

کودتای مذهبی سید کاظم شریعتمداری در جریان کودتای نوژه

ایران و جهان، در تاریخ خود کودتاها را تجربه کرده‌اند. در کودتا، تعدادی از نظامیان، مراکز سیاسی و اداری کشور را اشغال می‌کنند و با اعلام حکومت نظامی، کنترل اوضاع را در دست می‌گیرند. معمولاً کودتا با خونریزی زیادی همراه نیست و به علت برتری مطلق قدرت نظامیان بر اهل سیاست به سرعت به پیروزی می‌رسد. در کودتاها حداکثر از تانک استفاده می‌شود که این تانک‌ها و ادوات زرهی، بیشتر به منظور ایجاد ترس و وحشت است.

در سال ۱۳۵۹، کودتایی در ایران طراحی شد که در هیچ نقطه‌ای از جهان سابقه نداشت. این کودتا بیشتر شبیه جنگ بود. در این کودتا، قرار بود محوریت با نیروی هوایی باشد و از هوایپیماهای جنگنده و بمب افکن استفاده گردد. این موضوع در جهان سابقه نداشت. کودتای نوژه که حاصل طراحی چندین نهاد اطلاعاتی و امنیتی و سیاسی بود، ابعاد بسیار وسیعی داشت و به گونه‌ای طراحی شده بود که احتمال شکست در آن صفر بود. در جریان انقلاب، از سریازان برای سرکوب مردم استفاده شده بود. اما در کودتای نوژه، ارتشیان متخصص شامل خلبانان و کماندوها که در زمان شاه برای جنگ با ابرقدرت شوروی آموزش دیده و تربیت شده بودند، در مقابل مردم بی‌دفاع قرار می‌گرفتند. اگر در جریان انقلاب مردم سینه در برابر گلوله سپر می‌کردند، در جریان کودتا قرار بود از بمبهای خوش‌های و ۷۵۰ پوندی برای قتل عام مردم استفاده شود. در مرحله‌ی اول، هوایپیماهای بمب افکن به بمباران مراکز حساس سیاسی و انقلابی می‌پرداختند و سپس مردم بی‌دفاع را که برای دفاع از انقلاب به میدان آمده بودند به وسیله‌ی شکستن دیوار صوتی می‌ترسانندند و در صورت نیاز، از بمبهای چند تنی برای کشتن مردم استفاده می‌شد.

در م محله‌ی بعد و پس از این که تهران و شهرهای بزرگ به صورت مناطق جنگ‌زده و ویرانه درآمد، نیروهای کماندو وارد عمل می‌شوند و به پاکسازی مناطق می‌پرداختند. اگر این اتفاق می‌افتد، وحشتناک‌ترین کشتار در قرن بیستم و کل تاریخ جهان رقم می‌خورد. زیرا کودتاگران پیش‌بینی کرده بودند در جریان عملیات نظامی، یک میلیون نفر کشته می‌شوند و این آمار ممکن است تا پنج میلیون نفر کشته برسد! این آمار پنج میلیون کشته با توجه به تجهیزات و بمبهای به کار رفته کاملاً منطقی بوده و اغراق نیست. به جز هوایپیماهای بمب افکن و شکاری که در این عملیات به کار گرفته می‌شد و به دلایل امنیتی

تعداد دقیق آن اعلام نشده است، از لشکر یک (گارد جاویدان سابق)، لشکر دو، لشکر ۹۲ زرهی اهواز، لشگر ۸۱ باختران، نیروهای ویژه هوابرد (نوهد) و سایر گروههای ارتشی، به علاوه حزب دموکرات، کومله و گروههای تجزیه طلب آذربایجان، کردستان، سیستان و بلوچستان، خوزستان و... استفاده می‌شد. همه‌ی این گروهها در جریان کودتا قرار داشتند و آمادگی خود را برای درگیری مسلحانه حفظ نموده بودند. به علاوه قرار بود در صورتی که کودتا دچار مشکل شود، کشور عراق هم وارد عمل شده و به کودتاگران کمک کند. در صورت ادامه بحران، آمریکا خود به صورت مستقیم وارد عمل می‌شد و با استفاده از پایگاهها و ناوهای خود در منطقه، به حمایت از کودتاگران می‌پرداخت. شوروی هم در جریان این کودتا قرار داشت.

این کودتا از سه شاخه‌ی نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک تشکیل شده بود. علیرغم به کار بردن سلاحهای سنگین و هماهنگی و همکاری گروههای ضد انقلاب هنوز یک مشکل وجود داشت. مشکل این بود که اولاً چگونه نیروهای درگیر در کودتا، در اجرای مأموریت‌های محوله دچار تردید نشوند و ثانیاً پس از چنین کشتار و حشتناکی چگونه می‌توان به دولت کودتا مشروعیت بخشید؟

کلید حل هر دو مشکل در شاخه‌ی ایدئولوژیک کودتا نهفته بود. سران کودتا، با علمایی که احتمال می‌دادند از جمهوری اسلامی و امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه کینه داشته باشند تماس گرفتند و از آن‌ها درخواست کمک نمودند. در رأس این افراد، سید‌کاظم شریعتمداری قرار داشت.

نیروهای ارتشی علیرغم این که در دوران طاغوت تربیت شده بودند، فرزندان همین مملکت بودند و به اسلام و روحانیت اعتقاد داشتند. آن‌ها حاضر نبودند بر علیه اسلام و روحانیت کودتا نمایند. سران کودتا، برای این که به افراد خود اطمینان دهند این کودتا بر علیه اسلام و انقلاب نیست، آن‌ها را به قم می‌فرستادند تا با سید‌کاظم شریعتمداری دیدار کنند و پس از تایید شریعتمداری، با اطمینان خاطر در عملیات شرکت نمایند.^{۱۲} بسیاری از این افراد مقلد سید‌کاظم شریعتمداری بودند و واضح است که وی تا چه حد بر آن‌ها نفوذ داشت. یکی از کودتاگران که به قم و بیت سید‌کاظم شریعتمداری رفته بود از تجمع خلبانان و ارتشیان در بیت وی خبر می‌دهد که برای استفسار از جریان کودتا به قم آمده بودند.^{۱۳}

شریعتمداری در مورد اصل کودتا سخنی نگفت ولی در پاسخ به مراجعین مرتباً تکرار می‌کرد «ظلم هرگز پایدار نمی‌ماند»^{۱۴} این جمله توسط کودتاگران به معنای تایید کودتا تفسیر می‌شود.

شريعتمداری در مرحله‌ی دوم کودتا نقش مهمتری را بر عهده دارد. قرار بود زمانی که جماران در سه سورتی پرواز با خاک یکسان شد و امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از صحنه‌ی سیاست حذف شدند، شريعتمداری وارد عمل شود. در طراحی کودتا، خانه‌ای در حوالی یوسف‌آباد برای انتقال شريعتمداری از قم به تهران اجراه شده بود. شريعتمداری در این خانه مستقر می‌شد و به عنوان رهبر مذهبی، کودتا را تایید می‌کرد.^{۱۴} زمانی که رادیو و تلویزیون به دست کودتاقیان تصرف می‌شد، وی مستقیماً یا به وسیله‌ی نوار و اعلامیه با مردم سخن می‌گفت و مردم را به همکاری با کودتا فرا می‌خواند.

کودتاقران به صورت مستقیم با پسر سید‌کاظم شريعتمداری در ارتباط بودند.^{۱۵} از طرف دیگر کودتاقران مطمئن بودند در صورتی که امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نباشند و سید‌کاظم شريعتمداری به عنوان یک مرجع تقلید پیام بدهد و از کودتا حمایت نماید، ارتش انگیزه‌ای برای مقاومت ندارد و به سرعت به تسلیم کودتاقران می‌گردد.^{۱۶} سران کودتا روی شريعتمداری بسیار حساب می‌کردند. فرماندهی کودتا (بنی عامری) در جلسه‌ای عنوان داشته بود:

«با علمًا و روحانیونی که طرفدار سید‌کاظم شريعتمداری می‌باشند دست به دست هم دادیم تا یک اسلام نوین در سطح مملکت پیاده کنیم.»^{۱۷}

کودتای نوژه به لطف خدا شکست خورد و خائنان به سزای عمل خود رسیدند. اما شريعتمداری به علت این که به صورت مستقیم در کودتا دست نداشت، تحت تعقیب قرار نگرفت و متأسفانه بخش‌هایی از مصاحبه‌ی کودتاقران که به نقش شريعتمداری در کودتا اذعان نموده بودند از صدا و سیما پخش نشد. کودتاقران در بازجویی‌ها و مصاحبه‌ی تلویزیونی خود به ارتباط کودتا با بیت سید‌کاظم شريعتمداری اعتراف نموده بودند اما این بخش از اعترافات و مصاحبه‌ها به دلایل امنیتی و سیاسی حذف شد و به اطلاع عموم نرسید.^{۱۸} شاید اگر در آن زمان به جای مصلحت اندیشه‌ی مردم را در جریان دخالت شريعتمداری در کودتا قرار می‌دادند، فرصت برای توطئه‌های بعدی فراهم نمی‌شد.

شريعتمداری و کودتا قطب زاده

دو سال پس از کودتای نوژه در اردیبهشت ۱۳۶۱، کودتای جدیدی کشف شد که در پی براندازی جمهوری اسلامی بود.

صادق قطبزاده از مبارزین قبل از انقلاب، همراه امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در هواپیما، عضو شورای انقلاب، سرپرست صدا و سیمای جمهوری اسلامی و وزیر خارجه جمهوری اسلامی در دولت مؤقت بود. پس از سقوط دولت مؤقت، خط مشی سیاسی وی تغییر کرد تا جایی

که در برابر امام و نظام جمهوری اسلامی به توطئه‌گری پرداخت. او کوشید با انجام یک کودتای نظامی، امام امت را به شهادت برساند و نظام اسلامی را براندازد. او مقدمات کودتا را از طریق همکاری با چند گروه نظامی به منظور تحقیق بخشیدن به اهداف شوم خود، فرستادگانی به کشورهای مختلف برای تهیه اسلحه و پول، هماهنگی با ضد انقلاب داخلی، اعزام نمایندگانی نزد آقای شریعتمداری و قشقایی‌ها و طرح و نقشه انهدام بیت امام، مراکز سپاه و کمیته‌ها و رادیو و تلویزیون فراهم کرده بود.

با توجه به این که در آن تاریخ کشور دارای وزارت اطلاعات نبود، واحد اطلاعات سپاه پاسداران پیگیر جریان قطبزاده گردید که با همکاری نظامیان متعهد موفق گردید با تعقیب و مراقبت از آقای قطبزاده و در حدود یک سال و نیم فعالیت اطلاعاتی، این توطئه را خنثی کرد. کشف این توطئه شوم رسوایی شریعتمداری را نیز به دنبال داشت به گونه‌ای که مردم با راهپیمایی، مراکز مربوط به شریعتمداری را به تصرف درآوردند و در نهایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از او سلب صلاحیت مرجعیت نمود.

قطبزاده با همراهی شریعتمداری رهبری این کودتا را بر عهده داشتند. این‌بار دخالت شریعتمداری در کودتا مستقیم بود. او ۵۰۰ هزار تومان به کودتاگران کمک کرده بود و اعتراف نمود که در جریان کودتا بوده ولی اقدامی در جهت جلوگیری از آن به عمل نیاورده است. زمانی که اعترافات متهمین منتشر شد، خشم مردم برانگیخته شد و جامعه‌ی مدرسین قم، پس از بررسی، اعلام کرد که شریعتمداری شرایط مرجعیت را از دست داده است و دیگر تقلید از او جایز نمی‌باشد. شریعتمداری با صدایی لرزان و ظاهری مضطرب در صفحه‌ی تلویزیون ظاهر شد و ضمن استغفار، تعهد کرد که دیگر در امور مشابه شرکت نداشته باشد. شریعتمداری تا پایان عمر یعنی فروردین ۱۳۶۵ که به علت سرطان کلیه درگذشت، در انزوا بود. امروز دیگر شریعتمداری فقط به عنوان یک عبرت و تجربه‌ی تلخ در مورد عاقب دنیازدگی و جاهطلبی مطرح است.

عالی اخلاقی آیت‌الله مشکینی درباره‌ی شریعتمداری می‌گوید:

«من بیست سال است که این آدم را می‌شناسم. این آدم تقوی نداشت از روز اول. این آدم عدالت نداشت. این آقا آن قدر حبّ ریاست داشت که اگر در راه حبّ ریاستش هزارها تومان، میلیون‌ها تومان، سهم امام مصرف می‌شد، تلف می‌شد، این آقا حاضر بود تلف بشود، نامش را به خوبی ببرند. چندین انسان تلف بشوند، خون‌ها ریخته شود ولی این آقا به یک مقام بالاتر برسد... به خدا از روز اول، وجود این مرد، چوب لای چرخ این انقلاب بود.»^{۱۹}

در بخشی از سخنان امام رضوان‌الله تعالیٰ علیه در خصوص کودتا آمده است:

«آن چیزی را که با آقایان روحانیون در میان می‌گذارم این است که شما می‌دانید که توطئه‌ها از همه اطراف هست و رو به افزایش است، لکن از این توطئه‌هایی که منتهی به سلاح و قوای مسلح و این‌ها [می‌شود] هیچ باکی نیست. آن‌ها را خدای تبارک و تعالی همراهی می‌کند چنانچه کرد و می‌بینید... عده بیچاره‌ای که برای خاطر یک دنیای کمی، فانی، می‌خواهند توطئه بکنند، و آن‌هم این‌طور توطئه‌ای که معلوم است که چنان‌چه موفق به کشفش هم نشده بودیم و قیام هم کرده بودند، [ملت] خفه می‌کردند آن‌ها را، این خوفی ندارد. آن توطئه‌هایی که از اول نهضت، یعنی پیروزی ما، پیروزی شما شروع شده است و باز هم در کار است، آن را باید آقایان توجه به آن داشته باشند... من خوفم این است که ما نتوانیم، روحانیت نتواند آن چیزی که به عهده اوست صحیح انجام بدهد. من خوف این را دارم که به واسطه بعض تبلیغات، حوزه‌های علمی از آن کار اساسی که حفظ فقاہت است سستی بکنند، و کم کم فقهه منسی بشود، و در درازمدت دستپاچه‌اند که همین دو-سه روز این کارها را انجام بدھند. اگر توانستند، حالا، اگر نتوانستند نقشه می‌کشند که در پنجاه سال دیگر کار خودشان را انجام بدھند، دست برنمی دارند و یکی از نقشه‌های مهم همین است که قشرهای ملت را از هم جدا کنند، و مهم این است که روحانیت را از ملت جدا کنند». ^{۲۰}

پی‌نوشت‌ها

- (۱) کودتا نوژه، صفحه ۱۶۹
- (۲) ری شهری، خاطره‌ها، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۳۹۸
- (۳) همان ص ۳۹۶
- (۴) کودتا نوژه، ص ۵۲
- (۵) ری شهری، ص ۳۹۱
- (۶) همان
- (۷) کودتا نوژه، ص ۱۷۱
- (۸) ری شهری، ص ۱۶۹
- (۹) افشاری چهره دوم شریعتمداری، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۱
- (۱۰) آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۰۸۹ ص ۷۱
- (۱۱) اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۱
- (۱۲) بهبهانی، فرهاد، داستان یک اعتراض، نشر آثار برتر، ۱۳۸۲
- (۱۳) کودتا نوژه، موسسه‌ی مطالعات پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۴۶، ص ۸۴
- (۱۴) مبارزان حجت‌السلام فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۲، صفحات ۳۹۶ تا ۳۹۹
- (۱۵) همان ص ۸
- (۱۶) همان ص ۴۴
- (۱۷) جعفریان، رسول، جربان‌ها و جنبش‌های سیاسی مذهبی، مرکز

بکوشش: جلت شعبانی

نکات تبلیغی از حجت الاسلام والمسلمین قراتنی
تحقیر مؤمنین!

در مسیر تبلیغ و تدریس معارف، مجرمان، مؤمنان را به شکل‌های مختلف تحقیر می‌کنند. در سوره مطهّفین می‌خوانیم که:

۱. پیوسته به آن‌ها می‌خندند: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الظِّنَّ آمُنُوا يَضْحَكُونَ – بدکاران (در دنیا) پیوسته به مؤمنان می‌خندیدند.» (آیه/۲۹)

۲. هر گاه از کنار آن‌ها عبور می‌کنند، غمزه می‌آیند و چشمک می‌زنند: «وَ إِذَا مَرُوا بِهِمْ يَتَعَامِزُونَ – و هنگامی که از کنارشان می‌گذشتند آنان را با اشاره تمسخر می‌کردند» (آیه/۳۰)

۳. همین که به سوی دار و دسته خود بر می‌گردند، پشت سر مؤمنان فکاهی و طنز می‌گویند: «وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِنَ – و چون به سوی خانواده خود بازمی‌گشتند مسرور و خندان بودند» (آیه/۳۱)

۴. هنگامی که مؤمنان را می‌بینند، می‌گویند این‌ها منحرفند: «وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هُؤُلَاءِ لَضَالُّونَ – و هنگامی که آن‌ها را می‌دیدند می‌گفتند: این‌ها گمراهانند.» (آیه/۳۲)

اما مؤمنان استقامت کرده و از راه خود دست بر نمی‌دارند. قرآن در ادامه می‌فرماید: «فَالْيَوْمُ الَّذِينَ آمُنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ – روزی خواهد آمد که مؤمنان، به کفار خواهند خندید.». (آیه/۳۴)

سه «یَحْسِبُونَ» در قرآن

«يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (اعراف/۳۰ – ذخرف/۳۷) یعنی فرد خیال می‌کند سلسله جلیله است.

«يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ» (کهف/۱۰/۴) او خیال می‌کند کار خوبی انجام می‌دهد.

«وَ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ» (مجادله/۱۸) او خیال می‌کند کسی است. (قاضی، امام جمعه، نماینده فلان و بهمان است)

قرآن می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ» (مائده/۶۸) تو خیال می‌کنی کسی هستی؟!

سه رقم قبولی داریم!

۱. قبول معمولی «قَابِلُ التَّوْبَ» (غافر/۳)

۲. قبول حسن «فَتَقْبِلَهَا رُبُّها بِقَبْوُلِ حَسَنٍ» (آل عمران/۳۷)

۳. قبول أحسن «وَ تَقْبِلُ بِأَحْسَنِ قَبْوُلٍكَ» (دعای وداع ماه رمضان)

پس اثرات درجات اعمال متفاوت است.

خوانندگان محترم

۱- بهتر شدن محتوا و ارائه مطالب نو و به روز در نشریه بدون یاری و حمایت شما کاری دشوار است. تقاضا داریم پرسشنامه صفحه بعد را به دقت تکمیل نموده و ارسال نمایید تا از نظرات و رهنمودهای ارزنده شما بهره برده و در تقویت کمی و کیفی نشریه به کار بندیم.

۲- از آنجا که شما گرامیان در خط مقدم جبهه فرهنگی در حال مجاہدت هستید و بیش از هر کس دیگر با نیازهای امروز اعضا بسیج - بهویژه جوانان - آشنایی دارید، شباهات، موضوعات و مطالبی را که احساس می‌کنید نیاز امروز متربیان و مخاطبان شما و حتی نشریه هست، برای ما ارسال فرمایید تا در شماره‌های بعدی با بهره‌گیری از اهل فن و کارشناسان مرتبط، در خصوص آن‌ها مطالبی را ارائه نماییم.

۳- مقالات و تحقیقات خود را در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی، اعتقادی و معرفتی، بصیرتی و مهارتی، با لحاظ نمودن رویکردهای آموزشی و کاربردی به نشانی نشریه ارسال فرمایید. بدیهی است در صورت اتقان محتوایی و برخورداری آثار شما از استانداردهای مقاله‌نویسی، با افتخار آن‌ها را در شمارگان بعدی منتشر خواهیم نمود.

فرم نظر سنجی

مستندی است پس از ارزیابی کامل مجله و مطالعه دقیق مقالات، جدول زیر را تکمیل نموده و آن را به عقیدتی سیاسی نواحی مقاومت تحويل دهید.

ردیف	موضوعات نظر خواهی	ردیف
۱	کیفیت مباحث قرآنی	۱۴
۲	کیفیت مباحث اعتقادی	۱۰
۳	کیفیت مباحث فقهی	۱۱
۴	کیفیت مباحث اخلاقی	۱۲
۵	کیفیت مباحث مهارتی	۱۳
۶	کیفیت مباحث سیاسی	
۷	کیفیت مباحث گوناگون	
۸	گزینش مقالات و کیفیت آنها	
۹	تعداد مقالات و حجم مجله	
۱۰	چگونگی تلخیص‌ها و نتیجه‌گیری‌ها	
۱۱	تازگی و مفید بودن موضوعات و مطالب	
۱۲	جذابیت و میزان مورد استفاده بودن مطالب	
۱۳	صفحه‌بندی و فونت مطالب از نظر راحتی مطالعه	
۱۴	طرح جلد	

لطفاً نظرات کوتاه خود را مرقوم فرمایید و نظرات تفضیلی را همراه این بروگه ارسال نمایید.